

مجله هفتگی
شنبه ۲۱ میزان ۱۳۵۲

شماره ۳۰

انقلاب جاویدان ما

(رجوع به صفحات ۲و۳)

یك لباس محلی افغانی
که درنمایش مودوفیشن هیرمنو پولنه
ازطرف هیرمن فوزیه نمایش داده شد.
«عکاس : شیر»

انقلاب جاویدان ما

همیشه نمیتوان اینچنین اسنادرا جمع آوری کرد هر وقت دسیسه‌های اینگونه کشف نمیشو د مگر آنکه انسانهای شریف بعد از اینکه‌انقلاب میکنند تاکه زنده اند انقلابی بمانند.

دو ستان انقلاب در افغا نستان سر مشق برازنده و جاویدی برای پاسبانی و حفاظت انقلاب میبا شند دار ودسته خائنین وقتی که‌میخواهند انقلاب را واژ گون سازند ووطن پرستان را نیست ونابود نمایند چاره ای می‌سنجند تااعتماد،هم‌بستگی ووحدت انقلا بیون را برهم زنندبه انقلابیون نزدیك میشوند، وعده ها میکنند ودسیسه‌ها میسازند - بی‌خبر ازاینکه بین انقلا بی ووطن فروش فاصله ایست که با پول وجاه ومقام نمیتوان آنرا از بین برد.

انقلابیون با اینها نزدیك همرازو همدست میشوند، همه چیزرامیدانند وهمه تاریکی هارا روشن میسازند دیگر هیچ نکته تاریکی ویاشك‌و تردیدی برخود باقی نمیگذاردآنوقت است که میگو یند ای مردان دنی،ای انسانان پست، ای وطن فروشان،ای قاتلان بیرحم‌تسلیم شویددیگرانقلاب برشما حکو مت میکند واین انقلاب است که جاوید میماند واین شما وارتجاع شماست که محکوم‌میگردد ونیست میشود اینست‌که همه‌اعتراف میکنند زیراکه آواز های شان ثبت واسناد شان ضبط شده بود.

* * *

نمونه دیگر از اعترافات‌این‌خائنین دراین صفحه به‌نشر سپرده‌شده‌است از اعتراف نامه میوند وال واعتراف نامه خان محمد سابق والی ننگرهار واضح میگردد که میوند وال نخست میخواهد آواز همکارانش را بشنودو می شنود ، سپس میخواهد آنها راببیند ومی بیند ودراین هردوحالت وی می نویسد که در مقابل شهادت اعتراض ندارم .

طبق اطلاع نماینده باختر ازیك منبع وزارت داخله هیأ ت تحقیق موضوع روز نامه ها وعده داده اند تا آنجا ییکه پالیسی ایشان اجازه میدهد بعضی از اوراق وفیته های تیپ شده این دار و دسته را بنشر می سپارند .

سوال :

شاغلی خان محمد خان !

شما در جوابات قبلی خویش تحریر کردید که این کودتا راکه ما براه انداخته بودیم درآن محمدهاشم میوند وال ، عبد الرزاق خان وغیره اشخاص سهیم بود و در رأس ما محمد هاشم میوند وال قرار داشت، کمکی که از محمد هاشم میوند وال انتظار دا شتید عبارت‌از چه چیزها بود؟ «امضاء»

۴ر۷ر۵۲

جواب:

محترما!

در مجلسی که باشمول میوندوال صا حب منعقد شد ه بود آقای محمد هاشم میوندوال گفت که یك مملکت خارجی حاضر است به‌ماکمك پولی واسلحه از قبیل اسلحهٔ خفیف یعنی تفنگچه ، تفنگ، ما شیندار، راکت انداز وهاوان خفیف میکند وبدست رس‌ما باذرایع ممکنه‌گذاشته میشود والبته بعد ازآنکه همه چیز بدست رس آمد در آنوقت کودتارا به‌راه می اندازیم ، مراودهٔ ما بااین مملکت فعلا جاری است.

«امضاء خان محمد»

خان محمداعتراف میکند که‌میوندوال کمك یك کشور خارجی‌رابه آنهاوعده داده است .

شاغلی جناب محمد خان!

شما در جوابات قبلی خویش تحریر کردید که این کودتا را که ما براه انداخته بودیم در آن محمد هاشم میوندوال عبدالرزاق خان وغیره اشخاص سهیم بود. و در رأس ما محمد هاشم میوندوال قرار داشت کمکی که از محمد هاشم میوندوال انتظار داشتید عبارت از چه چیزها بود.

۵۲/۷/۴

محترما!

در مجلسی که باشمول میوندوال صاحب منعقد شده بود آقای محمد هاشم میوندوال گفت که یک مملکت خارجی حاضر است به ما کمک پولی و اسلحه از قبیل اسلحه خفیف یعنی تفنگچه، تفنگ، ماشیندار، راکت انداز، هاوان خفیف میکند و بدست رس ما باذرایع ممکنه گذاشته میشود و البته بعد از آنکه همه چیز بدست رس آمد در آنوقت کودتا را براه می اندازیم. مراوده ما با این مملکت فعلاً جاری است.

بااعتراف خان محمد اعتراضی برای میوندوال باقی نمی ماند

متن سوال وجواب

سوال :

بناغلی محمد هاشم میوند وال!

طور یکه شفا هاً خود شما اظهارداشتید که دلایل کافی غرض اثبات علیه شما موجود استوعلاوه نمودیدکه بااینکه شهادت محمد اکرم پیلوت راکه دارای تمام صفات مکمل شهادت بود استماع نمودید که اگر شهادت یکتن دیگر از رفقامتهم خودرااستماع نمائید ا ینك به اثر خواهش شما وخواسته شما حاضر است وشمابايد تحرير نمائيد كه اين موضوع رابه تلقين خويش در محكمه ارائه نكرده بلكه آرزوى خود شما است پس به اين اساس بايد سند تحريرى در زمينه تحرير نمائيد ؟. «امضاء»

جواب:

محترما!

چون شما فر موديد كه ازاشخاص متهم شهادتى عليه من موجود است وميتوانيد آن را بمن بشنوانيد من به شنيدن آواز ثبت شده اين شهادت اعتراض ندارم .

ودر محكمه اعتراض ندارم .

چونكه خواهش خود من بوده است.

(امضاء محمد هاشم)

۸ميزان

محاكمه جنرال عبدالولى شروع شد

كابل ۱۳ ميزان (ب) :

محا كمه جنرال عبدالولى سابق قوماندان قواى مر كز پس از اينكه دوسيه هاى نسبتى وى تكميل وبه ديوان حرب سپرده شده بود از طرف ديوان حرب شروع گرديد. (ب)

ختم قرآن کریم باشتراك ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم درمسجدارگ ریاست جمهوری صورت گرفت

ختم قران عظیم الشان که هفته گذشته در مسجد ارگ ریاست جمهوری با شتراك ښاغلی محمدداؤد رئیس دولت و صدراعظم، دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی، اعضای کابینه، بعضی از صاحب منصبان اردو، یکعده علما و ښاروال کابل به امامت

قاری محمد عمر بمناسبت ماه مبارك رمضان آغاز شده بود خاتمه یافت.

درختم برای سعادت و رفاه تمام مردم افغانستان تحکیم رژیم جمهوریت و اعتلای کشور عزیز وجهان اسلام دعا شد.

بمنظور تهیه وتوزیع چوب و زغال در ایام زمستان مطالعاتی رویدست گرفته شد

بمقصد تهیه وتوزیع چوب وزغال درایام زمستان ښاروالی کابل وریاست تهیه ارزاق وزارت مالیه مطالعاتی رارویدست گرفته است.

یك منبع ښاروالی کابل گفت دوکتور غلام سخی نورزاد ښاروالی کابل وښاغلی محمدآصف رئیس تهیه ارزاق واحتیاجات عامه وزارت مالیه قبل ازظهر دیروز درسالون ښاروالی راجع به تهیه وتوزیع چوب وزغال به شهریان مذاکره کردند.

دراین مذاکره تصمیم گرفته شده تابمنظور تهیه یك مقدار کافی چوب وزغال درزمینه با مراجع مربوط تماس حاصل گردد درمذاکرات دیروزی ښاروال کابل ورئیس تهیه ارزاق و احتیاجات عامه که نماینده چوب فروشان نیزحاضر بود وبه موافقه وی تجویزشد تاعموم چوب فروشان چوب مورد ضرورت مستهلکین را مطابق به نرخ تثبیت شده ښاروالی عرضه نمایند.

منبع افزود متخلفین قانوناً مورد باز خواست شدید قرار میگیرند.

دست یکعده ماموزین متهم سپین زرشرکت ازکار گرفته شد

کندز ١٦ میزان: هیات تفتیش صدارت که موظف به بررسی امور سپین زرشرکت میباشد دست یکعده مامورین استفاده جوآن موسسه راکه درموضوعات مختلف مسؤولیت دارند ازکار گرفت.

ښاغلی محمدزمان کریم زاده رئیس تفتیش مرکزی صدارت که ریاست هیات را به عهده دارد گفت دراثر مطالعه وبررسی هیات تفتیش معلوم گردید که اشخاص آتی درمورد مجرائی کسرات پخته باکمپنی های خارجی وهم دیگر موضوعات مسؤول شناخته شده اند.

وی علاوه کرد این عده مامورین که به دارایی شرکت اهمیت قایل نشده وباثر مجرایی های ناحق شرکت رامتضرر ساخته مستوجب بازخواست شدید میباشند

غلام سرور ناشر سابق رئیس، انجنیر محمدنعیم عمر سابق معاون اداری، محمدایوب اودین معاون تجارتی، محمدبسم الله مدیرعمومی تجارتی محمد صاحب اشرف آمر نمایندگی سپین زر در کندز حاجی دوست محمد مدیرکنترول، خواجه نظام الدین مدیرعمومی تفتیش، عبدالله مدیر عمومی محاسبه، محمد اعظم مدیر عمومی اداری.

وی افزود دست دونفر اول الذکر قبلا ازکارگرفته شده بوددست سایر مامورین نسبت استفاده سوء دروظیفه دیروزازکار گرفته شد.

طبق یك خبردیگر هیات تفتیش صدارت دراثر مطالعه وبررسی امور سپین زر شرکت یکعده ماموزین دیگرآن موسسه را دردوسیه های کمبود پخته وتغیرسورت که خریداری نموده اند و همچنان دیگر موضوعات مسؤول شناخته و دست هایشان راازکار گرفته است.

محمد یوسف بهروز آمر نمایندگی سپین زرشرکت درکابل، مولاداد آمر نمایندگی ارچی عبدالجلیل آمر نمایندگی در تالقان عبدالمحمد آمر نمایندگی در قلعه زال، عبدالجلیل آمر نمایندگی بغلان قدیم، محمدقسیم آمرنمایندگی ینگی قلعه وامام قل آمر نمایندگی خواجه غار.

ښاغلی کریم زاده رئیس تفتیش گفت همچنان از یکعده ماموزین متقاعد که معاش تقاعد شانرا میگیرند وتوان کار رانداشته دربست های مختلف درسپین زرشرکت گماشته شده بودند ازدوام کارشان معذرت خواسته شد

مسجد جامع گل غندی افتتاح شد

چاریکار ب ١٤ میزان: مسجد جامع گل غندی شهرنو چاریکار باآغاز ختم قرآن عظیم الشان افتتاح شد.

این مسجدکه گنجایش پنجصد نمازگذاررادارد بیش ازسه صدهزارافغانی مصارف ساختمان آنرا حاجی شمس الدین یکتن از شهریان چاریکار مساعدت نموده است.

مولوی عبدالرزاق نائب رئیس محکمه پروان وچندتن ازعلما هنگام افتتاح مسجد بیانیه هایی پیرامون ارزش دین مقدس اسلام واماکن متبرکه ایراد کرد ضمن دعای دسته جمعی موفقیت ښاغلی محمدداؤد رئیس دولت وصدراعظم وتحکیم نظام جمهوریت افغانستان راازبارگاه ایزد متعال آغاز نمودند.

قیمت گوشت گوسفند فی کیلو چهل و پنج افغانی تثبیت شد

نرخ موادارتزاقی ومحروقاتی وسایر اجناس ضروری درپانزده روزدوم ماه میزان توسط کمیته مختلط مرکب ازنمایندگان وزارت های داخله عدلیه زراعت وآبیاری احصائیه مرکزی صدارت عظمی وښاروالی کابل تعیین وتثبیت گردید نرخنامه های مواد متذکره دیروزتوسط نواحی مربوط مفتشین سیار ښاروالی وبهمکاری عده پالندویان وخارندویان بدکانداران توزیع گردید.

در نرخنامه پانزده روز دوم میزان گوشت گوسفند فی کیلو چهل وپنج افغانی گوشت بز فی کیلو چهل ودوافغانی درج گردیده است.

همچنان چوب بلوط فی هفت کیلوطور پرچون شکستانده هشت ونیم افغانی نان خاصه بوزن سه صدوشصت گرام دوافغانی واجوره پختن نان فی قرص بیست وپنج پول نرخداده شده است.

یك منبع تفتیش ښاروالی کابل گفت به اثر شکایات بعضی ازاهالی شهردرقسمت عدم موجودیت نرخنامه دربرخی ازدکانها تجویزمیگردد تانرخنامه هایی که بصورت رایگان توزیع میگردد درمقابل ازهر دکاندار تسلیمی گرفته شود.

منبع گفت به عملی ساختن این امر ادعای دکاندارمبنی برعدم توزیع نرخنامه قابل سمع نبوده وهیچ دلیلی جز تخلف ازنرخنامه برایش باقی نمیماند.

قراریك خبردیگر دردوروز گذشته دو صدوبیست وهشت نفردکاندار که هشتاد ودو نفر آن خباز میباشد بجرم گرانفروشی وتخلف ازمقررات ښاروالی جریمه نقدی شده است.

بمقصد رفع سرگردانی مردم جرایم ترافیکی در محکمه ابتدائیه محل وقوع جرم مورد رسیدگی قرار میگیرد

شورای عالی قضاء درجلسه اخیر خود که تحت ریاست دوکتور عبدالمجید وزیر عدلیه ولوی خارنوال دایر شده بود تصویب نموده است که بمنظور هم آهنگ ساختن هرچه بیشتر عملیات و موافق قضایی کشوربا اصول مندرج قانون تشکیلات وصلاحیت قضائی دولت جمهوری افغانستان وبمقصدرفع سرگردانی ومشکلات مردم درمراجعات شان بمحاکم وبالاثر تامین رفاهیت به خلق الله ازاهداف عالیه نظام نوین بشمارمیرود سرازاول ماه عقرب ٥٢ جرایم ترافیکی که عموما بروفق فقه حنفی شرعیت اسلام حل وفصل میگردد مانند سایر جرایم عادی ابتداء درمحکمه ابتدائیه محل وقوع جرم ومرافعتا درديوان جزاومعاملات محکمه ولایت مربوط مورد رسیدگی قرار گرفته وتمیزآن به پیشگاه دیوان جزاومعاملات مقام عالی تمیز صورت بگیرد.

نظربه کثرت جرایم ترافیکی در شهرکابل وسرعت عمل لازمه ودیگر ایجابات خاص آن دیوان ترافیکی موجوده محکمه ولایت کابل همردیف دیگرمحاکم جزایی ابتدایی مرکز ابتداًدرديوان ترافیك محکمه عالی استیناف مرکزمرافعتا به جرایم ترافیکی حوزه قضایی مربوط رسیدگی نماید.

آمریت عمومی اداری قضا تدابیر لازم راجهت تعمیل این تصویب اتخاذ وموضوع رسیدگی به جرایم ترافیکی رابصورت یك کل درروشنایی اساسات علمی وملاحظات عملی مطالعه وحین تجدید نظربه تشکیلات قضایی پیشنهادات مقتضی رادرزمینه به شورایعالی تقدیم نماید.

مقررات تنظیم تورید فلم ها و تدویر موسسات طباعتی تصویب شد

کابل ۱۹ میزان ب: یك سلسله مقررات برای تنظیم وتهیه امورتورید وتوزیع فلم ها وتنظیم فعالیت های فلم بردارهای خارجی درافغانستان وتدویرموسسات طباعتی تنویری وهنری اخیرآ به تصویب مجلس وزراء رسیده است .

یك منبع ریاست نشرات وزارت اطلاعات وکلتور گفت که هدف مقررات مذکور تطبیـق اهداف کلتوری تربیوی وانتباهی دولت جمهوری افغانستان بوده وبه مقصد جلوگیری از سـؤ استفاده هایی که قبلا صورت گرفته تدویـن گردیده است .

منبع افزودکه تورید تمام فلم های خارجی که قبلاتوسط یکعده تاجرو اشخاص انفـرادی صورت میگرفت به اساس مقرره تورید وتوزیع فلم های خارجی درانحصار موسسه افغان فلم قرار داده شده است تاموسسه مذکور طبـق شرایط ومقتضیات نظام جمهوری افغانستان به تورید ونمایش فلم اقدام موثر نماید .

منبع علاوه کرد که مقررات تورید و توزیع فلم های خارجی شامل هفـت ماده بـوده و نصب العین ملی رادرقسمت پرداخت محصول گمرکی مالیات تجارتی ومالیات برعایدات تثبیت نموده است .

مقررات فلم برداران داخلـی وخارجی درافغانستان که نیزبتصویب مجلس عالی وزراء رسیده است که شامل چنان موادیست که ازیکطرف به منفعت ملی افغانستان بوده ازجانب دیگر تسهیلات لازم برای آن عده از فلـم برداران خارجی که به افغانستان به مقصد فلم گیری سفر مینمایند فراهم میکند .

منبع افزود مقررات تدویر موسسات طباعتی تنویری وهنری مطابق ماده هفت فرمان شماره اول جمهوری تدوین گردیده وشامل موادیست که خلاهای قانونی مطبوعات رادرقسمت تدویر تنظیم امور چنین موسسات رفع میکند .

این مقررات شامل چهار فصل وهجده ماده میباشد که فصل اول آن مطبوعات ومطابع را درفصل دوم آن فعالیت های موسسات طبـع کتب کتاب فروشی هاغرفه هاوفروش مطبوعات رااحتوا میکند .

فصل سوم تدویر سینما های کشوررا انتظام می بخشد .

فصل چهارم شامل مواد متفرقه است .

مقررات تدویر تیاترها سرکس هاوکنسرت هاشامل هفت ماده بوده ونمایشات مختلف النوع فرهنگی رامطابق ارزش های نظام جمهـوری افغانستان تنظیم وتسهیل مینمایند .

همچنان به موجب مقررات جداگانه افغان فلم موضوعات مربوط به حق الزحمه وضمایم معاش ممثلین وتولید کنندگان فلم رامطابق مقتضیات امروز تنظیم مینماید .

دوروستی توطئی شریکان زمونږ او پښتونستان شریك دښمنان دي

کابل دتلی ۱٦ (ب) دشمالي آزاد پښتو نستان مو مندو مشرانو چـه ښاغلی میراجان سیال، حاجی عبدا لمتین کوداخیل، ملك خیرخان عیسی خیل ملك میرآغا خان، ملك حسن خان، ملك سردار خان، اوملك ظفر خـان بابازی پکښې شامل دي .

دافغا نستان جمهوری حکو مت ته په بوه پیغا م کی دهغی ورو ستـی خائینانه او ناځوان مردانه دسیسې په خلاف دخوتنو خا یینینو اودوطن دښمنو عناصرو لـه خـوا تر تیب شـوی وه اود افـغـا نـسـتـا ن دجمهوری دو لت دو ینې حکو مت له خوا کشف او شنډه کړی شو ه خپله سخته کر که څرگنـده کړ ی او ددغه ملی خیانت او نه بخښونکی جرم مر تکبین یی دپښتو نستا ن او افغا نستان داو لسو نو گډ دشمنان بللی دي .

دمو مندو مشرانو پدی منا سبت چه دافـغـان او لس په همـد غه خا یینا نه عمل خنثی کړی شویدی خپله خوښی څرگنده کړی ده، دغـو مشرانو دافغا نستان دجمهوری دولت رئیس او صدراعظم ښاغلی محمدداؤد په قیادت باندی خپل اعتماد څرگند کړیدی اود خپـل ورور هـیـواد افغا نستان دجمهوری دولت سره یې دخپلی هر ډول مر ستی، قر با نی او ملاتړ چمتو والی څر گند کړیدی .

یك فلم مستند ساخت افغان فلم در مسکو نمایش داده شد

مسکوب ۱٤ میزان: اخیر درعمارت دوستـی باملل کشور های خارجی درمسکو یك فلـم مستند ساخت افغان فلم مربـوط به اعـلان جمهوریت درافغانستان نمایش داده شده که در آن عده ازشخصیت های دولتی دانشمندان واعضای انجمن دوستی شوروی وارتباط کلتوری باافغانستان شرکت ورزیده بودند

این فلم صحنه هایی راازاستقبال گرم وبی سابقه مردم افغانستان ازنظام نوین درنقاط مختلف کشور منعکس می ساخت .

فلم (اندرز مادر) به نمایش گذارده شد

فلم اندرزمادر که توسط افغان فلم تهیـه شده طرف استقبال گرم علاقمندان قرارگرفت. نمایش فلم اندرزمادر که به پښتوودری توسط افغان فلم تهیه وتولید گردیده درکابل درسینما های آریانا، پارك ، کابل ننداری ودرجلال آباد به نمایش گذاشته شد .

یك منبع وزارت اطلاعات وکلتور گفت فلم اندرز مادر اولین فلم هنری است که یك ساعت وچهل دقیقه رادربر میگیرد .

این فلم هنری که سناریوی آنرا ښاغلـی اسدالله داستان نویس نوشته اولین فلم مکمل میباشد که توسط کارکنان افغان فلم سرتا پا درداخل کشور تهیه شده است .

یك منبع افغان فلم گفت درفلم اندرزمادربیش از ٤۲ هنرمند ودرحدود ۳٥ نفر ازکارکنان مسلکی وتخنیکی افغان فلم حصه گرفته وتقریبا یـك ملیون افغانی درآن مصرف شده است .

حصهٔ اعظم مصرف فلم را قیمت مواد خامیکه ازخارج وارد گردید تشکیل میدهد .

تمام قسمت های فلم اندرز مادر که توسط ښاغلی عبدالخالق علیل رژی ودایرکت شـده ذریعه محمد نوری فلم برداری گردیده است .

درترتیب صحنه های آن ازمناظر کابل واطراف آن استفاده شده است .

مدیریت های سینما آریانا وپارك وکابـل ننداری گفتند که علاقه ودلچسپی مردم برای تماشای این فلم آنقدر زیاد است که تکت های تایم اول ودوم وسوم وچهارم یك روزقبل ازشروع نمایش بفروش میرسد .





دوصحنه ازفلم اندرز مادر



شماره ۳۰ شنبه ۲۱میزان ۱۶۱۳۵۲- رمضان المبارك ۱۳۹۳ مطابق ۱۳، اکتو بر ۱۹۷۳

د روژی مبارکه میاشت

روژه داسلام دسپیڅلی دین دپنځوارکانوڅخه یو مهم رکن دی چه دنړۍ په ټوله دپاسه دپنځو ملیو نو مسلمانانو باندی په کال کی یوه میا شت فر ض شو یدی او دخدای«ج» متدین او متواضع بند ګان ددغی فریضی په اداکولو سره هم دخدای اوامر په ځای کوی اوهم دکال په یوه میا شت کی دخپل نفس دتزکیی په لاره کی له یوی ستری آزموینی سره مخامخ کیږی .

دروژی فضایل دومره ډیر دی چه په دغه مختصره یادو نه کی قلم دهغو له شمیرلو څخه عاجز دی . خو دومره باید وویل شی هغه څوك چه روژه نیسی او خپل وجودله مادی لذایذوڅخه له یوه ټاکلی وخت نه تربل ټاکلی وخت پوری لیری ساتی په حقیقت کی هم د نفسانی خوا هشاتو سره مبارزه کوی او هم خپل نفس اوخپله روح دمشتهیاتو او حرامو په مقابل کی خوندی ساتی. ښکاره ده څوك چه واقعی روژه نیسی یعنی دخوراك اوڅښاك څخه دځان ژغورلو په څنګ کی دبدن نور غړی مثلا لاسونه او پښی، سترګی ،ژبه او غوږونه له ناوړه استعمال څخه ساتی اودهغو په وسیله ګناه نه کوی او دروژی په یوه میاشت کی له ګنا هو نو څخه ځان لیری سا تی ، په حقیقت خان دسمی لاری خواته دښو اعمالو په وسیله عادی کوی اوکیدای شی چه دژوند تر پایه پوری همدغه مثبت اعمال تعقیب کړی.

علاوتاً دورځی په اوږدو کی دګیډی تش ساتل او لوږه زغمل ، مونږ دهغوخــوارانو او بیوزلو له لوږی څخه خبروی چه دناداری په وجه شپی او ورځی ږوږی تلری .

په نتیجه کی زمونږ له خوا په دغوبیوزلواولوږو باندی زړه سوی او دهغوی لاس نیوی نه یوازی ددوی سره زیاته مرسته شمیرله کیږی بلکه په دی ډول به مو یوه ستره ایمانی او اخلاقی وظیفه هم سرته رسولی وی .

دلوی ښتن(ج) له دربارڅخه هیله کوو چه دافغانستان متدین ولس ته توفیق ورپه برخه کړی چه دروژی دفر یضی په اداکولو سره لوړ معنوی افتخار وګټی .

اولین فلم مکمل داستانی ما

دراین هفته اولین فلم مکمل داستانی ساخت موسسه افغان فلم ، درسه سینمای کابل وسینما های ننگرهار به نمایش گذارده شد ومورداستقبال گرم وصمیمانه هموطنان قرار گرفت.

نمایش این فلم درواقع سرآغاز تحولاتیست که درپرتو ارزشهای عالی نظام جمهوری در ساحه کلتوری کشور پدید می آید واستقبال بی سابقه هموطنان ماازاین نخستین محصول مکمل هنری افغان فلم ، این حقیقت را ثابت ساخت که همگـان آرزومند ایجاد دگـرگونی مطلوب درساحه سینما توگرافی وایجاد زمینه‌های تولید وتهیه فلم درداخل کشور هستند.

خوشبختانه همزمان بانمایش فلم«اندرزمادر» خبر تصویب یك سلسله مقررات پیرامون تنظیم وتهیه امور توریدوتوزیع فلم هاوتنظیم فعالیت های فلمبردار های خارجی درافغانستان وسایر مسایل اطلاعاتی وکلتوری ازطرف مجلس عالی وزراء نشرشد وعملا ثابت کردکه یك سلسله اقدامات اساسی ومطلوب درجهت تطبیق اهداف فرهنگی دولت جمهوری آغاز گردیده است .

این اقدامات درفرجام چنان میکانیزی را درزمینه های مربوط کلتوری ایجادمیکنند که مطابق به خط مشی سیاست فرهنگی دولت جمهوری واقتضا آت خاص فر هنگ افغانی ماست.

فعالیت های سالم موسسات فرهنگـی درتشکل سلیم ذهنیت عامه وآموزش راه ورسم زندگی وایجاد زمینه های تحول اجتماعی نهایت موثر است واز این جهت امروزدرکشورهای روبانکشاف تمام وسایل ارتباط جمعی بصورت عام وهنرسینما بصورت خاصی درتنمیه روح و بیداری شعور اجتماعی توده هادارای موثریت زیادی شناخته شده اند ومخصوصا اهمیت سینما بحیث وسیله بصری وسمعی مفاهمه کتلـوی به علت پائین بودن سطح سواد، بیشترمیشود امامتاسفانه درگذشته هیچگونه التفات دقیـق درساحه های مختلف تولید، تورید، توزیع و نمایش آن بعمل نیامد واین گوشه ازحیات فرهنگی مانظیر سایر ساحه های اقتصادی و اجتماعی دستخوش نا بسا مانی های زیادی بود .

اکنون که اساسات قانونی فعالیت هـــای فرهنگی ما بخصوص مسا یل مر بوط به فلم از طر ف وزارت اطلا عات و کلتورطرح شده است امیدواریم موسسات فرهنگی مابتوانند درپرتو ارزشهای نظام مترقی جمهوری وبرمبنای این مقررات فعالیت های خویش را تنظیم نموده وبر مطلوبیت وموثریت اجراآت خویش بیفزایند.

صرف تحولات انقلابی واقعـی کشور را قادر خواهدساخت استقلال ملی خـو یشرا تحکیم نماید وبااطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی واجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وصد راعظم افغانستان

نامه به مدیر

اولین محصول مکمل هنری موسسه افغان فلم راباوجودیك سلسله نارسائی های که این موسسه ازلحاظ وسایل تکنیکی ، پـرسونل وعـدم تجربـه وسر مایه کافی بوجود آمده است دیدیم گرچه این فلم که بزبان در ی وپښتو تهیه گردیده با مقایسه ممالك دیگر که ازسالیان درازی دراین راه تجربه کافی دارند کمبود های دارد ولی میتوان این کمبودها رابه دیده اغماض نگریست .

ماامید واریم که بزدوی درپرتو تحول جدید که درکشور رونماگردیده فلم های بهتر وپرمحتوی تری کشور خودرا به بینیم .

نکته قابل توجـه اینست کـــه باساختن فلم های بشتر وعالی تر خودرا از ورود فلم های مبتذل بینیاز سازیم.

پیکار خونین در شرق میانه

بقلم محمد بشیر رفیق

● اعراب برای احقاق حقوق خویش جزجنگ راهی ندارند.

● مصروسوریه در جنگ کنونی پیروز هستند

● همگان آگاهند که‌علت بوجودآمدن اوضاع کنونی سیاست توسعه جویی اولیای‌امور اسرائیل است.

بالاخره حالت نه صلح ونه جنگ ازشرق میانه که طی تقریبا دوسال جریان داشت دراثر لجاجت کشور متجاوز اسرائیل درعدم آماده شدن برای حل این بحران ازطرق مسالمت آمیزخاتمه یافت ودرعوض جنگ خونین درین گوشه جهان آغاز گردید.

کشور های عربی پس ازجنگ سال ۱۹۶۷ که قسمتی ازخاك خودرا ازدست دادند اوربندی راکه ازطرف شورای امنیت پیشنهاد شده بودبخاطر این قبول کردند که اسرائیل‌بعد ازختم‌جنگ ازسر زمینهای‌اشغالی‌خارج‌شودو راهی برای خاتمه دادن این بحران پیدا گردد. متعاقب آن شورای امنیت بتاریخ ۲۲ نومبر ۱۹۶۷فیصله نامه صادر کرد که ازاسرائیل میخواست ازتمام خاك عرب هابدون قیدو شرط خارج گرددتامذاکرات بغرض حل سایرموضوعات متنازع فیه‌آغازشود دما اسرائیل که‌ازحمایت ایالات‌متحده امریکا برخوردار است هیچگاه برای حل این بحران حاضر نگردید.

وباوصف اینکه فیصله نامه مورخ ۲۲ نومبر ۱۹۶۷ شورای امنیت راقبول کرد معهذالك از عملی ساختن آن سرباززد تاآنجاکه مساعی راجرز، وزیرخارجه سابقه امریکاوگونار یارینگ وسایرقدرت های صلحدوست برای حل این بحران ناکام گردید.

اسرائیل ازهمان آغاز پیدایش تاامروزصرف یك‌سیاست رادنبال میکندوآن توسعه غیرقانونی کشورش بقیمت ازدست ددن سر زمین‌های عرب می باشد.

ایالا متحده امریکا ازیکطرف پیوسته اعلام داشته است‌که درشرق میانه طالب صلح است ولی ازجانب دیگرهمیشه موازنه قواراددرین منطقه به نفع اسرائیل که چون پایگاهی برای آن‌کشور خدمت میکند حفظ کرده است.

درحالت نبودن یك پلان صلح وداشتن‌حامی بزرگی چون امریکا اسرائیل طی شش سال پیوسته به قلمرو عرب هاچه درزمین وچه در هواتجاوز کرده حریم سیاسی لبنان رازیر پا گذاشته ودربیروت به قتل وکشتار پرداخته بخاك اردن وارد شده وعدهٔ بیگناه رابه قتل رسانده وحتی به‌تروربین‌المللی وطیاره ربائی که خودآنرا تقبیح میکرد دست زده است ودر هیچ مورد نه به فیصله نامه های موسسه‌ملل متحد وقعی گذاشته ونه قوانین جاری بین‌المللی ومنشور ملل متحد رامراعات کرده است درچنین شرایطی عرب هابرای احقاق حقوق خویش و رهایی سرزمین های‌که ازطرف اسرائیل‌اشغال شده است راهی جزجنگ نداشتند.

مصروسوریه درجنگ کنونی تاکنون پیروزی های بدست آورده‌اند ولی این پیروزی حامیان اسرائیل رابرآشفته ساخته است چنانکه آنها فشارمی آرند تاعرب هابه خطوط قبل ازجنگ کنونی به عقب بروند درحالیکه برای این کار هیچ مجوزقانونی وحقوقی دردست نیست زیرا عرب هابرای رهایی سرزمین های ازدست داده خودجنگ می‌کنند واسرائیلی مناطق اشغالی میخواهند نگاه دارند.

شرایطی که امروز برای عرب هابوجود آمده خیلی ازسال ۱۹۶۷ مساعد تراست زیرا ازیك طرف وحدت عرب ها تاحد زیادتامین‌گردیده وازجمله کشور های مهم عربی عربستان سعودی حمایت کامل خودرا از پیکار مصر وسوریه ابراز داشته است ازطرف دیگر بحران‌انرژی درامریکا تاحدزیاد ایالات متحده راازاقدام فوری درین مورد بازداشته است.

اگرچه کیسنجر سعی میکند تااتحاد شوروی راباتهدید ازبین رفتن دیتانت وادار سازد تا نظرآن کشورراقبول کند ولی اعلامیه که اتحاد شوروی پیرامون جنگ کنونی صادر کرده‌است برخلاف نظرات امریکااست درین اعلامیه اتحاد شوروی ازرای حق بینی مسؤولیت این جنگ رابدوش اسرائیل انداخته و چنین تذکار داده است.

همگان آگاهند که علت بوجود آمدن اوضاع



نابسامان کنونی سیاست توسعه جویی اولیای اموراسرائیل است.

اسرائیل بااستفاده ازحمایت حلقه های پرقدرت خارجی بوسیله تجاوزهای مکرر خود بحران شرق میانه رابیشترمشکل ساخته‌است. این اعلامیه اشعار میداردکه اسرائیل بدون توجه به‌افکار مردم جهان وبدون اعتنابه منشور سازمان ملل متحد وفیصله آن وزیر پاگذاردن حقوق بین المللی تجاوز دزدی‌دریایی‌وقانون شکنی‌را بحیث سیاست دولت خود درآورده است.

اعلامیه شوروی درجای دیگر مشعر است تحریکات وفتنه گری‌های‌نظامی اسرائیل‌علیه کشورهای مصر، سوریه ولبنان وضع نگران کنندهٔ درین منطقه بوجود آورده بود درروز های اخیر این کشور باتمرکز دادن قوای عظیم جنگی خوددرخطوط اوربند سوریه ومصر فضای داغ وتب آلود عملیات عسکری رابوجود آورد.

دراین اعلامیه تذکررفته است که مسؤولیت حوادث کنونی شرق میانه ونتایج وخیم آن به صورت کامل ومستقیم به شانه های اسرائیل وحلقه های خارجی که دایم آنرا به اهداف تجاوز کاری تشویق می نمودسنگینی میکند. اتحاد شوروی رویهمرفته درین اعلامیه مسؤولیت این جنگ رابدوش اسرائیل‌انداخته‌واین‌حقیقت دارد زیرا اسرائیل همین اکنون که جنگ به شدت دوام دارد نیز ازمقام زور حرف می زند ومانند کیسنجر میگویدکه باید عرب هابه‌خطوط قبل ازجنگ به عقب بروند.

مساعی ایالات متحده امریکا در شورای امنیت به نتیجه نرسید وامکان ندارد که تلاش آن برای تغیرنظرشوروی نیزبه ثمر برسد.

تاوقتی‌که این یادداشت تحریر می گردد «شام روزسه‌شنبه». اوضاع جنگ به نفع عرب هااست ولی اگرعرب هادرین جنگ نیز آنچه را آرزودارند بدست نیارند چیزی راهم از دست نمیدهند. درین صورت باید حامیان اسرائیل سعی کنند این کشور متجاوز رابه رعایت فیصله نامه مورخ ۲۲نومبر ۱۹۶۷ وادار سازند تاهسته اختلاف ازبین‌برود وزمینه برای‌یك‌صلح پایدار درین گوشه جهان فراهم گردد. صلحی که در آن حقوق مردم فلسطین نیز کاملا رعایت شده باشد وتامین‌گردد.





بقلم : هیسا

روزه

طی این مضمون روزه را ازدو نگاه یعنی هم‌از نگاه لغوی وهم‌از نگاه شرعی مورد بحث قرار می‌دهیم .

اعراب قبل از اسلام کلمه «صوم» راکه مفهوم روزه‌را افاده میکند در معانی و موارد متعددی استعمال نموده وازآن در اشعارونثر خویش استفاده میکردند ومابطور اجمال ازدو مفهوم آن نام میبریم که اولی عبارت است از عدم حرکت مطلق درانسان ،حیوان‌وجماد ودومی عبارت از موضوع و نقطه ظهور سیاره ثریا ویا پروین در فضا می باشد واعراب روزه را بر این دو مفهوم اطلاق میکردند .

چنانچه می گفتند «صامت الریح» یعنی‌باد، رکود اختیار کرد واز حر کت باز ما نلونیز این کلمه که «صامت الشمس» یعنی آفتاب در نقطهٔ نصف النها ر قرارگرفته وامرأ القیس شاعر معروف عرب هنگا میکه ازدرازی شب بستوه می‌آید لب به شکا یت‌میگشا ید ودرین فرد خود .

«کان الثریا علقت فی مصا مها بامراش کتان‌الی صم جندل »

تحلیل میکندکه تمام سیاره هـای ثریا چنان درجاهای شان بدون‌حرکت مانده‌اندکه گوی باریسمان های‌محکم کتان‌بسته شده‌اند.

درقران کریم‌نیز روزه‌بااین معنای لغوی استعمال گردیده ولی‌حقیقت شرعی‌ازآن‌درنظر نیست آنجا که میفر ماید (انی‌نذرت الرحمن صو مافلن اکلم‌الیوم انسیا)وروزه‌دراین‌آیه مبارکه عبارت ازترك سخن وحرف‌زدن است.

روزه در معنی واصطلاح شرعی عبارت‌است ازنیت وتصمیم‌قلبی وبرکنار شدن ازحرکت خورد ونوش وتماس جنسی که‌بدین‌اساس‌یك رابطه بین معنای لغوی وشرعی روزه موجود میباشد .

بروی ارشادات اسلامی همچنانکه اتمام حقیقت روزه وابسته به‌تمایلات ناجایزاست هکذا تمام پذیرفتن و کمال یافتن روزه نیز بدون اجتناب نمودن از امور نا مشروع اخلاقی متصور شده‌نمیتواند چنانچه حضرت پیامبر اسلام میفرماید .

(انکه‌از دروغ گفتن وپیروی کردن ازدروغ باز نه ایستند دیگر خداوند نیازی نداردکه اوخورد ونوش‌خود راترك نماید)

پیا مبر بزرگ وار اسلام می فرما ید که‌خداوند فرموده «عبادت روزه‌خاص برای‌من بوده و من خود بنده روزه دار را اجرو پاداش میدهم » این اختصا ص روزه برای خداوند «ج» باآنکه کلیه عبادات خاص برای خداوند و بمنظور اطاعت و ابراز بند گی‌او تعالی اجراء میگردد ، روی دو دلیل صورت گرفته است که این دو دلیل در سایرعبادات بتمام معنی وجود ندارد ، نخست آنکه روزه، روزه دار را از همه لذاید و شهوات مانع میشود ودوم اینکه روزه یك سرو رازمیان بنده و آفریدگار او است ، زیرا در دیگر عبادات بخاطر اینکه مشهود بوده و دیگران نیز آنرا مشاهده میکند امکان ریا و تظا هر موجود است و چون روزه از این امکان بدور است و جز روزه دار خداوند احدی از آن آگاه نمیشود لذا از عبادات خاص خداوندبه حساب آمده است زیرا روزه دار میتواننددر خفا به خورد ونوش‌بپردازد ودر حضوردیگران بداشتن روز ه‌تظاهر نماید .

آفرید گا ر جهان می فرماید : « روزه بگیرید تا پرهیز گار شوید » مسلما امتثال فرمان های الهی آنطور کـه مورد رضای او واقع گردد ، عادتا شاق و دشوار به نظر می خورد و طبیعی است هر چیزی که برای انسان تکلیف آور باشد ایجاب میکند. تا اراده واسخ قوی وعزم صادق و خلل نـا پزیری درپی اجرای آن نیز موجود باشد ، زیرا اگر تصمیم متینی‌در میان نباشد هیچگاه انسانی این قدر ت را نخوا هد یافت‌تاهنگام شب در سر مای شدید از بستر را حت‌برخیزد ودست خود رادر آب وضو تر ساند ویادرطول یکما ه متوالی روزها را در گر سنگی‌وتشنگی بسربرد

همچنان نفس و خوا هشات سر کش او نقطه توقف وقناعت را نمی شناسد،همه‌چیز را بخودش می خواهد وباکی ندارد که دیگری را می آزارد حقوق انسا نها پایمال ونابود شود ویا عملی ضد کرا مت بشری انجام پزیرد حال اگر عزم واراد ه آهنینی موجود نباشد هیچگا ه‌انسان موفق نخوا هد شداین دیو لجام گسیخته و غارتگر هوا و هوس را منکوب سا خته حد و قیودی بر تما یلات بی پایان آن تعیین نماید ، ازینرو اگرانسان بصورت قاطع تصمیم نمیگیرد و اراده‌شکست ناپذیر دروی و جود ندارد وبدون تردیداز آن نباید انتظار داشت که ا زاوامر خداوندی اطاعت‌واز نواهی او ا جتناب خواهد نمود.

از همین جاست که دین مقدس اسـلام اراده وعزم راسخ راملاك ارزش کلیه اعمال اعم از امور این جهان و آن جهان دانسته هیچ عمل و کرداری را جز در پهلوی یك اراده محکم مدار اعتبار واقعی‌نمی‌شناسد .

روزه ماه مبارك رمضان تما م‌مسلما ن های اکناف جهان را در هر نقطه و محلی که‌هستند مانند یك فامیل واحد در یك وقت معین‌بدور سفره غذا می نشاند و همه بدون تفاوت ثانیه و دقایق به صرف غذا شروع میکنند وشعار دینی خو یشس را نیز در یك و قت ادا می نمایند .

قابل تذکر است که امروز در جهان‌هستند مللی که عرف وعادات خویش را نسبت به دیگران ملل‌قابل قد ر دانسته بدان افتخار مینمایند چنانچه ازین جمله مردم بریتانیا به خاطر اینکه‌ایشان اعم ازدارا‌ونادارخوردوبزرگ هر روز سه وقت بسا عات معین بصرف غذا می پردازند و مردم آن سامان بحدی این شیوه را افتخار آمیز می پندارند کـه حتی ملل دیگر نیز آنان را حق بجانب میشمارند در حالیکه دین اسلام‌از چهارده قرن باینسو این افتخار را داشته وملل اسلامی را با وجود پراگند گی ومو قعیت های بعید و دورافتاده جغرافیایی وباوصف تفاوت نژادها و قبایل باز هم همه را در شام وسحر در یك وقت خاص مشغول خورد ونوش می نمایند واگر افتخار ی در ین کا ر باشد ازان اسلام دسلامیان است . وبس

پس آنهاییکه در کشور ها ی‌اسلا می تحت عنوان اسلامیت زندگی میکنند بایستی بادر نظر داشت اوامر و نواهی خد او ندی دارای اراده و تصمیم راسخ بوده بمقررا ت اسلامی از ته دل معتقدبوده امور زند گـی خویشس را در پرتو ارشادات حیات بخش اسلام به‌پیش ببرند و خاصه درین ماه پر فیض وماه ازمون بزرگ خدا پرسی روزه بگیرند و خویشتن را در شرایط زند گـی درماندگان وتهی دستان قرار بـدهند و بـا درك الام گرسنگی بابرادران محتاج خود از عطوفت و دستگیری پیش آیند وبه یمن‌این ماه‌بزرگ تصمیم بگیرند که‌دیگر نفاق‌وبدبینی رانپسندند برای تامین سعادت وآرامش خود وهموطنان از هیچگونه تلاش بـازنه نشینند وخو شبختی خویشس را جزدر سا یه‌خوشبختی وسر فرازی جامعه جستجو ننمایند .

شخصیت های بزرگ اسلامی رامعرفی میکند

آل یاسر کیست؟

بقلم: قاری عینی

قبل از ظهور دین مقدس اسلام‌دربلادیمن مردعربی که بنام «یاسربن عامر» معروف بود زندگی میکرد سپس آنمرد درپی برادرمفقود شده اش‌بمکه رفته ودر آنجا اقامت‌گزیدودر حالت فقر وتنگدستی امرار حیات میکرد از فرط غربت نزد شخصی بنام«ابو حذیفه»یکی از رؤسای بنی محروم رو آورده باوی پیمان بست که در حالت صلح وجنگ بااوهمدست باشد .

یاسر بایکی از کنیزان حذ یفه بنام‌سمیه ازدواج نموده صا حب چند فرزند شد که از آنجمله «عمار» معروف است این خاندان یعنی یا سر همسرش سمیه و پسرش‌عمار در تاریخ اسلام بنام آل یاسر(خاندان‌یاسر) معروف اند .

پیغمبر اسلام‌در بدو امر مردم‌را درنهان به اسلام دعوت میکردند این خبر به سمع فامیل یاسر رسید قـلبا بـه آ ن تمایـل شدید پیدا نموده نزد رسول خدا «ص» رفت وبگفتارش گوش دادهمان بود که‌خداوندقلب اورا باز وبشرف ایمان نایل شد.

عمار نزد پدر و مادرش بازگشت وآنچه که از حضرت محمد (ص)شنیده بودبه‌اوشان باز گفت وآن دو تمایل شدیدی به دخول دین اسلام ، دین توحید وحق و دین‌مساوات پیدا نموده پدر ومادر عمار اسلام آوردند، بدینصورت خاندان یاسرهمه اززمره‌مسلمانان اولی که تعداد شان در آنوقت از چهل نفر تجاوز نمیکرد محسوب گشتند .

قبیلهٔ قریش از اسلام آل یاسر اطلاع نموده از جرات این فامیل ضعیف‌در تعجب شده به تعذیب واهانت آنها پر داختندآنهارا در صحرا بیرون میکرد ند ودرآفتاب سوزان در ریگ های داغ به پهلومی خوا بانیدند وآن ها را آن قدر داغ کـردند که آثـارآن همیشه به پشت آنها دیده میشد .

بقیه در صفحه ٦٣

شاعری ازدیار فرخی

شاعر مسافر واشعار اجتماعی او

* * *

بعداز پنجاه‌سال برای‌اولین باربکابل آمدو..

د ر وا ز ۀ د فتر مجله با ز میشود ومردی با چپن‌ودستار بداخل اتاق جلوی مجله داخل شده می ایستد ، نگـاه هـای سطحی کار کنان و مراجعین مجله را بانگاه پاسخ مید هد، از کسی چیزی می پرسد... ورا به اتاق مدیر مسئول مجله رهنمایـی میکنند ، بعد د ر اتاق مدیر تهیه روبروی من قرار میگیرد، به دوطرف‌میزی‌هردونشسته سخن آغاز میکنیم «ظاهر»عکاس مجله چند قطعه عکس می بر دارد، گفتگو یم هر لحظه بااو جالب تر میشود



یعقو بی : مجموعه اشعار خودرا نسخه‌عشق نـام گذارده ام .

او شا عر ی است که از راه دوری‌آمده از فراه، از ولایتی در میان ریگستان هـاو جنب نمکزار، از آنجا یی که مردمش مثـل مردم بدخشان وچند نقطه دور افتاده دیگر سخت فقیر هستند ، از سر زمین فـرخـی سیستانی آمده ، سرزمینی که روزگاری‌آباد بود و در حـا صل خیـزی نظیر نـداشت، سیلاب های مد هش و دیگر آفات طبیعی، آفتاب سوزان وریگستان تفتیده این گوشه دور افتاده مردمش را از مزایای زندگی‌کاملا بتمدن دور نگهداشته، باهمهٔ این نابسامانی هاکه محصول بی مبالاتی های حکام، والیان ومامورین مستبد رژیم فردی بود ، مردم‌این منطقه خو نگرم ، مهربان صمیمی وعلاقمـند وطن شان و علم ودانش هستند .

مردیکه با چشمان نافـذ، قد نسبتا بـلند کشیده و محاسن سیاه و سپید مقابلم نشسته میگو ید :

- من پنجاه سال عمر دارم ....

آنگاه می خندد واضا فه میکند، بعـداز پنجاه سال به کابل آمده ام،اولین باراست که بکابل آمده ام .

من تعجب کرده ام می پر سم :

- چرا درین پنجاه سال عمر تان قبـلا بکابل نیا مده بودید ؟

میگوید :

- در سالهای گذشته راه درستی وجود نداشت ، در سالهای اخیر که راه درست شد مصروفیت ها نمیگذاشت دیارم را ترك کنم، زمین مختصری دارم وبه زراعت وقتم‌را میگذرانم واز همین طریق امرار معاش‌میکنم.

می پرسم:

- پس حالا چطور د فعتا تصمیم گرفتید بکابل بیائید ؟ با فصا حت عجیبی میگوید:

- مسلما بر قراری رژیم جمهوریت‌باعث خوشی و سرور تمام‌مردم افغانستان‌گردیده، ولی خوشی و شعفی راکه شنیدن نام جمهوریت در دل مردمان دور افتاده وزیر فشار ایجاد نمود نمیتوان توسط‌کلمات‌وصف کرد، این احسا سات غیر قابل تشر یح وتوصیف است ، من هم آدمی هستم از ین کشور که در گوشه دور افتاده مملکت زندگی میکنم، بعداز اعلام‌جمهوریت سرازپا نشناختم ، تصمیم گرفتم هر ط وری شود یکبار بکابل بروم ، مردم پایتخت کشورم‌را از نزدیك ببینم ، بخصوص مطبوعاتی هارا، زیرا مطبوات رشتهٔ اتصا لی بین مردمان سراسر کشور ماست ، ما رادیو رامی‌شنویم وروز نامه ها را مطالعه میکنم، چون ذوق شعری هم داشتم چند قطعه شعر م راباخود گرفته بطرف کابل براه افتادم در محلی‌بنام «کوتهٔ سنگی » از موتر پیاده شدم ، بیك تکسی نشستم و بدر یور گفتم مرابه رادیو افغا نستان ببر، دریور تکسی مرادم دروازه رادیو افغا نستان پیاده کرد و بیست‌افغانی از من مطالبه نمود .

میان حرفش دویدم و گفتم:

- شما آدم نا بلدی بودید با اینهم در پایتخت شما را فریب نداده اند، از کوته سنگی تا رادیو افغا نستان فاصلهٔ زیـادی است و من که بچه‌کابـ ل هستم همین‌فاصله را در بدل‌چهل‌افغانی ذریعه‌تکسی پیموده‌ام

او می خندد و میگوید :

- شاید این هم ازبرکت جمهوریت‌جوان ماباشد که تکسی دریورنخواسته است‌برادر نابلد واطرافی خودرا فریب بدهد واضافـه ستانی کند

او لختی خاموش می ماند وبعد میگوید:

- در رادیو افغانستان با جوان‌دانشمند ومهر بانی بنام دوکتور اکرم عثمان‌برخوردم خیلی با ملایمت و مهر بانی بامن‌به صحبت پردا خت ، اشعارم را برایش خواندم، اشعارم را درفیته ای ثبت نمود.



او مسافری است که از راه دور آمده، شعری میگوید وبه زراعت اشتغال دارد.

گفتم :

- اجازه بدهید اسم تان را بپرسم.

گفت :

- اسمم حاجی عبد القدوس یعقوبی است.قریه ام تیوسك نام دارد که‌مربوط ولایت فراه است

بناغلی یعقوبی بعد از مکث کو تـاهی‌ادامه داد:

- من تاصنف ششم در س خوانده‌اموبعد بصورت خصوصی تفاسیر ، علوم‌دینی ریاضی وحکمت را مطالعه نموده ام وبه‌توسعه معلو ماتم پرداخته ام ، بیست‌وپنج سال قبل به شعر گفتن آغاز نمودم، قبل‌ازآن به مطالعه اشعار بخصوص آثار مولوی حافظ و دیگر شعرای معروف سخت علاقمندبودم. هنو ز هم مطالعه ام دوام دارد وهیچوقت از مطا لعه شعر سیر نمیشوم،همین علاقه به مطالعه شعر ذوق شعرگویی را در من بیدار کرد .

اشعارم را در دیوانی بنام «نسخهٔ‌عشق»آوری کرده ام .

ازین شاعر پر سیدم :

- چگونه اشعار بیشتر سروده اید؟

پاسخ داد:

- من بیشتر اشعار اجتماعی راکه حاوی‌نکته ها وانتقاداتی باشد خوش دارم‌دراشعار خودم انتقاداتی ا ست ، از همین سبب فکرنمیکردم امکان نشرش وجود داشته باشد ولی حالاکه مردم مااز آزادی بر خوردارشده‌اند شاید روزی به چاپ کردن اشعار خود اقدام بکنم

یعقوبی مضامین ومقالات زیادی به زبان‌های پښتو و دری نو شته ، که در جریده سیستان چاپ گر دیده است.او آرزو داردبعد ازین حد اقل بعد از هرسه ماه یکبار بکابل بیاید وبا اشخاص منور و اهل ادب‌از نزدیك صحبت کندیعقوبی‌شش پسروپنج دختر دارد ، پسر انش درمکاتب فراه درس‌میخوانند

او آرزو دارد با مطبو عات مرکز تماس‌داشته باشد ودر ضمن برای محکم ساختن رابطهٔ مطبو عات با مردم منطقه خود همت‌بگمارد

بقیه در صفحه ۵۸



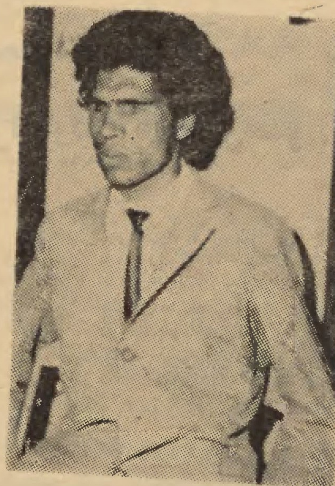
- بیشتر خو ش دارم اشعار انتقادی‌بسرایم

نابینای روشن دلی...

... وقتی اعلامیه جمهوریت را از رادیو شنیدم افسوس نمودم که کاش چشم میداشتم و صحنه فداکاری وجان بازی جوانان غیور اردو را مشاهده میکردم.

اعلام جمهوریت، حقیقتا یك اعلامیه جان بخش بود. و با شنیدن آن احساس کردم یك بار گرانی از دوش مردم نجیب افغانستان برداشته شد و مردم ما بعد از قرن ها و سالیان متمادی دارای حقوق و امتیازات مساوی شدند.

ضیاء محمد ندرت علاوه از زبانهای پښتو [illegible]ی بزبان های المانی و انگلیسی مکالمه و م[illegible] میتواند و نیز بزبان های اردو، عربی، فنلندی و یونانی آشنایی دارد.



نابینای روشن دل

طفل نه ساله بیش نبودم که گرفتار چشم درد شدم ما در و پدرم از این موضوع رنج می کشیدند، حتی همسایگان ما به نوبهٔ خود دلسوزی میکردند. دواهای یونانی به کثرت برای معالجه چشمانم تطبیق شد که هیچ نتیجهٔ نداد سر انجام یکروز تصمیم گرفتند مرا نزد داکتر ببرند. پدرم مرا با خود نزد داکتر چشم برد، داکتر چشمم را دید وبعداز معاینه نسخهٔ نوشت و ترتیب استعمال دوا را مطابق هدایت نسخه به پدرم توصیه نمود. پدرم خوشحال بود که حتما چشمم بعد از چند روزی بینایی خود راباز خواهد یافت اما نتیجه بر عکس شد در اثر اشتباهی که داکتر چشم در قسمت تشخیص و تجویز دوا مرتکب شده بود چشمان من قربانی این بی مبالاتی گردیده و کورشد وهرقدر پدرم توسط دکتوران دیگر به تداوی ام پرداخت نتیجه نداد و بالاخره بینایی ام را از دست دادم.

این جملات ضیا محمد ندرت محصل صنف اول پوهنځی حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل است که گرچه ظاهراً جوان زنده دلی است ولی یاد گذشته ها سیمایش را مکدر ساخته بود.

ضیا محمد از کوچکی چشم از زیبائی های طبیعت بست ودیگر نتوانست ازین زیبائی ها لذت برد او دیگر عضو عاطلی شده بود پدر و مادرش نسبت به آینده او خیلی نگران بودند، ولی ضیا محمد هیچگاه یاس و ناامیدی را بخود راه نداد واز تلاش وکوشش باز نه ایستاد. آرزو داشت با وجود نداشتن قدرت بینائی بازهم عضو فعال جامعه خویش گردد وی علاقه مند بود که خواننده شود ولی چندی بعد آرزوی بزرگتری بدلش راه یافت و آن این بود که باید نه تنها با سواد شود بلکه تحصیلات عالی خود را به پایان برساند همان بود که دست بکار شد ابتدا از پدرش خواهش نمود تا او را به دار الحفاظ شامل سازد. پدرش که شخص روشنفکر ومتدین است، ضیا محمد را به دار الحفاظ برد و دران جا قرآن کریم را حفظ کرد و بعد از آن بازهم آرام نه نشسته و به کمك پدرش شامل مکتب نابینا یان شد و دوره شش سالهٔ ابتدائی را در سه سال خواند. صنف هفتم را در مکتب سید جمال الدین گذرانید.

ضیا محمد می گوید: وقتی امتحان صنف هفتم را موفقانه گذشتاندم شوق وعلاقمندی ام بیشتر شد و تصمیم گرفتم بهر و سیله باشد لیسه را به پایان برسانم وهمان بود که شامل لیسه حبیبیه شدم وپنج صنف را یکی بعد دیگر بامو فقیت گذراندم ازین به بعد روز بروز عطش درس و تعلیم در من افزوده شد و عزم کردم پوهنتون را نیز بخوانم چون علاقه زیاد به مسایل حقوقی و سیاسی داشتم پوهنځی حقوق و علوم سیاسی را برگزیدم و اکنون شاگرد صنف اول این پوهنځی میباشم و آرزو دارم تا رشتهٔ قضائی را بپایان رسانیده...



با دوستان خارجی خود به سیستم بریل مکاتبه می‌کنم

ضیاء ندرت :

حقیقتاً اعلام جمهوریت یک اعلامیه جان بخش بود و با شنیدن آن احساس کردم که یک بار گرانی از دوش مردم نجیب افغانستان برداشته شد

در پی دانش

بحیث یک حقوقدان بوطن خود خدمت کنم.

وقتی پرسیدم درسهای استادان را چطور فرامیگیری وبچه‌وسیله خود را برای امتحان آماده می سازی؟ برای جواب دادن باین‌سوال دست بسوی بکسی که در پهلو یش قرار داشت برده از بین‌آن تیپ ریکاردری زابا فیته هایش بیرون آورد و گفت این تیپ ریکارد را در زمان مکتب خریده بودم و تا حال از ان کار می گیرم. تمام درسهای استادان را درین تیپ ریکارد بروی فیته ثبت می کنم و در خانه می شنوم و با شنیدن آن مطالب را از یاد میکنم وخود را برای امتحان آماده می سازم.

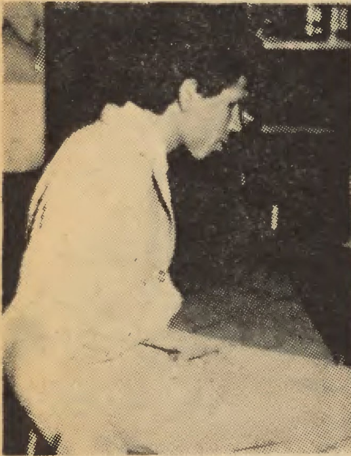
علاوه بر آن کتابخانه کوچکی در خانه دارم که دران اضافه از هشتصد جلد کتاب علمی و تعدادی مجله وجود دارد این کتابها و مجله ها را که تماما به سیستم بریل‌تهیه شده دوستانم که با آنها مکاتبه دارم برایم ارسال نموده‌اند. و در اوقات فراغت ازان استفاده می‌کنم.

ضیا محمد ندرت می گوید : من دوستان زیادی‌در کشور های‌خارجی دارم که آنها نیز مانند من‌ازنعمت بینائی محروم اند اما اکثر شان در اثر سعی و کوشش ومجاهدت بدرجات بزرگ علمی رسیده اند مثلا در جملهٔ این دوستانم یکی هم قاضی القضات در المان مصر و ف خدمت است. این دوستان همیشه داکتر المانی است که اکنون بحیث بامن ارتباط مکتوبی دارند و کتابهائی برایم می فرستند.

گفتم با این دوستان خارجی بکدام زبان مکاتبه می کنی تبسمی نمود و گفت بزبان انگلیسی و المانی مکاتبه می کنم. علاوه از ین دو زبان، بزبانهای اردو، عربی، فنلندی ویونانی باستانی نیز مهارت دارم و این زبانها را در طول دورهٔ مکتب آموخته ام .

ضیا محمد ندرت که سال‌گذشته ازدواج نموده و خانمش نیز مصروف تحصیل است عقیده دارد که درپرتو سعی و کوشش هیچ کاری نا ممکن نیست. در مورد زدواج و زندگی زناشوهری می گوید وظیفهٔ یک زن در برابراین امر بیشتر اینست که محیط خانه را یک محیط دلپذیر و دوست داشتنی بسازد.

ضیا ندرت بجواب سوالی راجع باینکه اوقات بیکاری‌خود را چطور سپری می کند گفت: لحظات بیکاری ام را در خانه به مطالعه‌و شنیدن موسیقی و صحبت‌بادوستان ورفقا میگذرانم خودم نیز به نواختن بعضی‌آلات موسیقی مهارت دارم. وی علاوه نمود بعضا با رفقا از باغ وحش و موزیم کابل هم دیدن میکنم ویکبار سری به‌تفرج گاهای شهر می زنم پرسیدم رفتن به باغ وحش و موزیم برایت چه کیفی خواهد داشت؟ وی‌که‌انتظار داشت چنین سوالی مطرح می شود گفت: از باغ وحش و موزیم استفادهٔ زیادی نموده ام. در باغ وحش از تشریحاتی که راجع به حیوانات مختلف و طرز حرکات و غیرهٔ آنها در نزدیک قفس شان شنیده ام و نیز از موزیم کابل که راجع به آثار باستانی برایم شرح داده شده و بعضا توانسته ام آنها را با دست لمس کنم معلومات‌زیادی اندوخته ام و طرحی در بارهٔ ساختمان آن اشیا در ذهنم وجود دارد.



مصارف تحصیلم را از راه‌تدریس خصوصی تهیه می‌کنم

ضیاء محمد ندرت روشندل نابینا بجواب این سوال که مصارف تحصیل خود و خانم خود را از چه راهی تهیه می کند. مخصوصا مصارف تحصیل خودش که ایجاب مصرف بیشتری را از نگاه تهیه‌فیته های تیپ ریکار در و کتب مخصوص می نماید گفت: من در پهلوی تحصیل در پوهنتون کابل خودم نیز شاگردان زیادی دارم که به آنها در اوقات فراغت بعد از درس، زبان و غیره مضامین را تدریس می کنم وازاین مدرک پول زیادی بدست می آورم .

بقیه‌در صفحه ۶۱



تمام درسهای استادان را درین‌تیپ ریکاردر ثبت‌میکنم وآنرا بخانه میشنوم

نامه نگار شهری — ژوندون — گزارش میدهد

خارندویان ترافیک در

وظیفه خارندوی تنها با چند ساعت در سرك ها انجام نمی یابد

در گذشته از استعداد جوانان در راه خدمت به مردم کمتر استفاده میشد

درین روز ها سر و صورتی در وضع ترافیك شهر کابل بمیان‌آمده که‌در سا بق کمتر نظیر آنرا همشهریان مادیده بودند بس ها در اوقات معینه حرکت می کنند اطفال خرد سال اذیت نمی شوند مردم در پیاده رو ها میروند ، تکسی ها در جا های ممنوعه نمی ایستند و امثالهم مخصوصا این همه نظم و دسپلین دراوقاتی که عبورو مرور آن موتو ها در سرك ها زیاد گردیده و از دحام اشخاص بیشتر میشود بهتر میتوان احساس کرد ، علت این انتظام همان موجودیت و همکاری خارندویان است‌که ازطرف ترافیك خواسته شده و جوانان خارندوی هم با خلوص نیت و علاقمندی خاص آنرا دنبال نموده قبل از شروع دروس و بعد ازختم این خدمت‌را که‌عبارت ازرهنمائی مردم است دوشا دوش مسولین ترافیك پیش میبرند .



لیدر خارندو یان ترافیك با دوتن‌از اعضای فعال آن

ښاغلی عبدالقیوم (شبان) لیدر خارندویان ترافیك مکاتب ذکور کابل ضمن مصاحبه در مورد تشکیلات ، طرز فعالیت و اوقات کار این دسته از خارندیان اظهار داشت .

بلوك خارندویان ترافیك که‌اکنون دارای ۱۳۵ نفرعضومی باشدمتشکل از خارندویان همه مکاتب شهر کابل می باشد که بعد از تعقیب نمودن درکورس درین خدمت داوطلبانه شامل شده ومصروف‌می باشند . باشند .

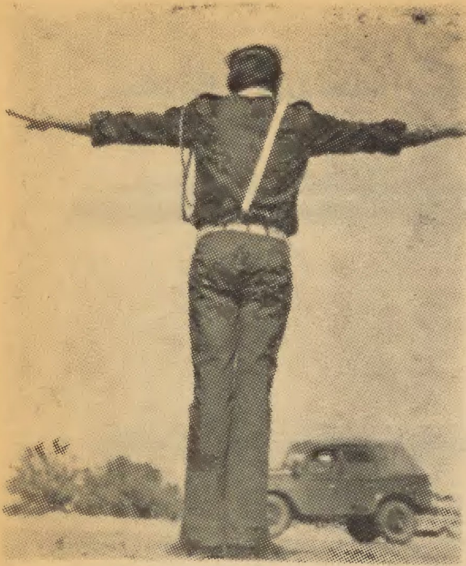
طرز کار این دسته جوانان به شکلی است که از طرف صبح از ساعت هفت‌ونیم الی هشت‌ونیم‌واز طرف عصر در ماه مبارك رمضان از ساعت ۱۲ تا شام به همکاری ترافیك پر داخته در رهنمایی مردم بذل مساعی می نمایند .

وی‌افزود : در اوقات صبح اکثراً در دهن مکاتب و چار راهی های نزدیك آن به فعالیت خویش‌پرداخته وبعد از ظهر در جاهای‌پر از دحام شهر فعالیت خویش را دنبال می نمایند .

گرچه از تشکیل این گروپ چندین سال می گذرد ولی نسبت اینکه در گذشته کمتر از نیروی جوانان در خدمت عامه استفاده می شد ، جوانان خارندوی نیز به جز از چند روز آنهم بشکل تشریفاتی دیگر خدماتی را انجام نمی دادند اما باوجود آمدن نظام جمهوریت جوان در کشور این حقیقت مسلم که سهمگیری همه مردم در بر آورده شدن اهداف عالی ملی ما خیلی مهم و موثر است مدیریت ترافیك کابل از ما دعوت کرد تا درین راه خدمتی را انجام ودر بهتر شدن وضع ترافیك کشور سهم مستقیم بگیریم اگر چه چند روزی از فعالیت‌مستقیم این گروپ در شهر کابل نمی گذرد اما خوشبختانه دیده میشود که خدمات گروپ خارندوی ترافیك را نه تنهامدیریت‌ترافیك بلکه شهریان کابل نیز متوجه شده و به گفته های مابه‌نظر خوب نگریسته رهنمائی های رفقای مارا به دیده قدر می نگرند .

در روز های نخست کار خود ، نسبت عدم آشنایی مردم بوظیفه رهنمایی های ما چندان موثر نمی آفتاد اما خوشبختانه در ظرف‌همین مدت کم ما بر مشکلات فایق آمده و برای مردم تفهیم کردیم که ما برای خدمت درین جاده میباشیم نه‌به کدام منظور دیگر به این اساس امروز مشکلات ازین ناحیه نزد ما موجود نیست .

وظیفه اعضای خارندویان ترافیك با یك ساعت آنهم رهنمائی پیاده‌رو ها باموتر رانان انجام نیافته بلکه برای خدمت به مردم همیشه و در همه‌جا آماده هرگو نه‌خدمت‌میباشند بطور مثال چند روز قبل موقعیکه تعداد از رفقای ما میخواستند بعد از انجام وظیفه به خانه روند درراه انباری از(انی) آتش گرفته‌وهر لحظه‌بر شدت شراده آن افزوده می شد ، دفعتا این عده خود را به محل‌واقعه رسانیده وبا وسایل اولیه‌که‌بدست آوردند قبل ازرسیدن‌اطفائیه به‌محل واقعه آتش را خاموش نمودنداین کار شان تقریبا تا نزدیکی هفت شام دوام کرده و دو شادوش‌عمله اطفائیه تا آخرین مرحله با آتش مبارزه کرده و آنرا بکلی خاموش ساختند تا آنکه مدیر ترافیك کابل آنهارا بعداز ساعت ۷ شام بخانه های‌شان رسانیده واز ایشان‌تشکر نمودند.



در همه جا از ترافیک کمتر کار نمی کنند

خدمت مردم



خارند و یان ترافیک کراچی هارارهنمایی می کند .

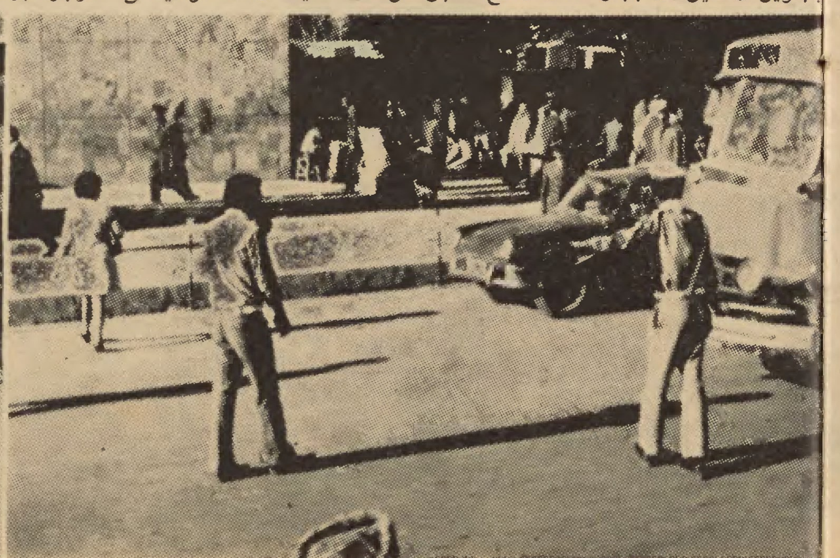
در مورد اینکه ترافیک با این گروپ چه کمکی می نماید ؟
لیدر خارندویان ترافیک چنین گفت : در سابق وضع ترافیک تا امروز خیلی فرق نموده امروزترافیک در خدمت مردم بوده و میخواهد از بهترین وسایل در بهتر شدن وضع استفاده بعمل آید و بدون اینکه مشکلتراشی را پیشه خویش‌سازد به خدمت مردم می پردازند .

درین مورد یکتن از خارندویا ن که لیدر کنونی خارندویان لیسه حبیبه است چنین گفت : چندسال قبل من شاهد یك واقعه ترافیکی بودم که درنزدیکی‌لیسه حبیبه‌رخداد آن هم تصادم یك موتر سیکل بایك موتر بود که در اثر آن موتر سیکل سوار شدیدا مجروح شده بود من که میخواستم مجروح را به شفاخانه ببرم اگر چه ترافیک هم در آن جا موجود بود بدون آنکه ترافیک مذکور با من همکاری نموده باشد مانع بردن مجروح‌به شفاخانه گردیده و نمی خواست من از آن جا بروم ومیگفت انتظار میکشم تا امر از مدیریت برایم بیاید اما من که‌وضع مجروح را وخیم دیدم به گفتار ترافیک مذکور وقعی نگذاشته و به شفاخانه رفتم و موتر سیکل سوار مذکور از مرگ نجات یافته و تا امروز حیات دارد .

امروز ترافیک روش گذشته را فراموش کرده و همیشه چنین گوشزد میشود که اگر چنین واقعه رخ میدهد باید از همه اولترمجروح به شفاخانه انتقال داده شده و بعد از آن دنبال سایر موضوعاتش باید گشت .

در اخیر اعضای خارندوی ترافیک عقیده خویش را چنین اظهار کردند

بقیه درصفحه ٦١



پیاده گرد هارا موقع عبور ازجاده‌می دهند



با زبان پر از لطف به رهنمایی‌می پردازند.

حادثه تکان دهنده ایکه مطبوعات غرب از آن سخن میگویند

عشق نـ...



چرا آنها زندگی را بدرود گفتند؟

والدین آنها و پو لیس از مرگ آندو معما ساخته اند.

ساعت ٦صبح بر نارد ورش ٦٣ ساله که شغل فروشند گی داشت از وسط شکار گاه خود درنز دیکی مارکت‌هایدن فیلدمیگذشت. از روی چمن‌هامهٔ صبحگاهی بر میخا ست یك‌روز چهار شنبه‌بودوچنان مینمود که یك روز قشنگ باشد هنوز٥٠٠ مترازراه موتر رو (فرا نکفو ر ت ر ورسبورگ)مارکت هایدن فیلد دور نشده بود که ورش یك مو تر را در راه مزرعه متوقف دید.

اوتوا نست از دور نمبر موتر را بخواند این او -جی او ٢٦ بـه‌روی سبزه ها در کنار موتر مردی رادید که تفنگی در دست داشت. ورش شکاری‌گمان‌برد کدام‌دزد ناشی‌باشد از آن محل به سرعت دور شده به پولیس محل مارکت ها یدن فیلد از موضوع خبر داد مامو رین پولیس موتررا فورا پیدا کردند اما اثری‌از دزد نا شی و جود ندا شت به روی سبزه ها دو جسد افتاده بود یـك مرد جوان در پتلون بلوجین وجاکت رهدار ویك دختر جوان در پتلون و پیراهن فـیـروزه رنگ. پو لیسها تفنگ‌راهم یافتند یك تفنگ کالیبر خرد دوربین دار هم در کنار اجساد افتیده بود، در تول بکس موتر کنار دست دریور ورقهٔ وجود داشت که نوشته بودند آخرین تمنای ما.

ما میخواهیم مثل یك جفت زن و شوهر در کنار هم بخاك سپر د ه شویم .

امضای کلاس وو پیرا

د ر سیت مو تر یك رو مان ا ز سلسله «ار یکا» دیـده شد . امـا صدای زنگهای کلیسا برای عروسی آنها به صدا در نیامد .

درماه جنوری کلا وس مو ترخرید تا احتما لا زود تر نزد پیترا باشد در همین ٤ شنبه اخیر در حدود ساعت ٣ صبح طوریکه کالبد شگافی بسانتر ثابت کرد ، جوان ١٩ ساله شاگرد تجار پسر کلاوس ورنـر...

> **آخرین تمنای ما:**
>
> **مامیخواهیم مانندیك جفت زن وشوهر درکنار هم بخاك سپرده شویم.**
>
> **امضای کلاوس وپیترا**



وا لدین کلاوس وپیترا مطابق‌وصیت نامه فرزندان شانرا در کنارهم‌بخاك سپردند .

یک جوان ۱۹ ساله با معشوقه ۱۵ ساله اش مشترکا به استقبال مرگ شتافتند

فرجام

پیترا کوره ۱۵ ساله از وستر والد به روی سبزه های چمن به زند گی **شان خاتمه دادند.** به‌اثر تشخیص اطبای محکمهٔ ورسبورگ شعبه‌جنای پولیس محلی بایر **دو سیه یی به‌این** شرح‌ترتیب‌کرد: **کلاوس و پیترابلا** واسطه پیش از مرگ شان یك‌قوتی کوکا کولا را **مشترکا نو شیده اند** سپس کلاوس تفنگش را **بر داشته** مستقیم‌به‌روی **قلب پیترا سه با ر آ تش کر د ه ا ست آثا ر** مقا و مت مقا بل از طرف دختر تثبیت نشده وآنگاه **کلاوس خو د** شراهم هدف قرار داده فیر اول به قلب نخورد ه‌بلکه شش راپاره کرده است. متعا قبا **کلاوس میل تفنگ‌را** به دهن خودگذا شه بار دیگرآ تش نموده است .

تحقیق در اوضاع ظاهری مر گ آیندو نفر هیچگونه روشنی **درزمینه** نمی **افگند** وفهمیده **نمیشود که چرا** کلاوس وپیترا اقدام **به خود کشی** کرده اندد یك‌اشاعه علمی‌انستیتوت طب‌عدلی پوهنتون‌دوسلدو ر فخود کشـی در یـن سن و **سـا ل را** (سو یز یت د ر کو د کا نوجوانان) نا م گذ ا شتـه ا ند . **در هـر د و** جنبس مخالف زن ومرد جوان مشاـ جرات عشقی **مقدم بر همه چیز قرار** دارد در دوران مکتب واشغال وظیفه نیز مشکلات بیشتری بروز میکنـد این است معلومات جمع شده ازروی **احصائیه** ایکه در مورد ارزش آ ن را نشناس امریکا ئی بنام زاید ن پس از یك فعالیت دامنه دار روی سیاست‌آمانگ بوت) **نام داده است**

احصائیه ها میتوا نند تناسبات را نشان دهند اما نمی تتوا نند جوا ب گوی این سوالی درد آلود باشنـد آن دلالت بکدام مریضی برای طفل که چرا جوانان اقدام بخود کشی میکنند! پسر جوا **نان کلاوس ورنر** معاون امور پستی در حاشیه جنگل غربی بزرگ شد. کلاوس **درکودکی** در کار های دستی مهارت داشت و از چوب مجسمه ها ومودل هـای کشتی میساخت پس‌از تکمیل مکتب متوسط کلاوس به شاگردی یك‌نجار

بقیه در صفحه ۵۷

جسد کلاوس و پیتر در کنار هم به روی سبزه ها پیدا شد



کریستال مایع دطب

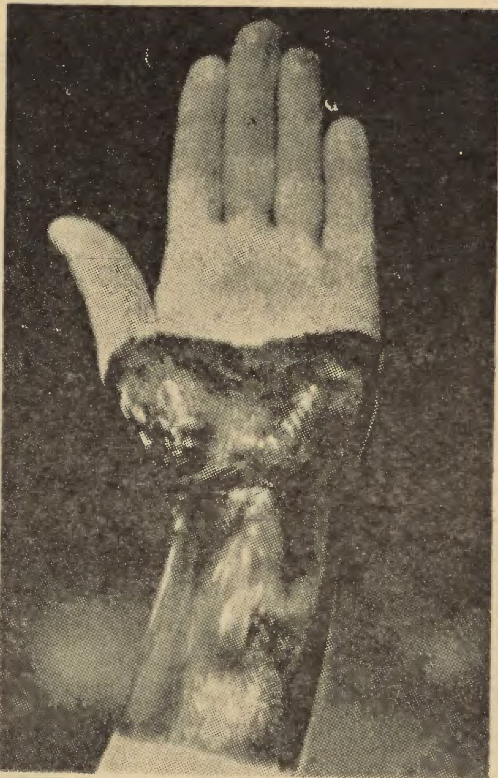
داکتران څرنګه ددغه عنصر په وسیله

ناروغی تشخیصوی او ځایونه یی پیدا

کوی ؟

- دمایع کریستالو نه چه څه دپاسه له یوی پیړۍ څخه راهیسی دعلومو په نړۍ کښی پیژندل شوی دی په طبی لابراتوارونو کښی دحیرت وړ عنصر په حیث پاتی شویدی.

- ډاکتران په دغه وسیله سره دسږو دالتهاب ددماغ دتوموراو یا په شرائینو کښی ډوینو دبیو ځای کیدو برخه تشخیصوی.



په دغو عکسونو کی «له پورته څخه ښکته خوانه» دستونی او دګوتو دهډو کو پړ سوب دتو دوخی له لاری دتشخیص په وسیله ښودل شویدی.

ډاکتر در نګ کولو برس ا خلی ودیوه ناروغ سږی لاس په توره مایع پټوی. کله چه ما یـــع و چه شــی ډاکتر په بل بر س سره یو بې رنګه تر کیـــب دناروغ پـه لاس کښی تطبیقوی. ورو ســـته تر دی لاس خلاصوی چه رنګا رنګ دا غو نـــه پکښی لیدل کیږی.

ډاکتر ددغو ټپونو په لید لو سره فیصله کوی چه دلاس پیوندزیانمن شویدی.

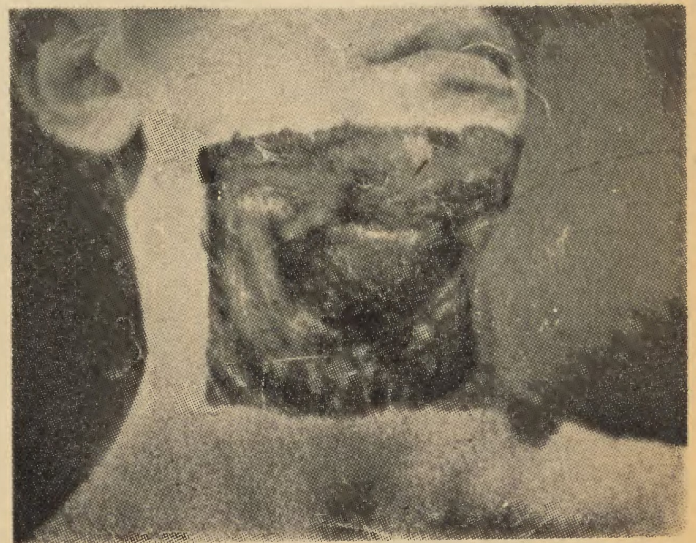
دمسکو داپوانوو په طبی پوهنځی کښی پرو فیسر یوری ګیرو سوف پخپل کلینیك کښی په دغه ډ و ل دنا رو غیو تشخیص کو ی . دمایع کریستا لونه دنا رو غیو نښی پخپله لومړنی مرحله کښی څر ګند و ی ، که څه هم دغه مایع ظاهرا داوبو په شان ده خودکریستال کلك مواد لری

اود تو دو خی دبد لون په مقا بل کښی ډیر زیات حسا س دی.

ددغی در جی دلوړ یدو یا ښکتـه کیدو پـه صـــورت کښی دمایـــع دکر یستال ر نګو نه هم بدلیږ ی .

دمایع دغه کر یستا لو نه چه څـه دپا سه له یـوی پـیـړۍ را هیسی دعلو مو په نړۍ کښی پیژندل شویدی په طبی لابراتوارو نو کښی دحیرت وړ عنصر په حیث پاتی شویدی.

په ۱۹۵۰ لسیزه کښی امر یکا یی پوه «جیمز فرګوسن» دمایع کریستال عکس العمل دانسان دبدن په داخلی تحولاتو لکه تو دو خی، مقنا طیسی ساحـه او فشار کښی دآز مـو ینی لاندی و نیو او عقیده یی څر ګنـــد کړه چه دغه عنصر دطب په خدمت کښی دنو رو عنا صـــرو په لست باندی زیاتیدای شی .



په خدمت کښې

«جیمز فر گو سن» **اشتباه نه وه** کړی. دطب نړی دده داز مو ینو او څیړنو سره علاقه و ښو دله چه په زیاتو طبی لا براتوار و نو کښې یی رواج او دوام و مو ند.په شو روی اتحاد کښې دشورو ی علو مو داکادمۍ دکر یستال پیـــژ ند لـو دانستیتوت دمایع کر یستال‌داداری رئیس چیستیاکوف دمایع‌کریستال دجوړولو دپاره یو فور مول بر ا بر کړیدی چه دتکنا لوژۍ او علو مو په زیاتو څانگو کښې تطبیق شو ید ی. پرو فیسر «گیرو سوف» چـه لــه «چیستا کوف» سره یی خپله‌را بطه

ساتلی ده له خــــه مودی را هیسی دراز راز نا رو غیو دتشخیص پـــه برخه کښې له دغو حسا سو عناصرو څخه داستفادی دامکا ناتو په لتـــه کښې دی.

معمو لا دیوی ناروغۍ په بر خه کښې که یوه ساده او جز یی‌پرسوب وی او که یو خطر ناك تو مور دبدن دپوستکی په تو دو خه کښې لږ لږ زیاتوالی محسو سیږی. ددغــی تو دوخی ځای دمایع دکر یستا ل‌په و سیله په نښه کیدای شي. مـثلا که دغه مایع دهغه سړی دشا په یوه بر خه کښې خپور شی چه‌دپښتورگی دالتهاب سره مخامخ دی ، دهغه رنگ به دنا روغ ځای‌دپو ستکی په برخه کښې سمد ستی تغییرومومی. په‌همدغه تر تیب سره کیدای شی‌چه یو ډاکتر دسږو دالتـــهاب، ددماغ دتو مور او یا په شرا ئینو کښې دوینو دیو ځای کیدو بر خه‌تشخیص کړی.دجراحی ډاکترانو هم دعملیاتو

په خونو کښې دکر یستال دما یعو داستفادی په زړه پوری امکان لاس‌ته راوړیدی.

دناروغ حالت دعملیاتو په میـــز باندی دهغه دبـــدن دتو دو **خـــی** دزیاتوالی یا-کموا لی په و **سیله** دډاکترانو له خوا ار زیابی کیـــدای شی. په دی معنی چه دنا روغ **پښې** دمایع دکر یستال په یوه تر کیب سره پټیږی. که ددغوکریستا **لونو** رنگ و ښود چه دتو دو **خی‌زیاتیدل** او کمیدل پخپل عادی **حال کښې‌دی،** نو معلو میږی چه د ناروغ ژوندته کوم خطر متوجه نه دی، مگر کـــه کر یستا لو نه دتو دو خی در جــه ښکته و ښیی، دا دخطر نښه ده.

دتشخیص ددغی طر یقی سا دگی اوصراحت دډاکترانو پا ملر نه‌ځانته اړولی ده.

دایوانو و دطب‌دپو هنځی‌دآزموینو په تعقیب یو شمیر نور **کلینیکو نه** په مسکو، لیننگراد او خار کو ف کښې هم دمایـــع کر **یستال** پــه استعمالولو لاس پوری کړیدی .

دمایــــع کر یســـتال دراز **راز** تر کیبونو ډو لونه او س اوس پـــه شوروی اتحاد کښې جوړ شو یدی. کوم فلم چه ددغـــو عناصرو څخـــه اخیستل کیږی، تـــردی زیات هـــم دډا کترا-نو د پاره آسا نـــتیاوی برابروی، په دی معنی کله چه ډاکتر دغه فلم دناروغ په بدن باندی ږدی سمدستی دتنا کلی ځای څخه یوعکس لاس ته ورځی چه دبدن دتو دو خی بر خه څر گندوی .

ددغسی فلمونو یوه وړه **سلسله** دډاکتر دمیز دپاسه دتشخیص دکړ-اونوډکو نو رو طر یقو ځای نیولای شی.



تور رنگ د ناروغ په بدن‌کی‌د کریستال مایع درنگونو دبدلون نښی ښه ترا څرگند وی .

حالت روانی مسافران

از شترین — مترجم س ن ، ع

یک روان‌شناس معروف حالت روانی مسافران را در شرایطه دشوار مورد تحلیل قرارداده و نتایج جالبی ازین تحقیقات بدست آورده است.

اختطاف یك طیاره جمبو جت **لین هوایی جاپان درین اوا خر و** انفجار ان در میدان هوایی بنغازی روان شناسان رابرا ن وادا شته است خارج ازمحدوده سیاسی ا ین قضیه حالات وهیجا نات مسا فرانی **راتحت مطالعه قرار بد هند که** مهمانان چنین طیارا ت بوده ا ند. آنچه ازخلال این کاو شهاو برزسی بدست آمده فوق العاده جالب و خواندنی است.

یورگین لاستین اهل دو سلدور ف که یکتن از مسافــران طــیاره جمبو جت اختطا فشده جاپانی بود بعداز نجا تش ازبنغازی لیبیااظهار داشت:

ـبرای مسا فران طیاره مار نج آور ترین لحظات بلا تکلیفی است زیرا اختطاف کنند گان در مورد نقشه آینده شان کو چکتر ین حرفی نزدند. لهذا مادریك فضای بی **خبری وبلا تکـلیفی مطـلـق بسر** میبردیم.

آنچه یور گن لاستین المانی مسافر طیاره جمبو جت جاپانی احساس میکرد سایر مسا فرین نیز درچنین احساس شر یکند. ا لبته مراد من از مسا فرانی است که در طی یك دهه اخیر به حیث مسا فران طیارات ربوده شده تحویل تار یخ هوانوردی شده اند. مخصو صاً این سوال که (آیا ازین طیاره جا ن بسلا مت خوا هند بردیا خیر) ـ همیشه ذهن مسافرا ن اعم اززن و مردوپیر وجوان را احتوا کــرده است.

باوصف اینکه مدتی از انفجار جمبو جت خط هوا نوردی جا پا ن درفرود گاه بنغازی سپری گردیده بودباز هم سایه ای از تار یکــی وبلاتکلیفی برین حادثه افتاده بود ومسافران نمیدا نستند که انگیزه اصلی این اختطاف ها چیست چار روز تمام این جمبو جت جا پا نی بدون آنکه هدفی در پرواز خــود داشته باشد بین ارو پاو خلیـــج فارس وافریقای شمالی در حــال پرواز بود بدو نآنکه مسا فــران



ترس، وحشت و آینده مجهول سرنوشت سرنشینان طیارات ربوده شده را تشکیل میدهد

در طیارات ربوده شده

داخل طیاره بفهمند اختطاف کنندگان ازین پرواز های جنون آمیز چه مرادی در دل دارند .

ازین لحاظ میتوان تنها فشار فوق العاده روحی ایرا که‌برمسافران طیاره جاپانی وارد آمده‌با موقف **وشرایط مسافرانی تشبیه کرد که** درسال ۱۹۷۰ با طیارات شان شش روز تمام در میدان هوایی **متعلق به‌کوماندو هاواقع اردن** تحت‌نظارت نگهداشته شده بودند.

درآن وقت کوماندو های فلسطینی سه طیاره مربوط‌شرکت تی‌دبیلو ای‌مربوط شرکت هوا نوردی سویس وبی ای او سی را درمیدان هوایی ریگستان کشور اردن متوقف ساخته بودند .



سر نشینان طیار ات ربوده شده‌دچار سر نوشت مجهو ل میشوند

حقیقت این است که اختطافهای مکرروپیهم سال ۱۹۷۰ مایه آن‌شد که‌سیاستمدار ان اطبا و علمای اجتماعی **دراطراف‌عکس‌العمل‌ناشی‌از** اختطاف طیارات که‌بر مسافران وارد میگردد مطالعاتی بعمل ارند.

دکتور س سلو یا سوسیو لوگ امریکایی ،**درعرشه طیاره تی‌د بلیو ای‌ـششش روز تمام رادر صحرای** اردن سپری کرد نامبرده در طی مطالعاتش تشریح میدهد که مسافران یك طیاره اختطاف‌شده **درچه شرایط وحالات روحی قرار** میگیرند.

نخستین عکس العمل در برابر **اشغال طیاره تی دبیلو ای ازطرف** کوماندو هاکه درآن سلویاپاکوبسن قرارداشت مانند طیاره جاپانی که یورگن المانی مسافر آن‌بود روی همرفته عبارت بود ازترس ووحشت **هیجان، احساس شکست وناتوانی** وبالاخره مجهول بودن سرنوشت.

وحشت واضطراب مسافرانـ درست موقعی روبه کاهش گذاشت که‌کوماندوها به محلی که ناگزیر به‌فرود آمدن بودند نزدیك شد ند

برای نخستین بار با هیجان زیاد این موضوع راتحت مناقشه‌ومباحثه قرار دادند که‌اعضای خانواد های آنان در حالیکه در میدانهای مختلف هوایی چشم براه عزیز ان خود دوخته بودند وقتی از اختطاف طیارات اطلاع حاصل کردند چه عکس العملی از خود نشان‌خواهند داد.

همچنان مسافران طیاره شك داشتند که‌به دیدار یاران‌وو‌ابستگان خویش توفیق خواهند یافت یا خیر؟

بقیه درصفحه ۵٦



کاکاوانیا

ترجمه: ص رهپو

نمایش نامه معروفی از چخوف بر روی پرده سینما

نویسنده و کارگردان : آندری چنی لکف ، کنچالو وسکی
فلم بردار : گریگوری برگ‌وی- گسلینکی
ساز : الفرد سنینك
بازیگران : سرگی بندر چوك ، اننو کنتی ، ارینا کیچنکو وور میر زلدین .

بسیار اتفاق افتاده با شد که نمایش نامه‌ای را مطالعه نموده و آنگاه که فلم آنرا بروی پردهٔ سینما به بینیم در راه برابری داستان فلم به‌آنچه خوانده ایم ، بر خیزیم. ولی ناگهان ، بر خلاف انتظار ما حوادثی که روی پرده جان می‌گیرد ومارا بدنبال خویش می کشاند ، کاملا چیز دیگری سوای آنچه ما خوانده ایم ، بدون تولیدکوچکترین احساس دو گانگی ، در برابر دیدگان ما بگذرد .

این خود مشکلی را در برابر کارگردان می سازد و حل این مشکل ، تا وقتیکه کار گردان فلم، درعمق‌وژرفای دور **نمایه داستان** فرو نرفته و **پیوند منطقی حوادث** را ، سر هم بندی نکند ، امکان پذیرنیست . در اینجاوی بایدداری عمیقترین دید هنری **باشد تا بتواند** به هدفش که تمثیل واقعی‌تم وجا نمایهٔ داستان است، **بر سد. زیرا** بروی پرده آوردن یك نمایش نامه و شکل بخشیدن آن به صورت سینمایی ، با حفظ رنگ‌وبوی‌اصیل، کاری است بس دشوار .. بنا طری که بیننده باید هیچگاه در طول تمام نمایش ، بین درامه بودن داستان و سینمایی‌شدنش احساس دوگانگی ننماید . در غیر اینصورت برداشت مذکور ، یك بر داشت انتزاعی و خشك خواهد بود .

این ها همه بستگی کاملی به دید و بینش هنری کار گردان ، که بمنزلهٔ نویسنده چیره دست و موشگاف همه جوانب حرکات شخصیت‌ها و قهرمانان داستان‌را هرکدام برای افاده منظور خاصی ایجاد وخلق شده اند ، در نظر بگیرد .

به همین اصل ، کار گردان‌تلاش و کوشش ندارد تا نمایش نامهٔ چخوف را فقط به‌شکل سینمایی‌اش « نقل » دهد . بلکه سعی می‌ورزد که بروی حالات مختلف روانی و ینستکی کاکا واینا و دیگر ساکنین محل که خواه نقش دایمی ویا گذرایی در نمایش نامه دارند انگشت گذاشته و آنها را آنطور که هستند بروی پرده سینما به نمایش گذارد .

اگر به نظر عمیقتر و ژرفتری بنگریم ، چنین نتیجه بدست می آید که کار گردان نمی خواهد کلمه



ایریناکو پچنکو در نقش سو نیا

به کلمه نمایش نامه را بروی حلقه فلم، ثبت نماید.. بلکه میخواهد مجموعه ای از نکات چر خشی و عطفی دا ستان راکه به ا صطلاح هنری نم یا جا نما یه مینا مند، در مقابل دیدگان تما شاچی قرار داده و بدینو سیله حادثه را بار د یگر باز گوید .

برای چخوف زمان‌حادثه که‌عنصر اساسی نمایش نامه‌است صبغه‌حال دارد مگر از دیدگاه مردم ا مروز مخصوصاً جوانان ، ز مان یاد شده نه تنها دیگر به گذشته متعلق‌بوده وجز تاریخ گردیده بلکه از جو هر وماهیت آن نیز بوی کهنگی‌وماندهگی شنیده میشود .

بهمین دلیل کار گر دان چیره دست بااستفاده از اسناد گذ شته توسط کمرهٔ فلمبرداری‌اش ما را به زمانی ر هنمونی میکند که ز ندگی متضاد اجتماعی بر آن سایه افگنده ازسویی فقر و تیر گی واز جانبی جلال و شکوه ثروت ، برق میزند.

او با صحنه های کوتاه ، و لی عمیق فلمبرداری ، ز مان گذشته را دو باره روی پردهٔ سینما جا ن داده و تصویر رو شن از شیو ۀ زندگی آنوقته ، در برابر د یدگان تماشاچی قرار داده ، بیننده را در زوایای تاریك و غیر مریی ز ندگی برمبنایش کشانده و قایع و حوادث پشت پرده را که در ستیژ تیا تر فقط باکمك کلمات ، میتوان به آ نها جان بخشید و تصویر شان کرد ، رهنمایی مینماید ، مثلا هنگا میکه داکتر آستورف به پر ستار پیر دیدگی‌های رقت آور و تاثرانگیزش را از منطقه تیفوس زده، وقربانیان بیشمارش، از اینکه چطور درچپری های محقر رو ستایی اجساد متعفن مردگان روی هم انباشته شده و با حیوا نات خا نگی یکجا می پر سند، حکایه میکند ، کار گر دان دراینجا کلمات را برای تصویر چنین مصیب عظیم بسنده و کافی ندا نسته ، دریچهٔ دور بین فلمبرداری اش را بروی و قایع تکان دهنده، بصورت زنده و گویا باز مینماید . تا بدین وسیله از هر تماشاچی ساده، یك داکتر آستورف ، بو جود بیاورد . بد ست آ ید و یا چنا نیکه، اگر به نظر دقیق بنگریم حتی اپیزود (حوادث ضمنی) های فلم آنقدر گویا ، روشن و صریح است که میتواند خودش بجای خود ، تم اساسی‌داستان را بسازد و در اینجا وحدت درو نمایه در دایرهٔ مشخص حوادث ، کا مل و بی نقص است . در زیر پردهٔ از خطوط چهره و

بقیه در صفحهٔ ۵۷



کار گردان اند ری میخا لکف‌ـ‌کونچالو فسکی
اننو کنتی در نقش کا کا وانیا

بخوانید و باور کنید

از دنیا هر شخص میتواند بقدر کافی بهره بردارد

در پای قلهٔ پوشیده از برف کلیمانجارو در تانزانیا،افریقای شرقی، آنجا که یك وقتی‌نویسندهٔ امریکایی ارنست همینگوی به شکار پیل می پرداخت، امروز پسر ۴۲ ساله اش پاتریك همینگوی زندگی میکند.

ارنست همینگوی که در اثنای پاك کردن تفنگ شکاری بدست خودش کشته شد بسیار خوش داشت بحیث یك شکارچی حیوانات وحشی بزرگ در افریقا زندگی کند.



پسرش با تریك همینگوی که در کانزاس سیتی امریکا تولدیافته یك شکارچی حرفوی از ده هاهزار حیوانات وحشی در حواشی کوه بام‌افریقا مرا قبت میکند. او بصفت استاد در کالج ویلد لایف در مولیکا اشتغال دارد.

او از پدرش اینطور یادمیکند: «پدرم همیشه در بارهٔ افریقا در منزل حکایت می کرد. بنا بر این قارهٔ افریقا پیش ازینکه به اینجا سفر کنم در خونم وجود داشت. من فیر کردن و شکار کردن را آموخته ام البته آموزش بصورت نظری بوده که به حرفهای پدرم گوش میدادم.» پاتریك در سال ۱۹۵۲ برای نخستین بار به افریقا قدم گذاشت.

پسانتر جواز شکار حاصل‌داشت وبرای خود یك فارم بزرگ درناحیهٔ اروشا واقع در نزدیکی‌یك شاخهٔ از کوه کلیمانجارو خرید . بصفت یك سفید پوست‌شکارچی‌حیوانات بزرگ بانام مشهور از مهمانان ثروتمند ماورای بحار پذیرائی میکرد. معهذا در سال ۱۹۶۱جایداد خودرا فروخته به اضلاع متحده امریکا برگشت . زیرا همسرش شدیداً مریض شد. چندی بعد تنها به افریقا مراجعت کرد. و شغل پیشین را بحیث معلم در کالج وایلد لاف تدریس نمود. در ریگال کتابهایش رومان های وجود داردکه خاطرات پدرش را زنده نگهمیدارد. در الماری، کتابهای مثل «برفهای کلیمانجارو» «پیر مرد و دریا» و «تپه های سبز افریقا» بچشم میخورد. پاتریك از پدرش متواضعانه صحبت میکند: وا لدین نام آور حتمی نیست که فرزندان نام‌آور داشته باشند. تصور میکنم که‌من نمی توانستم زندگی خود را از طریق نویسندگی و ماشین تحریر روبراه میسازم، آخرین باریراکه باپدرش یکجا بوده اینطور تشریح میکند: من آخرین بار که

بقیه در صفحه ۵۹

اصلاح سر و ریش در هوای آزاد

در حدود ۲۵۰۰ فرو شندهٔ سر بازار که خارج از کنترول فعالیت می کنند بناروالی شهر نایروبی را بر آن واداشته تا به مبارزه علیه آنها بر خیزد. درجملهٔ این کاسبان آزاد چند صد تن از سلمانی های سر بازار شامل‌هستند که رنگ محلی پایتخت کینیا را دارا میباشند و خارچشم مؤسسات صحی و موعظان بشمار می روند.

وسائر هم مسلکان آنها که دارای یك دوکان سلمانی هستند. قاعدتا آسیایی ها میباشند فعالیت و کار به مقابل دروازه منزل تا حدیکه تصور شود کار ساده ست.وسایل وتجهیزات این پیشه عبارتست از: یك چوکی برای نشستن مشتری ها یك صندوق چوبی که روی آن‌قیچی شانه، برس و آیینه گذاشته اند. یك قوطی حلبی پر از آب که برای



مبارزه ایکه در جریان آن غربا رنج بیشتر می برند، بناروال شهر، یك وزیر و حتی رئیس دولت کینیا را سخت بخود مشغول ساخته است . با وصف آنکه یازده تن از سرتراشان سر بازار را بعلت نداشتن جواز کار به جزای نقدی محکوم‌کرده اند، بسیاری امیدوار هستند که سختگیری های مقامات رسمی علیه این پیشه وران کاسته شده وبرای تو ریستها این دیدنی‌جالب آزاد گذاشته شود.

آن سلمانی ها یی که عادت به دادن کرایهٔ دوکان ندارند، مخصوصا افریقا یی ها میباشند

ترکردن ریش ازان کار گرفته می شود. یك پارچه پلاستیك هم بصورت سقف و بمنظور جلو گیری از تابش آفتاب مورد استفاده قرار گرفته به روی چهار پایه‌نصب می شود.

اگر خلیفه کدام جایی خوبی‌برای کار و بارش پیدا کند، شروع‌به‌کار میکند. عموماً دلاکان سربازاروومعابر عام، کنار کلیساها و توقف گاه های‌موتر های سرویس و مراکز خرید و فروش مارکیت ها را انتخاب کرده، بساط شانرا پهن میکنند ــ در جور یونیور ستی هم

بقیه در صفحه۶۰

استاد سلیم سرمست

پیرامون گفته‌های ظاهر هویدا اظهار نظر میکند



استاد سلیم سرمست رهبرارکستر بزرگ رادیو افغانستان

کاپی نمودن آهنگ بیگانه گناه نیست بلکه گرائیدن به‌آن به‌سرحدیکه‌موسیقی‌ملی‌را تهدید نماید نادرست است.

مجله ژوندون این‌نوشته رابعنوان‌آخرین پا سخ دربرابر گفته های بناغلی ظاهر هویدا نشر میکند، مااین بحث را خاتمه یافته تلقی کرده ازادامه آن معذرت میخواهد .

بادارهٔ محترم مجله هفته وارژوندون !

درشمارهٔ ۲۲و۲۳ مجله ژوندون مصاحبه ظاهر هویدا را خواندم که بکمال غرور خود را فیلسو ف جهان مو سیقی تصور نموده بالای هرگرو پ تاخت‌وتاز وهرجمعیت راباخدمات انجام دادهٔ ایشان چنان بباد انتقاد قرار داده است که دوراز تصوربود. دور از تصوربرای آنکه نمی دانم آقای ظاهر هویدا این حق‌را ازکجا حاصل نمودتادر موردموسیقی ابراز نظرکنند ؟

آقای هویدا ! شما میدانید که آموختن موسیقی ازطریق تیوری کاریست بس مشکل وداشتن حنجره برای خواندن مساعدتی است ازطبیعت . درحالیکه شماباستفاده ازبورس موسیقی در خارج با وجود مساعد بودن شرایط تعلیمی نتوانستید علم موسیقی را آموخته دیپلوم بدست آورید . عوض آنکه ماشمارا موردانتقاد قرار داده بپرسیم . شما دراین مدت که بمصرف این ملت ستمدیده مصروف تحصیل بود ه اید آیا برای‌هنرو ثقافت این مملکت گنجینه علمی اندوخته وبا خود به ارمغان آورده اید ویاصرف بگفته‌معلم تان‌که گفته ظاهروسعت صدای توغیر قابل باوراست اکتفاء وطوریکه رفته بودید بعداز گذشتاندن مدتی چند بادست خالی مراجعت نمودید .

(طوریکه ظاهروهویداست درایام تحصیل باخذ دیپلوم موفق شده نتوانستید) برعکس شما بااستفاده ازدارایی حنجره‌که‌آنهم خداداداست همه هنر مندان را مورد تنقید قرار داده مینو یسید :

۱ـ مانباید تفاله موسیقی غربی را باردیگر بردهن بگذاریم .

۲ـ خواننده های ماتجمل پرست اندواین تجمل پرستی مانع رشد موسیقی سلیم‌است .

۳ـ موسیقی خرابات بیشتر یك حرفه است برای امرار معاش‌تا تلاش برای ارتقای‌هنر موسیقی .

٤ـ آهنگ‌های فولکلوریك هرگزموسیقی‌اصیل رانتوانستند نمایش بدهند چون دراین‌موسیقی دست‌کاری بعمل آمده بود .

آقای ظاهر هویدا ، در مورد چهار جمله انتقادی فوق شما میخواهم به تفصیل ابراز نظر کنم . گرچه درمورد سه‌جمله‌اول‌من حق ابراز نظرراندارم چون شمادرمصاحبه تان این حق رادرنظر نگرفته بیرحمانه هر طرف حمله نموده اید من هم حق ابرازنظر را بخود میدهم .

شمانوشته اید مانباید تفاله موسیقی غربی راباردیگر بردهن بگذاریم .

نوآوری برای خواسته های مردم در تمام جهان معمول است از آنجاکه موسیقی زبان تمام ملل جهان است وسرحد ندارد کاپی نمودن آهنگ بیگانه گناه نیست بلکه گرائیدن به آن به سرحدیکه موسیقی ملی را تهدید نماید نادرست است . آقای هویدانمی دانم شمااز کی باینطرف مخالف تفاله موسیقی‌غربی شده‌اید چه نودفیصد آهنگهای خواندگی شما را تفاله موسیقی غربی تشکیل میدهدوشما تاتقدیم آهنگ کمرباریك آنهم دریکی از موسسات ریکارد سازی خارجی کدام آهنگ بکردیگری که هوای این وطن راداشته باشد نخوانده اید. شمادرآن موسسه مراجعه نمودید تاازآهنگ های بگفته خودتان تفاله غربی چند نمونه آنرا ریکارد ساخته پول بدست آرید وآن موسسه ازقبول آهنگهای تفاله غربی دست داشته شمامعذرت‌خواسته به‌شماپیشنهاد کردکه در افغانستان پروژهٔ آهنگ های فولکلوریك به موفقیت‌بزرگی روی دست است نمیشود که ازآن آهنگها بخوانید ؟

شماکه ازاول کارتان بدنیای موسیقی تا آنوقت مخالف آهنگهای محلی افغانی بودید ناچاردست بدامن آهنگ کمرباریك زده ودر



استاد سرمست درحال رهبری‌اکستر بزرگ رادیو افغانستان

پخش آن مرتکب دوگناه بزرگ هنری شدید.

۱ـ آهنگ کمر باریك آهنگ فولکلوریك افغانی نبوده بلکه‌یك‌آهنگ سا خته شده آهنگ ساز فقید تاجکستان شوروی (غلام‌حیدر غلام علی یف» بنام یارمسچایی است که در سال ۱۳۳۷ همراه بااولین گروپ هنرمندان شوروی درافغانستان بکابل آمد ودر ستیج صحنه بهاری چمن مقیم جان جوره یف آنرا خواند وشما درایران آنرا آهنگ فولکلور افغانی معرفی نموده اید .

۲ـ شماتصنیف آنرا غلط خوانده معنی آنرا ازبین برده‌اید . شماخوانده اید .

کمرباریك من . شام تاریك من . بیانزدیك من . صلح وصفاکن درحالیکه اصل آن چنین است .

بت‌تاجیك من . بیابه نزدیك من. شام تاریك من . صبح صفاکن نمی دانم موقع ثبت چرا ازشما نپرسیدند که کلمه شام تاریك دربین کمرباریك وبیانزدیك چه مفهومی را افاده می‌کند . واین صلح وصفا نمودن با معشوقه شام تاریك چه‌معنی دارد ؟

باز نوشته اید. خواننده‌های ماتجمل‌پرست اند واین تجمل پرستی مانع رشد موسیقی سلیم است .

آیافراموش نمودید قبل ازآنکه هوتل انتر کانتی نینتال اعمار نگردیده بود کافی سپین زر هوتل یك کلپ ما فوق درجه بشمار میرفت واشخاص عادی را حتی تصور بوی کباب هم در آن‌محل‌نبود شما مد تهادر آنجادرخدمت ذوق اشراف واعیان قرارداشتید کسی شمارابه تجمل پرستی محکوم نکرد اکنون‌که بالروم انترکانتی ننتال بوجود آمده واز بناغلی احمد ظاهر هنر مند مو فق‌ما که واقعا موفقیتی نظیراین هنرمند تا حال نصیب کس نگردیده جهت اجرای کنسرت دعوت بعمل آمد شماوی رابه تجمل پرستی محکوم نموده این تجمل پرستی رامانع رشد سلیم موسیقی می خوانید درحالیکه همین احمدظاهر قبل‌ازکنسرت بالروم‌انترکانتی‌ننتال بایك جهان ایثار وفداکاری کنسرت های جهت کمك به صندوق مبارزه بابیسوادی در کابل ننداری دایرنموده ازیکطرف هنرش رابه شیفته‌گان هنرش عرضه نمود وازجانب دیگر مفادی‌که ازاین مدرك بدست آمد آنرابه یك پروژهٔ عام المنفعه تقدیم کرد وهم در این اواخر کنسرت های بافتخاراستقرار جمهوریت نوین جهت‌خوشنودی وطنپرستان وهنردوستان در تالار زینب ننداری برگذار نمودکه‌اینهاخود نمونه بارز ی‌ازایثار واز خود گذری‌یك‌هنرمند دوراز تجمل وخودخواهی بشمار میرود .

آقای ظاهرهویدا ! می نویسید. موسیقی خرابات بیشتریك حرفه است برای امرار معاش تاتلاش برای ارتقای هنر موسیقی . دراین باره بجوابی که ناصرپورن قاسمی نوشته اکتفاء نموده خاطرنشان میسازم . ماو شمابه هراندازهٔ که درتیوری موسیقی معلومات کسب نمائیم بازهم درساحه عمل محتاج به رهنمایی مضراب های شما هکار وهنر آفرین استاد محمد عمر نوازندهٔ توانای آله موسیقی اصیل افغانی ودیگراهل خرابات هستیم که هستیم .

تاختن ظالمانه بالای آنهائیکه هرکدام‌ایشان باتحمل هزارها درهزار مایوسیت وناملایمی های روزگار درحفظ موسیقی اصیل کشور ما پاسبانی نموده اند گناهی است بس بزرگ.

دربارهٔ آهنگ های فولکلوریك نوشته‌اید: آهنگهای فولکلوریك هرگزنتوانستند موسیقی اصیل را نمایش دهند چه‌درآن دست کاری بعمل آمده بود .

آقای محترم. وقتی مصاحبه تانرا دراولین شمارهٔ روزنامه نام نهاد اصلاح ـانیس‌خواندم که‌شما موسیقی فولکلوریك را به یك حربه کهنه زنگ زده نسبت داده تحویل نمودن آنرابه وترین موزیم پیشنهاد وپروژهٔ جمع آوری وآرمونیزه آهنگ های فولکلوررا یك عمل نادرست خوانده بودید من آنرابه عدم معلومات شمادربارهٔ فرهنگ وثقافت ملی تعبیر نمودم ونخواستم جواب شما را بنویسم وقتی مصاحبه اخیر تانرا درژوندون خواندم ازاینکه دراین مصاحبه‌حتی‌دراصالت موسیقی‌فولکلوریك هم دچارشك وتردید بوده نوشته اید . آهنگ های فولکلوریك واقعا فولکلوریك نبوده اند وبه شدت خندیده می‌گوئید متاسفانه این اندیشه درست نیست آهنگهای فولکلوریك هرگز نتوانستند موسیقی اصیل را نمایش بدهند . آقای ظاهر هویدا . اگر نیك‌مطالعه کنید و خود را آگاه بسازید آنوقت‌می‌فهمیدکه آهنگ ها ئیرا که بنام آهنگ ها ی فولکلوریك افغانی تنظیم وآرمونی بالای آنها گذاشته ام تمام آنهاآهنگهای اصیل افغانی بوده ودرقسمت حفظ اصالت آنها شیوه خاصی بکاربرده شده ومحصول تتبع وتجربه سی‌ساله

بقیه در صفحه ۵۹



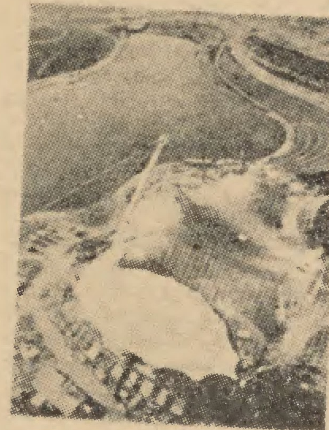
استاد سر مست در حال رهبری‌یکی از آهنگهای فو لکلوریك

بخاطر هوای شهر

چون درکوچه های کانکریتی لاس انجلس امکان غرس نهال هاوایجاد سرسبزی میسر نیست لذاهوای شهر مذکور دراثر دود فابریکات ووسایل نقلیه خیلی خراب است، آخرین چاره درشهر مذکور برای ایجاد سر سبزی اخیرا سنجیده شده وآن اینکه در کناره های سرك گلدان های پلاستیکی گذاشته‌اند ودرآن نهال غرس نموده‌اند تا در اثربمیان آوردن سرسبزی اندکی هوای شهر رابهتر بسازند .



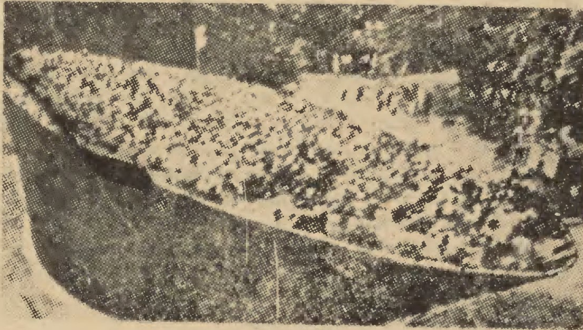
انتقاد ازسنجش غلط



برای ساختمان ستدیوم های ورزشی مونشن جهت اجرای مسابقات اولمپیك هفده میلیون مارك پیش بینی شده بودولی ۱۷۵ میلیون مارك مصرف گردید . حال مطبوعات المان دایر کنندگان مسابقات ومسؤلین این پروژه راسخت زیرانتقاد گرفته‌اند وعدم سنجش درست آنهارا تقبیح میکنندرساختمان های مذکور برای ۲ر۱میلیون نفر اضافه تر جامدنظرگرفته شده که خالی مانده است .

سالون متحرك بعوض ستیج متحرك

یك مهندس فنلندی تیاتری بشکل ابتکاری‌ساخته است، طوریکه سالون تیاتر بشکل کاسه ای است‌که تماشاگران درآن میتشینند،هنگام بپایان رسیدن هرقسمت نمایش این سالون کاسه مانندکه متحرك است باتماشاچی‌یکجادورخورده متوجه سمت دیگری میشود ودرین فرصت کارکنان تیاتردیکور صحنه راتغییر میدهند بعددوباره سالون چرخ خورده باستیج روبرو میشود وپرده دوم نمایش‌آغازمی یابد .



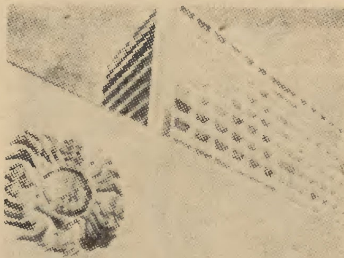
نیرنگ صاحبان فابریکات سگرت سازی

تلویزیون فرانسه ازنشرکردن اعلانات سگرت ومشروبات الکلی کاملا منع شده است، این مطلب باعث‌گردید تا تلویزیون به خساره‌مادی مواجه شود، اماصاحبان فابریکات انواع سگرت هاومشروبات الکلی دست به نیرنگی‌زدندکه خیلی قابل دقت است . آنها که‌بروی لوحه هادرنقاط مزدحم ازجمله ستدیوم های‌ورزشی اعلاناتی داشتند بادادن رشوت به آپریتر های تلویزیون به بهانه های مختلف‌کامره تلویزیون رابروی لوحه های اعلانات عیار میکردند وبصورت غیرمستقیم اعلانات‌خودرا ازطریق تلویزیون پخش می نمودند .



شهر کوچکی برای تفریح

درساحل بحیره سیاه نزدیك سوچی شهر کوچکی برای تفریح ساخته اند که باسینما تیاتر، کتابخانه ومیدان هایی برای انواع سپورت هامجهزات، این شهرکوچك گنجایش هفت هزارنفر رادارددوتمام این اشخاص صرف برای سپری کردن تعطیل به آنجا میروند . درعکس یکی از هوتل های این شهر کوچك مشاهده میشود که یك هزار بستر دارد .





تعمیر عجیب

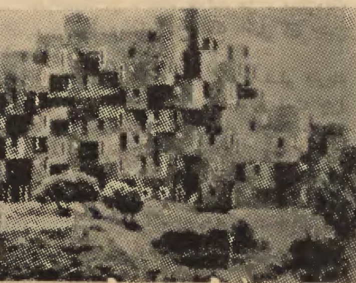
این تعمیر رهایش که باساختمان عجیبش توجه رابخودجلب میکند در هسپانیه ساخته شده هراپارتمان آن برای یك فامیل‌اختصاص مهندس هسپانوی ایکه این ساختمان را نقشه کرده است ، خواسته بااین تعمیرفامیل های بزرگ وعنعنوی را، یعنی جمع شدن سه نسل یك خانواده راگردهم، ازهم بپاشد.

برف مصنوعی



درشهر «بات راشینگل» آلمان نباریدن برف نمیتواند مانع سکی بازی شود، چون سکی بازی درشهر مذکورشکل یك ورزش عنعنوی رادارد، زمانیکه برف نباردتوسط ماشین‌جدیدی که ساخته اند بصورت مصنوعی برف می بارانند ....

ماشین مذکور که درعکس درحال فعالیت دیده میشود آب را به برف مبدل ساخته در سیرحرکت سکی بازان می پاشد ، این ماشین درظرف صد ساعت میتواند فاصله طول ۳۵۰ متررا برفپاشی کند، آنهم برفی که ده تاپانزده سانتی مترضخامت دارد .



جرایم زنان بیشتر شده

طبق احصائیه گیری هایی‌که اخیرا درامریکابعمل آمده جرایم درمیان زنان نسبت به‌مردان بیشتر بوده است درلاس انجلس ده فیصدمجرمین را مردان و ۲۳فیصد رازنان تشکیل میدهند .

متهمین جرایم سنگین ۳ر۶۱ فیصد مردان و۲ر۱۰٤ فیصد زنان بوده‌اند .

برگزیده آلفرد هیچکاک

در دوشماره



اثر ویلاوی اف

مترجم ـ ح ، نیرو مند

کپتان مایك گلتن آمر شعبه‌پولیس جنایی که زیر دستان اورا «پیرمرد» میخواندند، به معاینه جسد به‌روی زمین مطبخ پرداخت‌جسد پیراهن خواب وبالاپوش ازفلالین آبی به تن داشت ومانند گدی ازکاررفته در آنجا افتیده بود. رنگ پوستش نسواری بود و۳۳ سال از عمرش می گذشت وغالبا ۲۰کیلو ازوزن معمولی چاقتر معلوم میشد .

اینکه اودرسابق قشنگ بوده یابد شکل اکنون تثبیت‌آن مشکل مینمود زیرا جمجمه‌اش راخردکرده بودند . آله قتاله که یك میله سربی بود درکنار جسد بنظرمیرسید . یك پاکت کلان کاغذی مملواز خوراکه باب در پهلوی میزآشپزخانه قرار داشت ودروازهٔ عقبی مطبخ بطرف حیاط منزل بازبود.

«پیر مرد» از معاون جوانش ویلیام‌دنیس پرسید : عکاس درراه است ؟»

ـ«بلی رئیس‌ماموران طب عدلی هم‌میرسند.»

«پیرمرد» چرخی زده به اتاق نشمین داخل شد وانگشتان دستش رابهم گره زده چیزی‌را دردهانش میجوید. یك ماموردگرکه یونیفورم پوشیده ودرانتهای اتاق بجستجو مشغول بود به هیجان درآمده سعی نمود هیجانش راپنهان سازد .

«پیرمرد» درحالیکه رویش رابطرف شوهر مقتول برمیگرداند، اظهار داشت: «این میله سربی اصلادرمنزل شماوجود داشت ؟»

ایلدرج به صورت «پیر مرد» بالادیده‌سرش رابه علامت نفی تکان داد: «نی من هیچگاه متوجه این میله سربی درمنزل نشده‌ام .»

جوزف ایلدرج هم در نیمه راه سی‌سالگی بودواز لحاظ وضع ظاهری بسیار خوب معلوم میشد .

گرچه هیچوقت مثل امروز اینطور رنگ پریده بنظر نیامده بود .

ـ«خوب بمن بگوییدکه امروزپیش ازچاشت چه اتفاقی رخداده است بلی ؟»

ـ «من‌مثل هرروزشنبه برای خریدبیرون‌رفته بودم .»

ـ« وظیفه خرید همیشه بدوش شماست؟»

ـ «خانم درروزهای هفته به‌صفت معلم کار میکند ومن میخواهم، من میخواستم که آخر هفته یك مقدار استراحت کند»

ـ « آقای ایلدرج شما دربیرون ازمنزل مشغولیتی دارید ؟»

ـ «من؟» اوخیلی وحشت زده‌معلوم‌میشد: من نماینده بیمه هستم . اگر شما حدس می زنید که پول اورا میخواستم این درست نیست .

ماهردوازمدرك عایدمن زندگی میکردیم .

ـ «آه . اماباوصف اینهم اوبه شغل معلمی ادامه داد ؟»

جوزف ایلدرج باسراشاره کرد: اوبخاطر سرگرمی معلمی میکرد. اونمیخواست پس از ازدواج ماازپیشه معلمی دست بکشد. منهم سعی ننمودم مجبورش بسازم .

مایك گلتون اورابدقت دیده گفت: آه ها وشماهمیشه روزآخرهفته خرید میکنید؟ خوب حکایت کنید امروز پیش ازچاشت هرچه‌کرده ایدبمن بگویید .

ایلدرج چشم به‌زمین دوخته بود: «بسیار گفتنی ندارم.» باصدای خفه به حرفش ادامه داد. من به سوپرمارکیت رفتم. پس از خرید خواروبار ومایحتاج یك هفته دوباره به طرف منزل روان شدم. ازطریق دروازه عقبی وارد حویلی عمارت شده به مطبخ رفتم اودر آنجا افتاده بود .

ـ «شمابالای چه‌کسی بدگمان هستید؟بنظر شما ممکنست کی مرتکب قتل شده باشد؟

ـ«من ؟» سرشرا به علامت نفی تکان داد: هیچ نمی فهمم .

دنیس معاون رئیس بخود جرات داده‌پیش‌تر آمدوسوال کرد: «وقتی جسد رادیدید به‌اتاق خواب رفتید ؟»

ایلدرج باشاره سرتایید کرد: »تیلفون دراتاق خواب است ومن به اتاق خواب رفتم تاشمارا ازجریان باخبربسازم.» .

«شمادرآنجا به چیزی دست زدید ؟»

ـ «نی» .

دینیس نگاه استفهام آمیزی بصورت رئیس افگنده گفت: کپتان ! یکنفر ا تاق خواب‌را بدقت تفتیش کرده است .

روك های میز، الماری لباس ومیز آرایش همه رازیروروکرده است .

گلتون درحالیکه چشمش راازشوهر مقتوله برنمیداشت باسراشاره کرد: «آقای ایلدرج شماچیزقیمتی درخانه داشتید ؟»

ـ « نی شیئی قابل ذکری‌نداریم‌شایدچند عددبانکنوت دالری وچند حلقه انگشترکه مایا داشت وقیمت مجموعی آنهاازدوصددالرتجاوز نمیکند .»

درهمین‌لحظه عکاس پولیس وارداتاق نشمین شده، خواست هدایت بگیرد. گلتون ودنیس اورابه مطبخ بردند و هم متخصص طب عدلی درین لحظه وارد شده شروع بکار کرد .

گلتون به اتاق برگشته شوهرمقتول رابه روی بازوی چوکی درحال تفکرنشسته یافت: «آقای ایلدرج شمابه‌کدام ساعت برای خرید بیرون‌رفتید؟ ودرچه‌ساعتی به منزل برگشتید.»

درحوالی ساعت ۹منزل راترك گفتم شاید ده دقیقه گذشته بودیاده کم ۹ بود. بصورت دقیق نمیتوانم بگویم زیرادرست به صفحه ساعت توجه نکرده بودم .

ـ «به این تفصیل بین ساعت ۸و۵۰ دقیقه ونه ۱۰دقیقه شمابیرون رفته بودید درست است ؟»

ـ«بلی این درست است .»

ـ «چه وقت بخانه برگشتید ؟»

ـ «دربازگشت هم بساعت دقیق نشدم . وقتی وارد منزل شدم جسد اورا دیدم . تصورمیکنم که مغزمن درآن لحظه درست کار نمیکرد .»

ـ «شمانمی توانید دقیقا بگویید چه ساعتی بوده ؟»

ایلدرج: ه فکرفرورفت یااینکه میخواست آنطور جلوه دهد : «تصورمیکنم تقریبا نیم ساعت پیش به‌خانه رسیده فورا پولیس را خبرکردم وآنگاه ...» اوبه صورت کپتان‌خیره شد. رنگ صورتش تغییر کرد:«یك لحظه.. اکنون بخاطر می آورم. ساعت سوپرمارکیت ۲۰کم ۱۱ رانشان میدادکه من موترم را در پارگینگ پیش راندم . یقینا ۵ دقیقه برای خرید و۵دقیقه دگربرای رسیدن به منزل ضرورت داشتم . بلی فکرمیکنم که باید ده‌کم ۱۱بوده باشد که من اورا دیدم .»

ـ«چقدر وقت میشود آقای ایلدرج شما ازدواج کرده‌اید ؟»

ـ «درماه جون ده‌سال ازعروسی مامیگذرد.»

ـ: اولاد دارید ؟

ـ: نی

ـ: خانم شما دشمنانی داشت که‌ممکنست شما نسبت به اومشکوك باشید .

ـ: غیر ممکن است زیرا همه دورا دوست میداشتند .

ـ: خویش وقوم چطور ؟

ـ: اوخواهر وبرادردارد دوبرادر ویك‌خودهر وهم مادرش زنده است اماآنهاهمه درساحل غربی زندگی دارند .

پیرمرد متفکرانه اشاره‌یی‌کرده مجددا به آشپزخانه برگشت متخصص طب عدلی اظهار نظرنمودکه خانم بامیله آهنی ازپای درآمده است همانطوریکه گمان استفاده ازآن می‌رفت عکاس از محل خادثه وجسد عکسبرداری‌های کردوطالب هدایت شدکه برای برداشتن نشان انگشت وارد عمل شود یاخیر ؟

کپتان غم‌غم کرد: بلی ممکنست آثاری‌دز انگشتان به روی آله جارحه باقی مانده باشد وهم ازاتاق خواب عکسبرداری کنید مخصوصا ازروك های میز که احتمالابه آن ها دستبرد زده‌اند عکسهای تهیه نمایید .

دنیس معاون جوان ازکپتان پرسید: شما باورمیکنیدکه قتل ناشی ازعمل سرقت باشد؟

«پیرمرد» شانه هایش رابالاانداخته پاسخ داد : «هراحتمالی موجود است چرانباید به امکان سرقت فکرکرد. وهم امکان دارد که ایللرج زنشرابه قتل رسانده باشد وبرای‌گم کردن ردپای می خواهند موضوع رابصورت یك سرقت نمایش دهد. سپس نگاه پرسش گری به صورت داکترافگند: شماچه تصور میکنید ؟ آیاخانم محض بخاطری بقتل رسیده

بقیه در صفحه ۵۸



روزنه‌ای بسوی تاریکیها

یادداشت از لیلا — تنظیم از : دیدبان

گریه آلود میپرسم :

دیشب وقتی من اینجا خوا بیده بودم ، محسن خان کجا بود ؟

پوز خند عمه، تحقیر آمیز می شود و میگوید :

ـ کجا بود ؟! همینجا در کنار تو، روی همین تخت خواب .

اول مثل اینکه از صحبت های عمه چیزی نفهمیده باشم ، چیز ی نمیگویم ،اما بعد و قتی کلماتش را حلاجی میکنم‌وقتی متوجه منظورش میشوم ، ناگمان مثل دیوانه ها مثل کسانیکه تعادل فکری خود را از دست داده باشند، فر یاد می کشم :

ـ نه ،نه !

عقده آن چنان راه گلویم رابسته است ، آن چنان در تنگنای حلقم گره خورده است که نفسم را بند آورده است‌وقتی‌عقیده ام میتر کد بطرف عمه هجوم میبرم ومو هایش را در چنگال میگیرم و میگویم :

ـ عمه اینکار تو بود این دسیسه تو بود این تو بودی ...

بعد نفسم بند می آید و روی‌اتاق می افتم میخواهم فریاد بکشم ، نمی توانم ، میخواهم کسی را به کو مك بطلبم ، نمیتوانم ــ چه کسی می توانست بمن کو مك کند؟ عمه ؟ نه ! این عفریته‌چه کومکی میتوانست بمن بکند ؟ خودش نبود که مرا بدام انداخت ؟ خودش نبود که‌مرا به چنگال محسن خان سپرد؟ چنان رنجی وجودم را انباشته بود و در مرگ وبیم چنگ اندا خته بود که گریز ازآن ناممکن مینمود. بی‌مهابا از جا پریدم و بطرف در دویدم میخواستم هر چه زود تر از آن خانه بگریزم، هر چه زودتر خو دم را به خواهرم و بخانه خودم برسانم در آن لحظه احساس میکردم که دیوانه شده ام ، واقعا دیوانه شده بودم .

دیگر بهیچ چیز توجه نداشتم نه‌به عمه که کنار در ایستتا ده بود و نه بخانه آراسته محسن خا ن که پر از آلودگی و بدنامی بود .

دستم به در حویلی نرسیده بود عمه‌خودش رابمن‌رساند و بالاپوشس درازی را روی شانه هایم انداخت دیوانه وار بطرفشس بر گشتم ، او که‌متو جه وضع وحالم بود ، کمی از من فاصله گرفت و گفت .

ـ متوجه‌خودت باش . با این سر و وضع وقتی به خیابان بروی مردم چه خواهندگفت ؟ چه قضاوتی در باره ات خواهند کرد ؟

باخشم نا شناخته ، که وجود م را پر کرده است ، میگویم :

برو گمشو ! هیچ مهم نیست که مردم چه میگو یندوچه‌قضا وتی می کنند ، میفهمی ! اما وقتی در حویلی را باز کردم و نگاهم به چند نفری که از آن خیابان فرعی میگذشتند افتاد ، دو دل و مترددد بر جای ایستادم و به لباس خواب بدن نمایی که بر تن داشتم خیر ه شدم واقعا بیرون رفتن با آن لباس‌آنهم

در برابر چشمان کنجکاو رهگذران پشتم را لر زاندوهمانجااز خجا لت سرخ شدم دیگرصبر نکردم‌بالاپوش را دور خودم پیچاندم واز آن خانه جهنمی قدم به‌بیرون‌گذاردم چشمان خجالت زده ام را بزمین دوخته‌بودم ونگاه های شر مزده ام را ازمر دم

میدزدیدم ، فکر میکردم همه مرد م سر تاپا چشم شده اند و مرا نگاه میکنند و همه یکصدا بمن میگویند لیلا ! تو دیگر دختر هر زه‌یی هستی فساد و بدنامی درزندگی تو راه باز کرده است تو دیگر هیچ نیستی ، هیچ ! این صدا ها در گوشم می پیچد و پژواك این صدا ها میخواهد مغزم را متلاشی کند و قلبم را از حرکت باز دارد .

از کوچه ها و خیابانهامیگذ رم بی آنکه بفهمم از کجا میگذرم وبا که بر میخورم همه جا مردم است همه جا سر و صدا است ، همه جا چشمهایی است که نگاهم میکند و

من از این نگاه ها میترسم و میلرزم و فرار میکنم و سر انجام بی آنکه متوجه باشم خودم را در برابر در خانه خودمان میبینم، لحظه‌مکث می کنم ، قلبم در سینه‌ام می تپد و نفسم سو خته است‌نگاهی‌سرتاپایم میکنم شر منده‌وارد خا نه میشوم.

بیشتر خجالتم از این است که جواب سیما خواهرم را چه بدهم ؟ اگر او بپرسد شب را باکی بوده ام و کجا بوده‌ام چه بگویم لرزیده از حویلی میگذرم و وقتی داخل اتاق میشوم ــ میبینم عمه پیش از من وارد شده است ودر صدر اتا ق نشسته است .

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

بناغلی محترم دیدبان نویسنده و تنظیم کننده یاد داشت های لیلا !

از آغاز نشر یاد داشت های لیلااین دختر مصیبت رسیده محیط ما با علاقه فراوان سر گذشت او رامطالعه کردم با وجودیکه هیچ نکته یی درین سر گذشت باورنکر دنی‌نیست و ازین اتفاقات در محیط ما بسیار دیده شده باز هم گاهی سر گذشت دردناك این دختر بنظرم‌چون افسانه‌ای مینماید افسا نه بخا طراینکه نمیتوانم چنین حال و احوال وروز گاری را و بالاخره چنین سر سر گذشت تلخی‌رابرای یك د ختر برای یك هم جنس خود قبول کنم بار ها در بستر خواب به این سر گذشت درد ناك و قهرمانش لیلااندیشده ام ، با هزاران نوع تخیل راه حل ، راه نجات و یا انتقام‌برای‌او جستجو کرده ام گاهی هم خود را بجای او قرار داده ، آنوقت‌بدنم‌از ترس بلرزه در آمد ه وفر یاد زده ام : نه.نه .

با خود گفته ام ... کاشس این‌موضوع حقیقت نداشته باشد .

با این جمله اندکی خودم راتسلی‌دادد ام، بعدوقتی به‌عده بو الهوس به بر خورد ها کرکتر ها اخلاق وعادات ، پشتی ها وپلیدی هایشان فکر کرده ام دو باره عقده گلویم‌را فشرده و بدون اختیار و اراده سیل اشك از چشمانم جار ی شده‌است، زیرا سر گذشت های مهیب تر و درد ناك تر ازین در اجتماع ما اتفاق افتاده است که شاید عده کمی از آن اطلاع یافته اند .

آتیه یك دختر هیچگاه قابل پیش بینی نبوده‌است ، اتفاق‌افتاده است که مرد مهربانی با کلمات شرین اورا فریفته بعد از ازدواج به اژدهایی مبل شده که گویی تمام پستی ها وپلیدی های عالم را در وجود اوجمع کرده اند ، بسیاری از خوا هرخوانده هایم به چنین سر نو شت دچار شده اند در حالیکه هر کدام‌آرزو های طلایی داشتند ودر رویا های خود آینده خود را هر چه‌بیشتر رنگین تر وزیباتر وتا حد ی که تصورشان قدمیداد اید ه آ لی وپسندیده تصور میکردند چهره های زشت و کثیف فریبکاران ، دخترفریبان و آدم های فرو مایه جلو چشمم بر قص می‌در آمد وآنگاه‌من‌که خودم را اندك تسلی داده بودم با تجسم حال زار لیلا بازهم‌های ، های میگر یستم ، من که مثل اودختر بی پناهی هستم نمیدانم‌چه‌کمکی از دست من برا ی او برمی آید ؟ اصلا چرا این نامه را نوشتم‌خودم هم نمیدانم ... شاید بخاطر اینکه اندکی ازاندوهم بکاهم‌اندوهی‌که‌سر گذشت درد نا ك لیلا در من بوجود آورده است ؟ شاید اینطور باشد .

ایکاشس اینطور باشد ... یعنی اندکی اندوهم کاهش یابد .

(حلیمه ـ ف)

ازدیدن عمه‌نفرتم میگیرد، بسرعت‌ازاتاق قدم بیرون میکشم ومیخواهم‌از برابرش فرار کنم که‌صدای‌در راهرو می‌پیچد :

ـ لیلا ! لیلا ! بیا اینجا کارت‌دارم .

قدمهایم سست میشود ، میخواهم‌برگردم اما قدم جلو میگذارم وازعمه‌فرارمیکنم . وقتی قدم بداخل اتاق‌دیگر میگذارم، مثل اینست درودیوار نفرینم میکنند وبدنامی وسیاهنامی‌ام‌رابرخم میکشنند .

ناگهان در اتاق صدائی کرد وعمه‌وارد شد، لبانش بالبخندمرده ازهم‌بازشده بود ونگاهش را مستقیمامتوجه من ساخته بود. میخواستم فریاد بکشم وبگویم : برو گمشواماصدایی ازحلقوم بیرون نشد وعمه‌جلوتر آمد و درست روبرویم نشسته‌وآنوقت بسته راجلوم گذاشت .

ناتمام



عکسها و مطلبها

فلمی از روی یك داستان یوفکو ف

سینما بلغاریه اخیرا متوجه آثار ویسنده معروف آنکشور «یور دان وفکوف »شده است ،آثار یوفکوف گنجینه های ادبی بلغاریه محسوب یشود وخوانند گان مجله ژوندو ن حال چندین داستان او را خوانده د ،زیرا داستا نهای «غجی سفید» شیبیل»و «بوژورا» که از داستانهای وتاه این نویسنده است درژوندون چاپ رسیده است.را خاری ژاندوف ژیسور بلغاریه برای اولین بار از وی داستان «شیبیل» فلمی تهیه رد که خیلی مورد استقبال تماشا- ران واقع شده بعدها این استقبال بنظیر فلمسا زان را بطر ف آثا ر فکوف متمایل ساخت وداستا ن زرعه کنار سر حد» او را برای ینما انتخاب کردندیکی از سنار- ست هـــا استیفن سانف از روی ستان مذکور سنار یوئی ترتیب ده بدستر س گریشه استروفسکی ژیسور معروف بلغاریا قرار داد و فلمبرداری آغاز گردید .آنهـــا وشید ند تا اصالت اثر حفظ شود سناریو با تمام کیفیت اصل اثر شته شده وژر یسور هم کوشیده ست تا این فلم هنری بشیوه عا لی مبرداری شود .

رژیسور این فلم میگوید :

«یك وقت در سویدن مشا هـده ودم که تیاتری یك اثر حماسی آن سور بروی ستیژ گذارده بود .با جودیکه داستان مذکور را همه قبلا وانده بودند، بازهم نمایش مذکور استقبال شگفت انگیز مردم مواجه د ،از همانوقت بفکرتهیه فلمهایی جنبه وطن پرستی داشته باشد تادم ،آثار یوفکوف این خصوصیت دارا می باشد لذا یقین دارم این م نیز با استقبال پرشور مرد م اجه خواهد شد .)

نقش نونـه را درین فلم «در وتیه نچوا» ونقش گا لچف را «استفن نا ایلوف» که هر دو از هنر پیشه ای معـرو ف بلغـا ر یـه ستند بـا ز ی میکننـد . مچنان «استفین پیچف» و«کاتیه یکارلوا» ونیکو لاتودف نقش های گر این فلم را بعهده دارند .

ششی کپور کوچک



راجکپور وششی کپور

از خانواده راج هنر مندان برجسته ای بر خاسته اند پرتهوی راج که خود از هنر مندان بنام هند بـــود. در بسیاری از فلم ها نقش هایی بازی نمود وفلم های زیادی ساخــت ،او کمپنی فلمبرداری راج رااداره میکرد. ودر فلم رستم وسهراب نقش رستم را بـــا ز ی کـــرده بـــو د . سه پسر او یعنی راج کپور شمـی کپور وششی کپور هم در فلم های بیشماری بازی کردند ،فعلا شمـی کپور از بازی در فلم کناره گیر ی نموده به تهیه فلم میپر دازد. پسر جوان را جکپور بنام رهندر کپو ر که تحصیلات خود را در اتــحا د شوروی بپایان رسا نیده امروز از هنر مندان پولساز هند بشمار مـی رود او با «ببیتا» هیروئین بسیاری از فلم های هندی از دواج نمو ده است . ششی کپور فرزند کو چـك پرتهوی راج در میان تماشا گرا ن محبوبیت خاصی دارد ،او در فلـم معروف شر میلی همبازی را کـهـی بود، درین عکس راجکپور وبـر ادر کوچکش ششی کپور دیده میشو ند برای کسانیکه ششی کپوررادر نقش هیروی فلم دیده اند .

هیروی فلم دیده اند .

این عکس او خنده دار وخا طره آمیز جلوه میکند .زیرا ا ین عکس دوران کودکی او را نشان میدهد .

ببینیم بعد از این از نواسه ها و کواسه های پرتهوی راج چند نفـر دیگر شان آرتیست سینما خوا هـد شد .

فلم پر جنجال اینا لوی

رژیسور ایتالوی بنام «ما رکـــو فیراری»اخیراً یکی از فلم های خود را ببازار عرضه کرده که شاید از

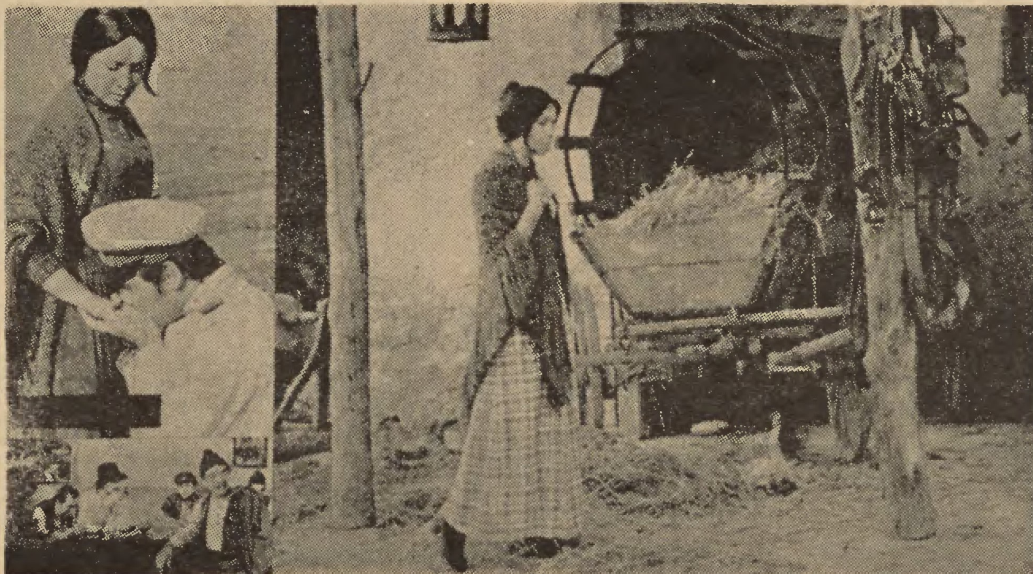


پر غوغا ترین فلم های ایتا لوی باشد زیرا درین فلم انتقاداتی بالای پاپها هاو کلیسا بعمل آمده .

درین فلم «گلو دیا کار دینا لـه- میشل پیکو لی- اوگــوتو نیاسـی ویتو ریو گاسمن-الن کیونی » وغیره نقشی دارند .



کلودیا کار دیناله



چند صحنه از فلم مز ر عه کنارسر حد اثر یو ر دان یو فکوف

دزړه‌خبری

روژه‌ماتی

تکر تکر دپیشلمی له‌لاسه یمه

دروژی هر ما ښام اختر دی

اسلامی ارکان په افغانی کلتور کښی ځکه په ژوره تو گه ځای لری او سره ښه نغښتی دی چه دوا ړه ځانگی یو دبل سره ورته او مشابه اړیکی لری، مخکښی لدینه چه دآریاناپه‌خاوره کښی اسلام راشی، ددی سیمی دود، دستور ته ډیری اندازی پوری دانسانی ښه سلوك او اسلامی ښیگڼو په شان حکمفر ما ؤ.

درواغ ویل تر هرڅه بد، ضرر رسول دسم انسان له کر داړ نه‌لیری او غلط تفکر دسا لم فکر له پند ار پر مقا بله تله کښی ځای در لود.

هغه وخت چه دپکښت دخاوری زامن داسلام په سپیڅلی دین مشرف شول نو ددی دین دستروخدمتگارانو څخه هم و گڼل شول، لوی اسلامی فتو حات‌او ددی‌مقد س دین‌پراخوالی ددوی دسر ښندنی او قر بانی په واسطه تر سره شول لکه ابو مسلم خراسانی، دغور کو ر نی، محمو د غزنوی او لوی احمد شاه بابا چه داسلام دین ته یی پوره پرا خوا لی ور کړ.

دغسی تاریخی اسناد اوواقعیتونه ددی شا هدی ور کوی چه اسلامیت او افغا نیت سره اوس بیخی‌نغښتی او یو شان گڼل شوی دی.

روژه نیول سر بیره پر دی چه دلوی خدای امر پرځای کو ل دی دروژه تی نفس هم تصفیه او تذکیه کوی، او پو هیږی چه خوا راڼ ا و غر یبان چه و لږی تیروی په څه مشقتا تو اخته و ی؟

روژه نیول دځینو میکرو بو نو دوژلو اود چا غوالی مؤثر علاج هم‌دی او پدی برخه کښی مفصلی خبر ی شوی‌دی، دلته غواړم چه صر ف دافغانی کلتور له مخی دروژی ستر مقام ته یو لنډ شانتی نظر وا چو و،

وگو رو چه روژه په‌څه ښه والی دافغانی غیرتی‌او باعزمو خلکوله‌خوا هرکلی کیږی اود غه احساس دخپل فولکلو ریك ادب دلوی بحر یعنی لنډ یو څخه څر گندوو چه واقعا دولسی غږ او احساس ښه انعکا س ور کوونکی دی. لکه چه په پو رتنی لنډۍ کښی لیدل کیږی دروژی هر ماښام داختر په شان په خو ښه او خو شالی سره لمانځله کیږی ځکه چه پدی وخت کښی دکلی خلك، دوستان او ملگری سره په جو ما ت کښی ټولیږی هر ځوك تر خپلی وسی پوری له خپلو کو رو نو څخه خواړه دځانه سره راوړی او په لوی دستر خوان باندی یی ږدی چه دلته مختلف طعا مونه، ډول ډول خوا ړه برا بر یږی، کله چه د ما ښام آذان وشی نو په گډه سره د «بسم‌الله» ویلو په ترڅ کښی روژه ماتوی اود لوی خدای شکرانه اداکوی چه په اتحاد او اتفاق سره دوی ناست دی اود ژوند څخه خوند اخلی.

دوی ځکه و یاړی چه خدای ور ته دومره قدرت ور کړی چه کړی ورځ په و لږه او تنده تیره کړی خپل‌کار او کسب سر ته رسوی او په عین حال کښی دخدای فرض پر ځای کوی. دالویه میړانه ده چه دو لږ ی سره سړی مبارزه او دنفس سر ه شخړه و کړی ځوچه په هغه با ندی بریالی شی او خپل حا کمیت پر ی ثابت کاندی.

ددی دپاره چه اکثره خلك خپل ورځنی کارو نه په عادی ډول سرته رسوی او له بلی خوا روژه هم لو ی نو دشپی‌خوب ته‌ډیر تر جیح‌ورکوی لدینه چه‌دپشلمی دپاره را پا څیږی او څو مړی ډوډۍ و خوری نو ځکه وایی چه «تکرتکر دپیشلمی له‌لاسه یمه» لکه‌چه‌وویل شو پښتنی‌کورنی داتفاق اواتحاد څوند په هیڅ شی نه بدلوی ډیر عادی او ساده خو ا ړ ه هغه وخت مزه کوی چه دکو ر نی ټول غړی پکښی برخه و لری اود دستر خوان په گرد چا پیر ناست وی.

خو یوه کو نډه چه یو کال‌مخکښی میړه یی مړ شوی دخپلو کو چنیا نو سره دروژی ماتی په دستر خو ا ن ناسته ده او دهغه وخت ار مان کوی چه د کو ر نی ټو ل غـړ ی سر ه یوځای و، پدی لنډۍ کښی داحا لت ښودل شوی چه:

دروژه ماتی دستر خوان کښی
له سترگو اوښکی تویوم‌چه‌کونډه

دکلی مخ په‌لوی میدان کی‌دروژی‌په هر ماښام کی عجیبه‌په زړه پوری میله وی چه ټول کو چنیان حتی نیمزالی نجونی په کو چنیو کا سو کښی له خپلو کو رو نو څخه خواړه راوباسی او په یو لوی ملاور شکله صفحی باندی چه دهمدی مطلب‌لپاره جوړ شوی وی ږدی اوټول یی‌دماښام دآذان انتظار با سی، کله چه ملاآذان ورکړی نو کو چنیان په ډیرلوړآواز چیغی و هی چه «آذان و شو، آذان وشو...» کله چه روژه ماتی سر ه و خو ری بیا نو په لو بو اخته وی، هلکان او نجونی په گډه سره لوبی کوی، که چیری سپوږمی ژړ وخیژی نو سندری او نکلو نه هم سره وایی او دمعصو مانه آوازونو په اداکولوسره په گډه اتن کوی او بیاهم چه ستړی شول خپلو کو رونه‌ته ځی.

دکلی سپین ږیری چه ما سختن دلمانځه او تراویح څخه خلا صیږی دبیر ته ستنیدو په و خت کښی چه دکو چنیانو دا خو شا لی گوری نو ددوی دکو چنیوالی دوره ور ته په سترگو ستر گو شی اود هغه وختونو په‌یاد دخو شیبو لپاره یی سیل کوی په زړه کښی گو ند ی وایی چه کا شکی بیا هغه و ختونه ستنیدلای وای.

واقعا چه دروژه ماتی گړی‌له‌کیفه ډکه وی، هرڅه او هرڅه خو ند وره بریښی، دروژه‌تی په ز ړه کښی‌دپاك نیت او نیکو آرزو گانو هیلی څپې وهی، دهمنوعی ورور ولی احسا س پیاوړی کیږی.

او س چه افغان و لس دسیا سی، اقتصادی او اجتماعی لوی بدلون په مرحله کښی دی دنوی نظام ستر ه آرزو دخلکو اتحاد او پـه و گـړو دورورولی دمزی ټینگو لو څخه عبارت دی چه اسلامی ار کان ا و افغانی کلتور ددی آرزو ملا تړ دی نو څومره به ښه وی چه دخپلی افغانی پوخ کلتور په استناد، پد ی‌دلنډ یو دلوی بحر څخه څوچاڼ‌کړی دښو او سترو خد متو نو وکړو.

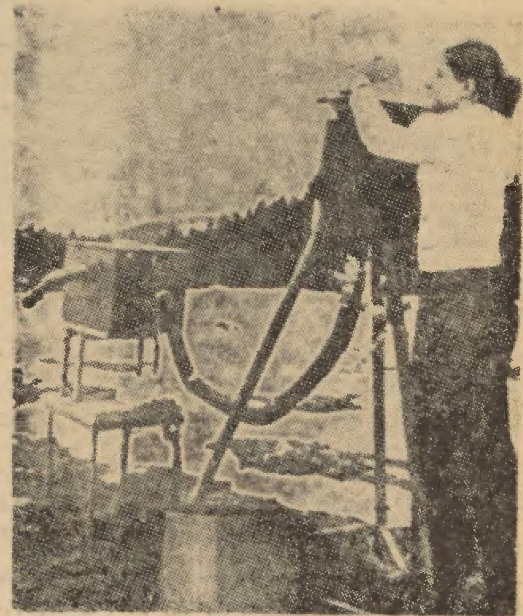
دادی پدی لړ کښی د پښتنو دلنډ یو دلوی بحر څخه څو چاڼ کړی مرغلری چه دژو ندون محـتر مو لو ستو نکو ته یی و ړا ندی کوو:

ما تـه د شو نـډ و شر بت را کړه
سختو گر مو کښی ما ر و ژی نیـو لی دینه
روژه به ما ت، قو ل بـه ما ت نکړ م
که سر مـی پری شی دآشنا د یدن ته ځمه
ر و ژ ه د ی خدا ی قبو ل کړ ه، یاره
ناز کی شونډی دی پتری نیو لی د ینه
د ما ښام لمونځ دی قبول‌مه شه
دید ن د ی پر یښود، دا یمان کوی سوا لو نه

کوتاه. دلچسپ. خواندنی

هوا در رنگین

د ر شهر ار لا نگین جهو ریت اتحادی المان سپکر و متر شعا عی برای اندازه گیری کشا فات اتموسفیر مورد ازمایش قرار داده شده نمونه های ذرات گرد در کاغذ تر سب نموده و نفوذ ثمربخش اشعه رنگین را درمعرض نفوذ قرار مید هد وخود بخود شروع به تشعشع مینما ید این نوع تشعشع که در حقیقت مر حله دوم شمر ده می شو د فیصدی طیف های عناصر معینه اتمو سفیر رادر معرض آز ما یش قرار میدهد. نتایج این اندازه گیری در کارت مخصوص ثبت شده و سپس در مر کزمحا سبوی پوهنتون دار مشتات تجزیه میگردد.



تشناب بین الماری

کار خانه الکترو تخنیک وسازندهٔ دستگاه اکسر یز اخیرآ تشنا ب قاتی را اختراع کرده است که در خا نه های قدیمی که تشناب ندارد از آ ن کار گر فته میشود یك الماری دارای ار تفاع دو متر و عرض هشتاد سانتی متر بکار است تایك آ ب گر می و یك تپ غسل درآن نصب شود الماری تشناب دار در گو شهٔ مطبخ گذا شته شده میتوا ند آب مورد ضرو ر ت ا ین تشناب تو سط لولهٔ رابری به نل آب وصل شده و آب های بد ررفت آن نیز تو سطیك نل رابری دیگر به کانالیزاسیون انتقال میابد در مواقع ضرورت باباز نمودن ا لما ر ی تپ غسل بروی ز مین آمده ومیتوان درآن غسل نمود وبعد د وباره آنرا دربین الماری جاداد.

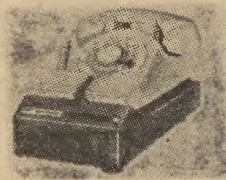


میز و چوکی های پلاستیکی برای شاگردان مکتب



درین اواخر پلاستیك هائی که مقابل فشار و کو بیدن مقا ومت زیاد دارد توجه بیشتری را بخود جلب نموده و بحیث مو بل مورداستفاده وسیعی قرار گرفته است یك کمپنی پلاستیك سازی المان غرب در ین اواخر سیت های مکمل فر نیچر پلاستیکی ساخته است که در ا ن جمله یکی هم میز و چو کی پلاستیکی برای شاگردان مکتب میبا شدوضع چوکی و تکیه گاه آن بار تفاع معینی تنظیم گردیده است شا یستگی و برازند گی د یگر این میز وچوکی در اینست که خیلی سبك وکم وزن بوده وخیلی کم لکه می بر دارد.

●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●



تیلفون هایی که نمره را بخا طر می آورد:

یك کمپنی جاپانی بنا م (نیتسوکو) آلهٔ ساخته انـد که نمرات مور د ضرورت را بیاد تیلفون مید هد مادل (د-س-۸) نو عی ازین آله است که بیست و هشت و ظیفه را میتوا ند بخاطر بسپا رد این آله دا رای یازده علامت نمره تیلفون است.

توسط این دستگاه با هر کدام از مشترکین تیلفون که خوا سته باشیم میتوا نیم تماس بگیریم برای ار تباط پیدا کردن با تیلفون طرف مقا بـل کفایت میکند که یك تکمه را فشا ر دهیم .

برای اینکه د ستگاه نمرهٔ مور د ضرورت را بحافظه بسپارد لازمست تکمهٔ متحرك مخصو ص آنرا با لا ی نمره که خوا سته با شید بیاوریم.

●●●●●●●●●●●●●●●



سالانه پنجصد مو تر فیات ازبین میرود

ازبین ر فتن این تعداد مو ترهای فیات مر بوط به این نیست که تصادم رخ مید هد بلکه راجع به نتایج کا رهای تجر بوی فا بر یکه میبا شد . سالانه پنجصد مو تر تیز ر فتار مدل های مختلف در لا براتوار کمپنی فیات ایتا لوی و یران میشود تانواقص کار ونقاط ضعیف را دریابند.

به اساس نتیجه گیری که ازین ویران نمودن برای انجنیران کارخانه فیات بد ست می آید آنها عنا صر ضعیف بودن طرح را درك نموده ودر تقویهٔ آن می کو شند.

تو جه بیشتر در قسمت هایی که برای راننده خطر بیشتـر د ار د معطوف میشود .

ژوندون



توصیف شیرین

شب افروزی چو مهتاب جوانی
سیه چشمی چوآب ز ندگـــانی
دوشکر چون عقیـــق آبدا د ه
دوگیسو چون کمند تـــاب داده
نمك دارد لبش درخنده پیو ست
نمك شیرین نباشد وان او هست
شبی صدکس فزون بیند بخوابش
نبیند کس شببی چون آفتا بش
رخش نسرین وبویش نیز نسرین
لبش شیرین ونامش نیز شیرین
(از داستان خسرو و شیر ین اثر نظامی)

نکته یی از: خواجه عبدالله انصاری

یار باش و مار مباش ـ گل باش وخار مباش ـ یارنیك به کار نیك ـ یاربد بدترازماربد ـ چون یاراهل است ـ کار سهل است ـ محبت بااهل تابجان است ومحبت نااهل تاب جـان است .

رباعی

صد سال درآتشم اگر مهـل بود
آن آتش سوزنده مرا سهـل بود
با مردم نا اهـل مبـادم صحبت
دوزخ به جهان صحبت نااهل بود

گدا و منعم

سحرگه دوتا دست لـرزان ولاغـر
برآمد ز منزل یکـی مـرد فربـــه
ستاده بـدر دیـد مـــرد فقیــری
بگفتـــا مگر خـواب دیدی؟ که مارا
ودیگر برو در زدن را بیـــامـوز
بگفتا که صاحـب بـده پـول نانی
چو بشنیداین، خواجه آشفته‌گردید
چو دیوی برآشفت چونانکـه‌گردید
که ای بیشعور ای گـدای مزاحم
درین صبحگاهان نه‌وقت‌گدایی است
بروکارکن، یابه یك گوشه بنشین
گرت بار دیگـر بر این در ببینم
چوزان نامسلمان چنیـن دیدپاسخ
که آری کجاعقل و منطـق کسی را
توای از خدا بیخبر خود چه دانـی
چه دانی که خون جگر میخورم من
دو روز است طفلان من نان ندارند
ترا رحم وایمان برفته است از دل
ولیکن بدان ای که مسـت غـروری
خدای آورد آن دمی راکه بینـم

یکی خانه خواجـــه یی را بزد در
چو فرعون باد بزرگیش در سـر
لبش خشك از فقر وچشم ازتعب تر
دریـن صبحگاهان کشیـدی ز بستر
گزین در زدن شد مرا گـوشها کر
بـرای رضـا ی خـداونـد داور
توگفتی خبر شد ز مرگ بـرادر
زفریاد او کوچه صحـرای محشـر
مگر خلق بهر شما یند نوکـر ؟
ترا عقل ومنطق مگر رفته از سر؟
بگیر آنچه دادند وز انصاف مگذر
کنم روده های تـو خرمن به خنجر
بغـریـد مـرد گـــدا همچو تندر
که ازتشنگی همچو نی گشته لاغر
ز حـال فقیـران بیمـار مضطـر
چو تازه ست کام تواز شهدوشکر
چسان منطـق وعقل نگریز د ازسر
اگر چه فلك کرده جیب تو پرزر
که آخر خرابسـت کـاخ ستمگر
که اگـــر دد ترا حال بامن برابر
نه هرگز برابر که با این قساوت
زمن بار ها باد روزت سیه تــر

محمد آصف فکرت



فالگیر

گندوی آفتاب به‌پهلو فتا ده بــود
زنبـــور های نور زگردش گریخته
درپشت سبزه های لگد کوب‌آسمان
گلبرگ های سرخ شفق تازه‌ریخته

***

کف بین پیر باد درآمد زراه دو ر
پیچیده شال زرد خزان‌رابگر د نش
آنروز میهمان در ختـان کو چه بود
تابشنوند راز خود از فـال روشنش

***

درهر قدم‌که‌رفت درختی سلام‌گفت
هرشاخه دست خویش بسویش‌درازکرد
اودست های یك‌یك شان راکنار زد
چون کولیان نوای غریبانه سازکرد

***

آنقدر خواند وخواند که مرغان‌شامگاه
شب رازلابلای درختان صدا زدند
ازبیم آن صدا بزمین ریخت بر گها
گویی هزار چلچله رادر هوا زدند

***

شب همچو آبی از سراین‌برگها‌گذشت
هر برگ همچو پنجهٔ دستی‌بریده بود
هرچند نقشی ازکف این دستهانخواند
کف بین باد طالع هربرگ دیده بود

نادرپور

نگه آهو

اگر اندیشه کند طـرز نـگـاه اورا
جوش حیرت مژه سازد نگـهٔ آهورا
ماهم ازتاب وتب عشق بخود مینالیم
برسر آتش اگر هست دمیـدن مورا
غرض شوخی چه دهد نالهٔ محروم اثر
تیغ بی جوهر ماکرد سفید ابرو را
بسکه ننگ‌است فضای چمن‌ازناله‌من
بزمین برگ گل‌از سایه نهد پهلو‌را
سر نوشتم نتوان خواندمگردرتسلیم
توام جبههٔ خود ساخته ام زانـو را
خاك گردیدم واز طعن کسا ن وارستم
اخر انباشتم از خود دهن بدگـو را
نبض دل‌هم بطپش‌ناله طرازنفس‌است
چنگ اگرناله بمضراب زند گیسو را
حال از نسبت رخسارتومشکین پرشد
قرب خرشید بشب کرد مدد هندو را
صافی دیده و دل مانع نخجیردوئیست
پشت عینك بتفاوت برساند رو را
تانظر می کنی ازکسوت رنگ آزادیم
رنگ گل چند بزنجیر نشاند بو را
«بیدل»این عرصه‌تماشاکدهٔ‌الفت‌نیست
سبزه گرداشت ورود اشت رم آهورا

حضرت ابوالمعانی بیدل

اینجه

نوشته : یوردان یوفکوف

پیشاپیش سوران خشن که چون گرگان گرسنه تاخت میکردند اینجه مردقوی هیکل وبیباك درحرکت بود. مردیکه نامش لرزه در دل هاافگنده قدمش بهرجاکه میرسید تباهی وبربادی نثار میکرد .

آنوقت هایکعده درزدان ورهزنان که آنها رابنام «درخالی» و «کرجلی» یاد میکردند ، دهات وقصبات راغارت میکردند وخرمن ها و خانه هاراطعمه حریق میساختند ، مال وحیات همه بعلت تهاجم‌های پی درپی آنهابه مخاطره افتاده بود. آنها مانند آب گل آلود وتباه‌کن سیل ازتپه هاسرازیرمیشدند بصورت غیرمنظم ووحشیانه بالای اسپ های مست ودیوانــــه بالای‌دهکده هاتاخت وتاز می نمودند .

دز دان لباس هایی می پو شیدند که‌قسمت های‌کمی ازبدن شانرا می پوشانید . بازوها وسینه های شان برهنه بود، تنهایگان نفر شان‌جامه‌های قیمتی بتن میکردند کمربندهای ضخیم داشتند وروی شانه شان تفنگ قدیمی که به توپ ها ی کوچك شباهت داشت بنظر میرسید. کارد، ساطور ، قمه، پیش قبض ودیگر آلات جارحه باخود حمل میکردند .

آنهاوقتی که به پائین سرازیر شدند گرد وخاك زیادی به هوابلند شد. منظره توفان هم ازنظرشکل وهم ازنگاه محتوی ایجادشده بود. آنها هم مانند توفان مهیب وخطـرناك بودند .

درسمت شمال ، بالکان دوباره رنگ آبی خودرا باز یافته بود «منظورازکوه بالکان است. مترجم» هواخوب بود. بهارتازه فرا رسیـده بوددردامنه های کوه برف هاذوب شده بزمین فرورفته بود ودرعوض گیاه ازدل خاکهای‌ریگی بیرون شده بدان می‌ماندکه پارچه های مخمل سبز رنگ را در هر قسمت گسترده‌باشندتنها درقله کوه بعضی جاها سفیدی بنظرمیرسید. سفیدی برف هائیکه هنوزآب نشده بودند . ازمیان درختان جنگل یك ستون باریك دودبه هوابلند شده بود، این دودعلامتی بود برای مردم قریه، آنها بادیدن این دودکه چـوب شکنان ایجاد کرده بودند می فهمیدند کــه بزودی رهزنان به ده حمله میکنند، آنها از قریه فرار میکردند تاهنگام تهاجم دزدان اقلا جان خودرا حفظ کرده باشند ، زیرا کرجلی هابه هیچکس رحم نمیکردند .

آنهانزدیك قریه رسیده بـودنـد وهنـوز «اینجه» سرکردهٔ شان امرحمله رانداده بود، او بر پشت اسپ سفیدخودنشسته‌بود اندکی ازنفرپهلویی خودجلو افتـاده بود، اوبانگـاه های نفرت آلودی بزمین نگاه میکرد. زمیـن خشك وبدون‌حاصل بود،آنراقلبه نکرده بودند. صرف بعضی حصه هاعلــف داشت، در آن قسمت حتی‌آوازپرندگان هم بگوش نمیرسید، اینجه دربالای اسپ فربه خودسرش رااندکی بزمین خم‌کرده بفکررفت ، شبی را بخاطـر آوردکه آواز های وحشتناك کرجلی هارا از عقب می شنید ، اوبعقب نگاه میکرد ومیدید که باچه‌شوروشعف وحشیانه ای‌دارودسته‌اش فریاد میزنند، عجله آنهارا مشاهده کـرد ، قیافه های‌خشن وحریص‌شانرا... بعدبه‌پیشرو نگاه‌کرده بود. فهمیدکه درنزدیکی دهکدهٔ قرار دارند. دهکدهٔ بزرگی بنام اوروم اینیکوی، این دهکده بادهات دیگر فرق داشت ، خانه های مجلل وباشکو هی داشت . باغ ها وگنبدیك کلیسا وصلیب بزرگی که بالای کلیسا نصب شده بود. باوجودآنکه خیلی به دهکده نزدیك شده بودند ، چنین بنظر میرسید که اهالی دهکده ورود کرجلی هارا درك نکرده‌اند .

اینجه بابلندکردن دست بدیگران امرتوقف داد. خودش اندکی پیش رفت ، به‌دهکده نگاه میکرد، چین وشکن پیشانیش هرلحظه بیشتر وبیشتر میشدقیافه‌اش درآن لحظه‌برای کرجلی هاطوری جلوه میکرد که‌گویی خیاطی راهنگام برش کردن پارچه می بینند. اینجه به دقت مطالعه میکردکه ازکدام طرف به قریه حمله کند. کرجلی هااسپهای شوخ‌خودرابه سختی نگهداشته بودند، اینجه که چندقدم پیش رفته بودبطرف رفقای خودبرگشته امـرداد تا در همانجاخیمه های خودرا بزنند واطراق کنند. اینجه خواست تاشب رادرهمانجا بمانند . کرجلی هاازاسپهاو خود فرود آمده‌به تعمیل امر اینجه پرداختند .

خیمه اینجه‌رادریك بلندی افراشتند، اینجه بداخل خیمه خودرفت ودیگران هم خیمه های خودرانزدیك هم بزمین محکم کرده بودند دور هم جمع شده به صحبت پرداختند . یکی از آنهاحرف میزدودیگران گوش میدادند ، آنها درباره اینجه گپ میزدند، اینجه رامانندسابق دوست نداشتند ، میگفتند این آدم تغییرکرده ومثل سابق نیست، دایماخامـوش متفکـر و عصبی بنظر میرسد .

درین بهار از وقتیکه اینجه دوباره شفا یافته وزخم کاری سینه‌اش التیام یافته بود. همه باوحشت وهراس دوباره زنده شدن اورا به همدیگر قصه میکردند، کرجلی های دیگری که شامل دسته اش نبودند و دوستـــا نش بدیدن او می آمدند ولی آدم هـــای ا و دیگران راکمتر راه میدادند ومیگفتند اینجـه کسی را نمی پذیرد ، اوحوصله‌ندارد کسی به احوالپرسی اش برود. هیچکس نمیدانست که‌درآن لحظات اینجه به‌چه چیزی فکر میکند کرجلی هاگردهم جمع شده بودند و چیزهای درباره اینجه میگفتند ، کم‌کم همه جا د ر تاریکی‌شب غرق‌شد ، چند جا آتش افروخته بودند ، جنگل تاریك تراز همه‌جابنظرمیرسید در اطراف آتش سایه های آنها درحر کت بود ، صدای خش خش ازیك گوشه شنیـده میشد، یکی از دزدان شمشیر خودرا تیزمیکرد ستاره ها درآسمان روشنتر بنظر میرسیدند، مثل اینکه ستاره هاهم میتر سیدند وبطرف زمین چشمك میزدند . اینجه مانند چند روز اخیر خودرا درخیمه اش زندانی کرده بود ، اوبالای بستری که ازپوست گو سفندسا خته شده بود دراز کشیده وبفکر فرو رفته بود. افکارش متوجه شانزده سال قبل‌شده‌بود آن روزی رد بخاطر می آورد که‌با« کارافه ایر» درنزدیکی (ژرونا)برخورده‌بود آنوقت‌کرجلی ها قریه را محاصره کرده بودندوازین سبب یکعده ازمردمان قریه یابرای دفاع از خودویا ازترس جان به بیابان های اطراف بر آمده بودنــد .

کارافیز ازدور بطرف خانه هــای قشنگ ملاکین قریه میدید ،خیلی عصبی ودر عیـن حال مردد بود، نمیدانست چه کند، به‌قریه داخل شود ... ؟

جرأت اینکار را نداشت زیرا خیلی‌برایش گران تمام میشد، در همین لحظه اینجه بادو سه‌صد نفر سلحشور همراه خود به آنجـــا رسیده بود، همه براسپ های تیز گام‌سوار بودند، آنوقت اینجه هنوز خیلی جوان بود. او بطرف کا رافیز د یده نگا هی هم به قریه انداخت ، بدون اینکه فکرکندخنده‌دش گرفت ،باهمه دوستانش بطرف شرامپـــو ل حرکت کرد، کرجلی ها بااسپ های تیز گا م خودبطرف قریه میــد و ند وتیر انداز ی مینمودند .

اینجه سه مرتبه بطرف شرامپول پیش‌رفت وعقب نشینی کرد، زمین زیر سم اسپ ا و میلر زید. ابری ازگرد وخاك به‌اثر تا خت وتاز سواران تشکیل شده بود، اینجه‌خسته شده‌بود ، چشمانش میدرخشید ، او دو باره نزدیك کارافیز برگشت ،ازروی خشم خندیده بعقب نگاه کرد، این تلاش های دیوانه وارش هیـــچ سودی نبخشیده بود، درمیان خـــا ك وگرد ودود باروت اجساد کر جلی ها ییکـه کشته شده بود ند هر طرف افتاده بو دو اسپ های بی صاحب اینطرف و آنطر فـسر گردان بودند ، کرجلی ها دیگر فیرنمیکردند همچنان شیشانها (مردم قریه را به همین نام یاد میکردند) از تیر اندازی با لای‌دزدان باز ایستادند ونسبتا و ضع آرام تر شد و خا موشی جای سرو صدا راگرفت ایــنجه‌با آواز بلند میگفت :

– همین طور است .. اگر سیب‌میخواهی باید شاخچهٔ آنرابشکنانی آدم‌های‌اینجه یکی ازاهالی قریه راکه برای آبیاری زمین ها ی خود بیرون شده بود گیر کردند . آن مرد بیچاره ازترس خودرا به‌پای اینجه اندا خت وامان خواست ، او مرتب دست ودا مــن اینجه رامی بوسید ، اینجه وقتی که اورادید خوشحال شد ولی این خوشحالی را برو ز نداد ودر برابر آن‌مردهمچنان خشن باقیمانده فهمید که‌وجود این مرد خیلی بدردش میخورد از او میتوانست استفاده شایانی بنما ید . این مرد میتوانست در شب نفرات اینجه‌را بقریه رهنمایی کند.

آن شب پنجاه نفر ازکرجلی هاانتخاب‌شدند تابا (رهنما) بداخل شرامپول بروند ،رهنما آنهارا خوب رهنمایی کرد، در لحظات کوتاهی تمام پهره دار های قریه کشته شدند، بدون اینکه صدایی ایجاد شود و بعوض آ نهـــا کرجلی ها نفر های خودرا ایستاده کردند . ازطریق قسمت تصرف شدهٔ قریه‌اینجه بابقیه کرجلی ها داخل شد، کارد فیز هم با آنها بود. بالای قلهٔ کوه ز هره برنگ سرخ میدرخشید . درکوچه های دهــکده آواز سم اسپان دیوانه ووحشی اینجه وهمرا ها نش شنیده میشد ، درآن لحظه کسی قادرنبود جلو آنها رابگیرد یابه مقابله با ایشان بر خیزد ، کرجلی ها مغرورانه بالای اسپ های خود نشسته بودند و شمشیر های بر هنـه بدست ها ی شان بود.

با وجود غا فلگیر شدن مردان قریه‌با تفنگ های خود بمقابله پرداختند ، و لـی وضع شان خود نبود، اولتر از همه بکـدا م طرف فیر میکردند ... ؟ ... دشمن درمیا ن شان رخنه کرده بود، آنها نمیدانستند چـه کنند ، فرار کنند یا درخانه های خود پنهان شوند ؟ .. زنان واطفال متو حش وهراسان ازپنجره ها نگاه میکردند ، کرجلی ها گرگان گرسنه ای رامانند بودند که در میان ر مـه افتاده باشند، هرچیزی راکه بدست‌می‌آوردند تصاحب میکردند . بعداز آنکه آخرین فیرهای کسانیکه موفق شده بودند بطر ف بیابان‌فرار کنند بپایان رسید همه جارا دوباره خاموشی فراگرفت، خا موشی مرگبار واندوه آلودی‌که خیلی زجر دهنده بود.

دزدان به‌آرامی خانه های زیـبارا تما شا میکردند ، خانه‌هائیراکه دیوار های بلنـــد و دروازه های بز ر گی داشتند. کر جلی هااز اسپ های خود فرود آمده به چپاو ل آغاز کردند ، زنان چیغ میزدند واطفال شروع کردند به‌گریه وزاری ، چند خانه را آتش زده بودند که دودی ازآن برخاسته بود درهمین لحظات آفتاب هم طلوع کرد ومنظرهٔ سوختن خانه ها بوضاحت بیشتر دیده میشد، ا ینجه همراهان خودرا بحال خودشان گـذ ا شته خودش بالاتر دریك محل مناسب یعنی‌بخا نه بانچو (خان) رفته به خوردن ونوشیدن آ... کرد، تمام ذخایر شراب قریه برای فـــر نشاندن عطش دزدان آورده شده بود، ا یـ... یگانه آرزوی اینجه بود .

دوشیز گان رنگ پریده باترس‌زایدالوصفی مشغول خدمتگزاری بودند، وقتی که‌برای‌اینجه شراب میریختند لرزش دستان سفید وظریف شان بوضاحت احساس میشد واین مطلب از چشمان تیز بین اینجه مخفی نمی ما نـــد وازدیدن این وضـع لذت مـی برد. صدای گریه وچیغ اطفال وزنان همـچـنان بگوش میرسید ولکه های خو ن درهمه جا مشاهده میشد ، قهقه شادمانی اینجه در میان‌سایر آواز های گم میشد، درآن لحظه خیلی‌مشکل بود کی کسی باوی تماس بگیرد ومزاحمش شود .

اینجه دفعتا متوجه لباس های خود میشود، لباس او خون آلود وپاره پاره است، فورا امر میکند لباس جدیدی برایش بیاورنـــد ، دریك چشم بهم زدن مجرب ترین خیاطدهکده حاضر میشود وازپارچه ها ی‌ابریشمی برایش لباس میدوز د. اینجه اسمش رامی‌پرسد:

(ناتمـام)

ترجمه : زلمی نورانی



درباره نویسنده داستان

«اینك موقع آن میسر شد تاچندمین داستان قصه نویس بزرگ بلغاری رابه خوانندگـان عزیزژوندون تقدیم نمایم، چهار پنج سـال پیش وقتی‌که مشغول خواندن آثار نویسندگان بلغاری بودم باآثار یوفکوف آشنا شدم ودر همان وقت داستان «بالای سیم ها» ی اورا بنام «غچی سپید» برای ژوندون ترجمه نمودم ، اتفاقا یکی‌دوسال بعدتراز من یك مترجم‌ایرانی هم مو قعی که چند ا ثر یو فکوف‌را ترجمه کرد، نام «غچی سپید» رابرای داستان «بالای سیم ها» ی یوفکوف مناسب یافـت ، داستانهای «شیبیل» و «بورژورا» که ازداستان های خوب این نویسنده است، ذریعه نگارنده ترجمه وازطریق ژوندون تقدیم عـلاقمندان قصه های بلغاری گردید .

ضمن تقدیم این داستان یوفکوف، خلاصه مطالبی رادرمورد خود نویسنده تقدیم میکنم که دیگران دربارهٔ اونوشته اند . مترجم»

یوفکوف نویسنده ایست‌که با گذشت‌زمان کیفیت آثارش ازبین نرفته، گرچه بعضـی منتقدین گوشه های ازآثارش راباد انتقـاد گرفته اند ولی بازهم نمیتوان مهارت اورا در ترسیم تصاویری اززندگی مردم بخصـوص طبقات تحت فشار نادیده گرفت .

یوفکوف درآثار خودزندگی مردم رابصورت حقیقی ودرلابلای جملات بسیار ساده وعام فهم تشریح میکند، اودر آثارش علاوه از نمایاندن دردها ورنج های طبقه محروم به تشریـح زیبایی های طبیعت وخصایل آدم هاپرداخته فقروجهل رامحکـوم میکند ، از همین سبب میگویند که درآثاریوفکوف خواننده خودرا در اتمو سفیر بخصوصی می یابد.آثار اونشان میدهدکه تاچه اندازه اودرمیان مردم بوده از خصوصیات زندگی طبقات پائین اجتماع‌آگاهی داشته است که بدین گونه لحظات حساس زندگی آدم هارابشکل استادانه در قصه های خودمطرح نموده است .

ضمن گفتگو یی با پرو فیسور کازانجیف یوفکوف چنین گفته است : «قصه حقیقی آ ن نیست‌که نویسنده درتمام اوقات خودش رادر جلوخواننده داشته باشد وبااو حرف بزند و همه چیزراازبان خود تشریح نماید ، بلکـه نویسنده وظیفه دارد فقط پرده راازجلو دیده های خواننده کنار بزند وبعدمثل تیاتری او رابایك گوشه‌ای از برخورد هاوحادثات زندگی آدم هاروبرو کند. نوشتن این شکل قصه اندك مشکل تراست ولی کامل ترمی باشد . من خودم بسیار کوشیدم تابه همین شیوه‌داستان بنو یسم .»

این کلمات یوفکوف می توانست خواننده راگ مراه کند، مثل اینکه نویسنده میخواست یك اصول ابسترکت وابجکتویزم رابکار برده شخصیت خودرا درعقب قصه پنهان‌کند، یعنی ازروابط مستقیم‌نویسنده وخواننده کناره‌گیری کرده خواننده راباحادثه مواجه میسازد .

درینجا سوالی دربارهٔ قوه تخیل یاکومپوز یسیون برای موجودنبودن مؤلف یا نویسنده پیدا میشود ، میتوان چندین قصه یوفکوف‌را که به این شیوه نوشته شده نشان داد. مثلا قصه «غچی سفید» او، (این قصه‌قبلا درژوندون نشر شده -مترجم) درین قصه نویسنده خواسته است فقط پرده راازروی یك جریان برددرد وگوشه‌کوچکی اززندگی‌آدمی‌را نشان بدهد ، بعدخواننده خودش به تنهایـی حوادث راتعقیب میکند، واین حوادث را بـاور میکند، زیراخواننده خـودرا دروسط جریان می یابد، یعنی درین آثار خـواننده بعوض نویسنده خودرا درقصه می یابد .



یوردان یوفکوف

یوفکوف میگوید : «همیشه چیز هایی‌راکه دیده‌ام بحافظه سپرده درمواقع بخصوص آنرا دوباره تقدیم کرده‌ام ، هیچوقت چیـزی را ننوشته‌ام که درباره آن یاازطریق دیدن یـا شنیدن قبـلامعلومـاتی حاصل نکرده باشم . من تقریبا سی سال ازعمرم رادردهات سپری کردم ودرین مدت بامردم آشنا شدم وبـه خصوصیات شان پی بردم، خودم أصلا دریـك دهکده کوچك بدنیا آمدم .»

اولین اثرخودرا یوفکـوف در زادگـاهش «ژراونه» بوجود آورد. ازین‌دهکده‌درآثارخود زیادنام برده است .

دوران طفلیت وجوانی یوردان یوفکوف در قریه ژراونه بین سالهای ۱۸۸۷ـ۱۸۹۶ سپری شد، درهمانجا تحصیلات ابتدایی و متوسـطه خودرا هم بپایان رساند . بعدمدتی به جاهای دیگررفت ولی درسالهای آخر زندگی باز هم به همان قریه بازگشت تاجلددوم قصه های بالقان راتکمیل کند .

یکی ازعواملی که برای یوفکوف در کار قصه نویسی موفقیت آورد. آشنایی بسـیار عمیق اوبه خصوصی ترین «خصوصیات» مردمی بودکه درقصه هایش دوباره جان میگرفتند . اولین قصه او «ظلم چوپان» نام داردکـه در سال ۱۹۱۵ نوشته شده، باقی آثار خودرا در جاهای مختلف وازجملـه در شهر بخارست نوشته است .

اشتراك اودرجنگ هاواجرای وظیفه بحیث معلم دهکده ساحه دیدو تجربه اورا وسیـع ساخت ، اودرجریان جنگ های بالقان قصـه های دلچسپی که ازین جنگها مایه میگر فت بوشته تحریر درآورد ، بین سالهای ۱۹۱۲ و ۱۹۱۸ مجموعه قصه های خودرا درسه جلـد

بقیه در صفحه ۵۸

دسترګو تماشا

شاعره ! مه ستا یه ښکلا د سترګو
راځه چه یا ده کړو ژړا د سترګو
چه‌په نخرویی درنه اوښکی‌هیری‌کړی
دومره خومه کیږ ه شیدا ستر ګو
دستر ګو وږ یه خو به ګر ځی نهر
لږ خوز ده کړه ا ستغنا دسترګو
لږ خو پښتو ن او پښتنی یاد وه
خو به مشغول یی په ننا د سترګو
په تش کتو چه ور نه سترګی وځی
هلته به خو مره وی خطا د سترګو
ژوایه ر ښتیا ګوم قیامت جوړ وی
طو فان دستر ګو که ادا د سترګو
که یوځل وچی شوی داو ښکو ځنی
بیا به هله کړ و تما شا دستر ګو
هلته خو او ښکی لا اورنګ یاد وی
تاته و ر غلی ده سو دا د سترګو

«دوست»

دحسن انتخاب

هغه زړه چه ستا دعشق په‌اور کباب‌دی
که مرهم ور باندی کیږدی ډیر ثواب‌دی
حجا بو نه له ا غیارو منا سب دی
د یا را نو په یاری کښی‌څه حجاب‌دی
بی له تا چه ښا یسته وی بی حسابه
په هغو کی هم ستا حسن انتخاب‌دی
لکه ګل چه تر آفتاب پور ی خجل وی
دغه هسی ستا تر مخ پور ی آفتاب‌دی
دا د میو څه مستی او سر ځی نه‌ده
تیغ دستر ګو یی په وینوکی غرقاب‌دی
زه رحما ن به څه خواب کومه یارته
وژ و ند یوته د مړو ښه خواب‌دی

«رحمان بابا»

لنډۍ

چه بلبلا ن پری خپه کیږی
خزانه تاپه باغ کی‌څه‌لیدلی دینه

او ل می نه خوړ ه ګلو نه
اوس په‌تالا باغچوکی پانی لټومه

بلبله ژر شه دیدن وکړه
خزان ظالم دی‌رژوی‌ښایسته‌ګلونه

بلبل‌به خدای په ګلوموړ کړی
باغوانه ستا نیم‌مګری‌نیت‌می‌ژړوینه

دلویدیځ ادب

هدیره !

ای‌هد یری ! ستا په قلمرو کی خو مره چوپه چوپتیا ده.

ستا دزیړو او وچو ونو لاندی‌نراوښځی واړه او زاړه خومره آرامه او کرارپراته‌دی.

داسی ویده دی چه دخپلو دوستانو، آشنا یانو او پردو تګ راتګ هم هغوی‌له دراندہ خو به نشی راویښولی .

کله چه دغرمی سور لمر د آسمان له‌زړه نه رنا خپره کړی ، کله چه‌شین پسرلی‌لمن راټولوی او تیریږی او هر ځای له عطرواو خوشبو یی نه ډك کړی، کله چه اوریځ‌کرار کرار په آسمان کی دتلو تکل‌وکړی اوسهار پخپلو زړه را ښکو ونکو پلو شو دورځی زیری ورکړی ، نو ستا دتورو د یوالونو په سینه کی لا هماغه شان سکوت حکمفرماوی، یوازی زړی چیچنی ونی چه له دیوال نه یی سر را بهر کړی دیء هغه ونه چه په‌ځانګو او ښاخو نو یی دغم اوویر پرخه پرته ده، مګر میوه یی کرار ی او صبر ښښی .

«دهولدا لین له آثارو څخه»



ساده حسن

په شکیدلی ګریوان زانګی جړی زلفی پریشانی
دهوسی په‌شانته سترګی‌یی دنظر دښکارله‌ویری
له ښنویی دګوهر ودانی اوری‌خوار مان‌چه
دکږ وروځو باتور یی دتندی په‌چګس‌ناست دی
خوله سپین غابنونه دردی خودقدربازاروران دی
مورنۍ ژبه په خوله کښی په پښتوکوی خبری
زنګ وهلی‌سپین‌چارګل یی‌هسی‌زیب‌کوی‌په‌پوزه
ښکلی زنه یی منه ده پری پرته دخواری‌دوره
په‌زاړه خادرکښی نغښتی دښکلاؤ پرښته ده
دمزدوری ابی لور ده پلوشه جوره دنور ده
دخوارحسن ترانه ده ښه رنګینه افسانـــــه ده

شوی دخوارحسن لیدو ته‌دجهان سترګی‌حیرانی
دسپین مخ په ورشو ګرځی وارخطااوسرګردانی
دی داوښکو ملغلری نا بیناـــاؤ ته ارزانـــی
وزرځنه‌ی ښکار دپاره خوری دزړونوغـزالانی
دآهو نو قافلی یی په‌سپیروشونډورو انــــــــی
په پښتو ورسره کاندی زرنازونه ادا ګـــانی
ننداری ته‌یی‌دریدلی په حیرت کښی‌دی‌ښاریانی
وچی شونډی یی په‌غم‌دی هم‌دګل په‌شان‌خندانی
ځای لری دزړه‌په‌عرش کښی په‌غمزوکړی‌غزاګانی
ساده‌حسن ته‌یی پسخیږی په‌ارم‌کی‌ښاپیریانی
په رښتیا چه‌داخبری‌په حافظ دی‌ډیری‌ګرانی

نصرالله حافظ

دښکلو دیدار

چه نظر کړم دخو بانو و رخسارته
آئینی غو ندی حیران شم ودی کارته
صافه نه ده آئینه د هغـو زړونـــو
چه حیران نشی د ښکلـو ودیدار تــه
له وریـځ تر اوبو ډیر کاڼی وریږی
څه امید دی د خو بانو ور یـبارتـه
که له غمه یی زړګـی دوه نیمه وچوی
نه نیسی دمهر سپر و ذوالفقـــارتـــه
چه نه وینی وفا په رنګ و بـوی‌کښی
زرکه ځکه مینه نه کړی وګلـزارتـهٔ
چه یی صبر وزهد ګوانښ ته‌وراندی‌نشی
لدی حب دښکلو ځان ګوانښی ګزارته
په لباس دښکلو مه غولیږه حمیـد ه
بیش بهار ختونه نه وزی بازار تـــه

حمید مومند

دسترګوګذار

چه باڼه راته کاږه کړی یار دسترګـــو
یو قدم مخکښی تلـی شمـه دریـږم
لاړومبی را باندی خپل ورمیږ کږ یږ ی
داغیار په زړه کښی بل دکینی اورشــی
واقرارته دی حاجت څه پاتی نه دی
بل درمان یی بی دیار دلیدو نشی
خوب خندا سره یی ورآوی په ژوندکښی
دنرګس سترګی می ځکه خو ښی نشوی

رانه واخلی هغه دم اختیا ر د سترګـــو
چه د یار سره یوه شی لار د سترګو
چه په ما کله کوی ګزار د سنترګـــو
زه او یار چه کله کړ وګفتار دسترګـــو
یم پوه شوی ستا په داکر دارد‌سترګو
دچا سترګـــی چه زخمی کړی خار دسترګو
ویښ اووای ژکړی تولەشپه‌بیماردسترګو
چه می ولیده دا ستا سنګار د سترګـــو

ملنګیار ته‌دی په څه بر نـه‌وی سترګی
ورته تا ښودلـی دار مدار د سترګـــو

ملنګیار

دسترګو په‌ست می‌قسم

چه پسر لی په مو سید و ښکاری
پیا له په سر ګلو نه بیا را غلل
پیا له دګل شوه دشبنم نه ډکه
دنر ګس سترګو په ست می قسم
زور د ګلا نو شو آ شنا راشه
پیا له زما شوه د نګهت نه ډکه

ښکلی ځوانی په و یښیدو ښکاری
دزړه دفتر په خور یدو ښکا ری
داغ د لا له په ډو بید و ښکاری
پیا له له ما په کږ ید و ښکاری
سترګی ز ما په مړیدو ښکاری
نشه ز ما په کمید و ښکاری

خر یدار کم شو «حمزه» ډیرشوګلان
په دوړید و په رژید و ښکاری

«حمزه»



هنرمندان خبرساز

ایرنا ستارهٔ زیبای شوروی درفلم...



ایرینا میرو شینی چنکه

ایری میروشینی‌چنکه‌ستا ره زیبای

سینمای اتحاد شوروی در سا ل ۱۹۷۰ بکابل آمد تا نقش عمده خود را در فلم «ماموریت در کابل» ایفا کند، در فلم مذکور وی نقش(مارینا) را موفقانه بازی نمود .

این هنرمند محبوب‌در مکتب‌هنری تیاتر ما سکو «گورکی» تحصیلا ت خود را بپایان رسانیده ودرفلم های **معروف از قبیل (پرنده آبی) اثـر** چخوف «شوهر ایده‌آل» اثر اسکا ر وایلد و(سه خواهر) اثر خچو ف نقش های براز نده داشت .

همچنان درفلم‌های اندری روبلوف در ماسکو قدم میزنم کاکا وانیا و غیره نقش های داشته شهـرت و محبوبیت‌فراوانی کسب‌کرده است.



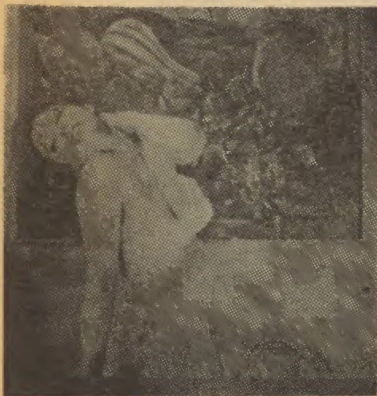
دوستاره شوروی کـه در فـلم«ماموریت در کابل» نقش دا شتند

تینالوئز ستاره سکسی فرانسه



تینا لو ئز درصحنه از فلم‌اخیرش

تینا لوئز ستاره زیبا وسکسـی‌فرانسه سکس‌رایگا نه راه مو فقیت خود در سینما میداند ،او کـه اززیبائی وجذابیت فراوانی برخوددار است واندك شباهتی هم به الیزایت تایلردارد اخیرا قرار داد بـازی در چندفلم رابا رژیسوران بسته است در تمام این فلم‌هااو قسما درصحنه هایی ظاهر میشود که صرف جنبـه تجارتی فلم بحساب رفته جز سکس چیزی دیگری در آن نیست، حال‌که بسیاری از ستاره‌های‌سکسی غر ب پیر شده اند فرصت مناسبی برا ی عرض وجود کردن تینالوئز طنـاز بمیان آمده است .

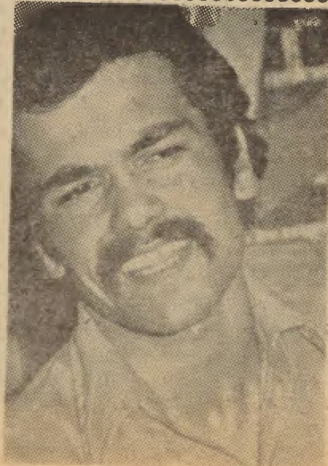


تینا لوئز

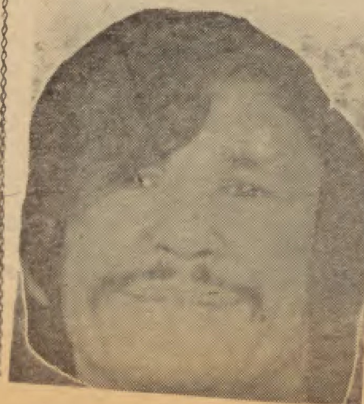
نمایشنامه دیگری در مرکزی کلتوری امریکا

مر کز کلتوری امریکا در کابـل بزودی نمایشنامه‌دیگری تقدیم‌خواهد کرد. این نمایشنامه اثر نیل‌سایمن نو یسنده امریکایی است .

دایر کتر نمایشنامه «جا ن الی» است که «**درچنگال مورفین»راهمرژی** کرده بود. درین نمایشنامه مشعل هنریار ـ محبوبه جباری ـ حشمت امید نر گس گلچین ورحمـت‌الله قدیری حصه دارند .



برنسون وفلم های‌وسترن



چارلز برونسون‌هنر مند پو لساز

امریکائی اخیراً تصمیم گر فته است در فلم‌های وسترن هم بازی کنـد. این هنر مند که‌درین اواخربه‌شهرت رسیده امروز ازجمله پو لساز ترین

هنرمندان هالیود بشمار میـرو د، ببینیم برونسون درفلم های وسترن چه خواهد کرد .

تسخیرناپذیر

– تشکر که ازمن فرار نکردی .

– پدر ومادرم ترادعوت کردند که بیائی . آنها به ده رفتند . من ازموقعیت استفاده کرده میخواهم به تنهائی باتوصحبت کنم . بنشین.

اوشنل وکاسکیت خودرا کشیده ویك چوکی به میز نزدیك کرد .

پدرومادرم میخواهند که من باتوعروسی کنم . توعاقلانه رفتار کردی .

توآنها را بابخشش هاوتحفه های خـود به گردانگشت هایت چرخاندی .

آنها به نوشته روزنامه های که تو بـرای آنها می آوردی ، باور میکنند . ولی تو اینرا بفهم که من هیچگاه زن تونخواهم شد . قبل ازاین من‌گمان نمیکردم وحتی تصور کـرده نمیتوانستم که یك انسان ازانسان دیگـر ی طوری متنفر شود، مثل که من ازتو تنفردارم .

– گوش‌کن ، بگذارمن به المانی حرف‌بزنم. توبه قدرکافی لسان المانی رامیفهمی وتوچیز هایراکه میگویم خواهی فهمید .

– من المانی میفهمم . زیراآنرا تدریـس کرده‌ام . من دوسال مربی دودختر کـوچـك درشهر شتوت کاردی بودم .

هانس به لسان المانی آمد ولی انیـــت همچنان به فرانسوی ادامه داد .

– من تنهاترادوست دارم، بلکه به وجـود توافتخار میکنم . من به رفتار وفرهنگ تـــو افتخارمیکنم من به تواحترام میگذارم . در تو چیزی نهفته است‌که برای من غیرقابل درك است . آه من می فهمم‌که توحالی نمیخواهی بامن عروسی کنی، حتی اگرامکانیت آنهم‌موجود باشد امآآخرپی یرکه مرد .

انیت بیخودانه بالایش فریاد زد .

– حق نداری اسم اورابه زبـان بیاوری . تنهاهمین کفایت نمیکرد .!

– من تنهامیخواستم همدردی خودرا نسبت اینکه او .....

– بیر حمانه توســـط زندان بانان المانی تیرباران شده .

– ممکن است باگذشت زمان زخم تو التیام پدیرد ومرگ اوکمترترا رنج بدهد .

میفهمی وقتیکه انسانی میمیرد که تواورا دوست داری، تصور میکنی که ضایعه راتحمل نخواهی کرد اماباگذشت زمان فراموش میشود وبرعلاوه اینها آیافکر نمیکنی که طفل توبـه پدر احتیاج دارد ؟

– فرض‌میکنم اگرکسی دیگری راهم دوست نمیداشتم . آیاتوتصور میکنی من این راکـه تویك المانی ومن فرانسوی هستم میتوانستم فراموش کنم ؟ اگرتو کودن نمیبودی ، مثلیکه تنها المانی هامیتوانند کودن باشند، اینـــرا میفهمدی که این طفل برای من رنج ابـــدی خواهد بود .

فکـــرمیکنی من هیچ آشناودوست ندارم ؟ چطور من میتوانم بطرف آنهانگاه کنم ، منی‌که طفلش ازیك سرباز المانی هست ؟

من ازتوراجع به یك چیزی خواهش میکنم: مرابارسوائی ام تنها بگذار. بنام خدا بـرو بروُوهیچگاه باز نگرد .

– آخراین طفل . طفل من هم است . من اورامیخواهم .

انیت باتعجب چیغ کشید۔ تو؟ طفل توکه درحالت مستی حیوانی نطفه اش بسته شده؟

– تومیفهمی ، من احساس افتخار وسعادت میکنم . وقتی شنیدم‌که توطفلی بدنیامیآوری من همانجا فهمیدم که ترادوست دارم . آنقدر این موضوع ناگهانی‌بودکه دراول باورم‌نمیشد. آیاراستی تونمیفهی ؟ این طفل همه چیز من درجهان است . نمیدانم چگونه برایت توضیح بدهم . این طفل طوری به‌دل وجانم جای‌گرفته که خودم نیز نمیفهمم .

انیت بادقت بطرف اونگاه کردوچشمهایش بطور نا مانوس درخشید . مثل اینکه‌پیروز شده باشد . وخنده کوتاه کرد .

– نمیفهمم‌که کدام یك درمن قویتر است . نفرت ازحیوانیت المانیها ویاتنفراز احساساتی بودن آنها .

هانس مثل اینکه انیت رانشنیده باشد .

– من‌تمام وقت تنهاراجع به‌طفل فکرمیکنم.

– تومتیقن هستی که اوپسر خواهد بود ؟

– من میفهمم که اوپسر خواهد بود . دلم میخواهد اورابه آغوش بگیرم . من میخواهم خودم به اوراه رفتن را یاد بدهم ووقتیکـــه بزرگتر شود تمام چیزهای راکه خودم یاددارم به اویاد خواهم داد. اسپ سواری رابه اویاد میدهم تیراندازی رابه اویاد میدهم. درردریاچه شماماهی گیری ممکن است ؟ ماهی گرفتن رابه اویاد میدهم من خوشبخت ترین پدری روی زمین خواهم بود .

انیت لجوجانه بانگاه های سرد وخصمانه بطرف اونگاه کرد. خطوط چهره‌اش متشنـج وخشن بود. فکرترسناکـی به مغزش پیدا و ترکیب شد .

هانس تبسم کرد. یك تبسم تسلیم‌کننده .

– وقتی بیبینی که من پسرم را سخـــت دوست دارم . آنگاه تونیز مرادوست خواهی داشت ومن برای توقشنگم شوهری خوبـی خواهم بود .

انیت خاموش بود. وتنها همانطور عبـوس ودقیقانه بطرف هانس نگاه میکرد. هانس ادامه داد .

– آیاپیش تویك کلمه محبت آمیز برا ی من پیدا نمیشود ؟

انیت یکبار مشتعل شد ودستهای خودرا محکم باهم سائید .

– بگذارازمن نفرت کنند . اما من هیچگاه کاری نخواهم کرد که خودم ازخود نفرت‌داشته باشـــم . تودشمن من هستی وبرای همیشه دشمن باقی خواهی ماند . تنها میخواهـــم تاروزی زنده باشم که فرانسه رادو باره‌آزاد ببینم . این روزفرا میرسد . بگذار بعد از یکسال ، بعدازدوسال، شاید بعداز سه سال امافرامیرسد . دیگرها هرچه دل شان میخواهد میتوانند بکنند ، امامن هیچگاه باآنها تیکـه میهنم رابه قید اسارت درآوردن‌آشتی‌نخواهم کرد. من‌ازتووطفلیکه ازتودر بطن‌دارم متنفرم. بلی ماشکست خوردیم، امااین آن معنـی را ندارد که تسلیم شده‌ایم وتواینرا بعداخواهی فهمید. حالابرو. من تصمیم محکمی گرفته ام وهیچ قوهٔ درجهان نمیتواند مراازتصمیم ام باز گرداند .

هانس دودقیقه خاموش ماند .

– توپیش داکتررفتی ؟ تمام مصرف را من بگردن میگیرم .

– توچه میگوئی، فکرمیکنی ما میخواهیم این رسوائی خودرادرتمام دهکده پراگنده کنم ؟ مادرم تمام احتیاجات مرامرفوع میسازد .

– اگر تولدطفل طبعی نباشد ؟

– وچه میشود اگرتوبه کاری که کار نداری مداخله کنی ؟

هانس آه کشیده وازچوکی بلند شد . او برآمد ودروازه رااز‌عقب خود بسته کرد .

انیت اورااز‌کلکین تاوقتی که داخل‌کـوره راهی شدکه به جاده منتهی میشد تعقیب‌کرد .

انیت ناگهان بایك خشم شدید درونی درك کرد، که بعضی ازکلمات که بین آنهارد وبدل شد درروح اواحساس رابیدار کردکه قبـــلا برایش ناآشنا بود. وبانااامیدی فریاد زد .

– پروردگارا! پروردگارا! بمن قوت‌ببخش.

سگ پیری‌که سالها بوددرمزرعه زندگـی میکرد ، بطرف هانس پرید و خشمگینانـــه پارس کرد. هانس چند ماه سعی کردتا سگ راباخود عادت دهد، اما تمام زحماتش بیفایده بود. وقتی اوخواست بالایش دســت بکشد، سگ عقب پریده ودندانهایش رابـه اونشان داد. هانس ازاینکه انیت اورا رانده بود، باغضب بالای سگ حمله برده وبالگـد اوراچندقدم دورپرتاب‌کرد. سگ عوعو کنان درحالیکه مینالد دربین بوته هافرار کرد .

انیت فریاد زد۔ حیوان ! همه دروغ . همه فریب ! ومن باخوش باوری خود کمبــود بالایش دل بسوزانم .

به دیوار نزدیك دروازه آینه ای آویخته بود.انیت بطرف آئینه پیشرفت‌وخودراراست کرده وبه تصویر خود لبخند زد. امالبخندش شبیه دهن کجی کینه توزانه بود .

ماه مارچ بود. درقشله سواسون فعالیـت جوشان آغاز گردیده بود. شایعات بســیار پخش میشد .

یك‌قسمت ازعساکربرای اعزام آماده بودند. اماکجاتنها سربازان راجع به‌آن می توانستند پیشگویی کنند . بعضی میگفتندکه وقت حمله به انگلستان فرارسیده، دیگرها فکر میکردند که آنها رابه بالقان میفرستند، وراجع بـــه اوکرائین نیز صحبت میکردند .

درتمام این مدت هانس بسیار مصـروف بود. تنهابعداز دوهفته اوتوانست به فـــارم برود .

روزی‌سردوابرآلود بود. باران نم‌نم‌میبارید. امابنظرمیرسدکه باران به زودی به بـــرف تبدیل شده وبادتکه های برف رابرقص خواهد آورد. همه جاتیره وغم انگیز بود .

وقتی هانس داخل اطاق شد مادرم پیریه فریاد زد .

– بالاخره ! مافکرکردیم تومردی .

– زود ترنتوانستم بیایم . هرروزه انتظار امراعزام راداریم ومعلوم نیست چه وقـت امر میشود .

– امروز صبح طفل تولد شد. پسر.

قلب هانس ازتوفان خوشی به سختی‌تپیدن گرفت . هانس بطرف پیرزن پرید. اوراسخت در آغوش گرفته ، رخسار هایش‌راغرق‌بوسه ساخت .

روزجمعه تولدشده خوشبخت خواهد بود.

– پس حالایك بوطل شامپین باز میکنم . انیت چطور است ؟

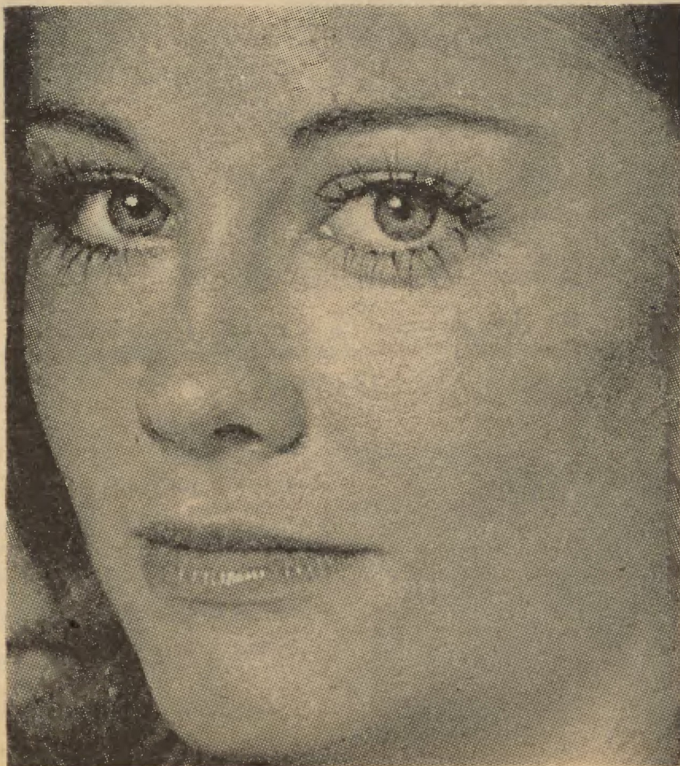
– خوب، آنقدر خوب‌که میتوان خودرابجای اواحساس کرد. وضع حمل آسان بود. درداز شب آغاشد وساعت پنج طفل بدنیا آمـد . فارمرپیرنزدیك بخاری نشسته وپیپ میکشد. اوآرام تبسم میکرد وازخوشی هانس خـودرا فراموش کرده بود. اوگفت :

– باهمه چنین اتفاق میفتد، وقتی بـــرای دفعه اول صاحب طفل میشود .

مادرم پیریه علاوه کرد .

– موهای طفك روشن ویرپشت مانند تو است . اماچشمهایش آسمانی است . بچه به این مقبولی باراول‌است‌که میبینم. مثل پدرش خواهد بود .

بقیه در صفحه ٥٦



حادثه در نیمه شب

خلاصه ازآنچه گذشت

لی دختر زیبای است‌که مادرش راازدست داده وتنها باپدرش که معلم تاریخ است زندگی مینماید دررخصتی تابستانی نظربه خواهش عمه بزرگش نزداو میرود . درآنجا مردتنومندی رامشاهده مینماید ودر خفا عاشقش میشود. بعد از چندی برید فورد لارینس ازراه میرسد وبه لی ابراز علاقه میکند . اوضاع قصر مبهم ومشکوك است وکارهای اسراآمیز درآنجا صورت میگیرد .
آوازهای عجیبی درنیمه‌شب بگوش میرسد. آن مردقوی هکل لی رازیر نظردارد. وتعقیبش میکند . بالاخره عمه بزرگ دراثر مریضی قبلی که دارد چشم ازجهان میپوشد. بریدفورد لارینس میخواهد بکمك دوشیزه تامکینس که سکرترعمه بزرگ است لی راازبین برده و تمام ثروتش راتصاحب کند. اماجوزف او را ازمرگ نجات میدهد واین هم بقیه داستان.

●●●●●●●●●●●●●●●●●

بریدفورد موشگافانه پرسید :

ـ آواز هایکه تو میگوئی ازچه نوغ‌است؟

لی گفت :

ـ این آوازها مانند آوازهای است که در اثرضربه زدن به‌چیزی ویاظرفي بوجودمی‌آید. اماجالب این جاست‌که آواز مذکوردارای وزن بخصوص است یعنی مانند نغمات موسیقی وزن بخصوصی دارد. بوقفه هاخاموش گردیده ودوباره شروع میگردد . وهنگامی که دوباره بگوش میرسد همان شیوهٔ همیشگی ووزن اصلی اش را دنبال میکند. این آوازهامتداوم ویکنواخت وگنگ ومبهم است وقسمی که پیشتر گفتم آوازی است که انسان تصور میکند شخصی‌ازیك‌فاصلهٔ دورمصروف‌کوبیدن ویامیده کردن چیزی ویاظرفی است وطوری معلوم میگردد که ازیکجای ازداخل قصر ویا ازقسمت تحتانی قصرمنشاء میگیرد .

برید فورد گفت :

ـ آه، من فکرمیکنم که بایددراین باره جستجو وتحقیق کرد .

بریدفورد خودرابه لی نزدیك نمود. دست اورابدست گرفته وبرای لحظه نگهداشت وبعد گفت :

ـ من دراین باره حتما چیزهای‌بدست‌خواهم آورد. البته فکرمیکنم که تشریح دادن وواضح ساختن این مساله یعنی همین آواز های اسرار آمیزویاهرچیزی‌که باشد خارج ازقدرتم نبوده وچیزسادهٔ بیش نخواهد بود .

آسودگی بزرگ وباشکوهی از شنیدن سخنان بریدفورد سوی لی سرازیر گردید . احساس آرامش کرد. ازاین به بعد تنهانبود. اوبریدفورد راداشت .

دراین لحظه‌که لی خودرادر دریای آرامش غوطه ورمیدید فکرمیکرد کسی را دارد که میتواند تشویش ونگرانی اش وترس و وحشت اش راباادودرمیان بگذارد وزیادتر از این‌باخوف ووحشت سروکار نداشته باشد. همین خوشی وشعف باعث گردید هنگامی که اودرشرکت کرایه دهی موترها بدنبال موتر دلخواهش میگشت به هیجان آمده وموتر همیشگی اش رابکرایه نگیرد . درزمان های گذشته همیشه موترهای رابکرایه میگرفت‌که بتواند بوجه احسن برای اومفید واقع گردیده وبدون عیب ونقصی رخصتی تابستانی اش را بسررسانیده وبرای همیشه فعال وپر قدرت باشد .

این موترها دسته فولکس واگون راشامل میشد . لی میکوشید موتری رابکرایه بگیرد که زیادمورد توجه قرار نگرفته سقف محکم داشته ودارای دودروازه باشد .

اما در شرکت کرایه دهی موترها،لی‌موتر کانورتیبل راپسندید که زیبائی خیره کنندهٔ داشت وتاجای که شمافکر کنید زیبا ومقبول بود ومیشد ازدور دربین هزاران موتردیگر آنراتشخیص کرد. لی درحالیکه از خوشی درپوست نمی‌گنجید وخوشی وشعف درمغزش شعله ورگردیده بود آنراکرایه کرد .

هنگامی که کلیدموترا ازشرکت‌مذکورگرفت رویش رابسوی بریدفورد چرخداده وگفت :

ـ این باربمن اجازه بده‌که راه آمده رامن موتربرانم . همین طورنیست برید ؟

برید فورد گفت :

ـ بسیار خوب .

بر ید فورد این را گفته ودر وازهٔ موتررا برای اوباز نگهداشت .

درجریانی که آنها سوی قصر توسط موتر نوبکرایه گرفته شان پیش میرفتند خوشی و مسرتی که دامنگیر لی گردیده بود هنوز هم باهمان قدرت وقوتش پابرجا بود. همینکه به قصر رسیدنددروازهٔ بزرگ روی پاشنه‌اش چرخید وآنها سوی پارکینگ عمومی چرخ خوردند. اماتقریبا نرسیده به‌پارکینگ عمومی لی متوجه موتردیگری گردید که سوی آنها پیش می آید .

موتران دستش راهنگامی که لی وبریدفورد میخواستند از موتر خارج گردندبلند نموده کلاهش راازسر برداشته ولبخندی بروی لی نثار کرد. لی دراین اثنا احساس دیگری درخود نمود . یکنوع احساس شناسائی ویا ملاقات قبلی .

مردی که درآن موترقرار داشت آقای کرمیت ایوری وکیل آنتی بود. چه واقع‌شده بودکه‌آقای ایوری درآن ساعت روزدر قصر ویورلی آمده بود؟ درآن روز آنتی نبایدکسی رامیدید . اماآقای ایوری ازاودیدن کرده بود.

لی تاجای امکان به عجله وشتاب خود را باموتربه نقطه پارکینگ رسانید . در آنجا دیونپورت رامشاهده کرد که زیر سایه‌درختی ایستاده وطوری خودنمائی میکندکه گویاانتظار آنهارامیکشیده است . دیونپورت سوی آلها لبخند میزد .

لی وبرید فورد هردوموتر راموتوقف ساخته وازآن خارج گردیدند .

دیونپورت درحالیکه هنوزهم میخندیدگفت:

ـآنتی‌قدری صحت یافته‌است. کرمیت‌ایوری کاغذهای راکه محتاج به‌امضاء کردن وتصدیق شدن بودباخود آورده بود .

ودرحالیکه سوی بریدفورد متمایل‌میگردید اضافه نمود :

ـبدین ترتیب من پایم رافراتر گذاشتم‌وبه داکترسندیباخ تیلفون زدم . داکتر سندیباخ گفت‌که مامتوالیم برای پنج دقیقه آنتی را ملاقات نموده وازاحوالش خبر گیریم .

بریدرویش راسوی‌دیونورت نموده وگفت:

ـ اماشمامتوجه هستندکه همن صبح بشما گفتم هیچ دلیلی برای این نوع مزاحمت ها سراغ شده نمتواند . نباید اورا ه اساند. امامن احساس مکنم که شماتااین اندازه متوجه اوضاع وامور مربوطه هستید و بخود حق نمدهید که بدون اجازهٔ داکتر مزاحمت برای آنتی تولید نمائید .

بعدرویش راسوی لی چرخداده وگفت :

ـ بیاکه داخل قصر برویم وببنیم آیا متوانیم که به تنهایی آنتی راملاقات کنیم یانه .

بالاخره آنتی صحت یافته بود ومیشد این بهبودی راازوضع اطاق اووقتی که برید فورد داخل گردید به‌خوبی درك کرد. آنتی بکلی صحت یاب گردیده ودیگر ازآن مریضی ودر بسترخفتن اثری دراودیده نمیشد . روزآینده درلحظاتی که روزاولین قدم هایش رابر می داشت بریدفورد بقصر آمده آمده وجواب‌قانع کنندهٔ برای حل اسرار ومعمای پیچیدهٔ آواز گنگ ومبهم که درلحظات نصف شب بگوش میرسید برای لی باخودآورد . نتیجه این همه دلواپسی ووحشت به اندازهٔ مضحك وخنده‌دار بودکه اصلاباید دربارهٔ آن فکر نمیشد . جواب خیلی کوتاه وساده آن آواز از اثر بکارانداختن پمپ چاهی که درزیر زمین های قصروجود داشت ودر زیر برج شمالی واقع گردیده بود بوجود می آمد .

لی پرسید :

ـ چرامن به تنهایی خودنتوانستم که این رازراآشکار سازم ؟

بریدفورد لباس تینس پوشیده وبکلی آماده برای بازی بود. امااول آنها درزیربته گلاب نشستند تاساعتی باهم صحبت نمایند.

برید فورد گفت :

ـ خوشحالم ازاینکه تودراین باره حتی یك کلمه به آنتی صحبت نکرده ای .

لی پرسید :

ـ بدین ترتیب اوچیزی دراین باره‌نمیداند؟

برید فورد گفت :

ـ نی . ونتیجه همین است که گفتم . ویلسون شبانه پمپ آب رابکار می اندازد . وآنتی نمیتواندکه این آوازرادر قسمت شرقی قصربشنود. بعدازاینکه آنتی ازباعث جا بجا کردن نمونه قطار آهن متاثرگردید ودر آن باره ازخود عکس العمل شدیدی نشان داد ویلسون باخود فکر کرده بودکه اگر ریسمانی ازسقف زیرزمینی آویزان گردد میتواند که خوف ووحشت زائدالوصفی رادر قصر بوجود آورد .

لی درحالیکه موافقت خودرااعلام میداشت گفت :

ـ ازویلسون فوق‌العاده خوش هستم که این نکته رادرنظرگرفته وپمپ آب زیرزمینی راصرف درجریان شب به‌کار می اندازد . امااگر اوبمن اجازه میدادکه ازاین معما خبر میشدم ویاحداقل اگربامن در این باره قبلا صحبت میکرد فکرمیکنم که بهتر بوده وبمن کمك میکرد که درجریان شب دوچار ترس ووحشت نگردیده وخواب آرام راازخود دور نکنم .

لی آهی کشیده وگفت :

ـ واقعا خنده داراست‌که من خواب خوش شبانگاهی وبرعلاوه اعصاب آرام وخموشم راصرف ازبرای آوازپمپ آب خراب کرده‌ام .

وادامه داد :

ـ تومیفهمی این موضوع با اولین شب سکونتم درقصر شروع شد . نصف شب بود که آواز مذکور راشنیدم . اززینه ها سرازیر گردیدم وتصمیم گرفتم که چگونگی آواز و اینکه ازکجا می آید رابرخود معلوم دارم . درهمین اثنابودکه متو جه شدم نمونه قطار آهن درجایش نیست ویابعبارهٔ دیگر سرقت گردیده است .

آندو چیز، آن آواز وسرقت شدن نمونه قطارآهن ، طوری معلوم میگردید که به نوع ازانواع بصورت اسرار آمیزی درخیالاتم یکجا گردیده و بهم چسپیده است . تمام این واقعات طوری وانمود میکردکه ازیك توطئه وازیك دسیسه خیانت کارانه ووحشت آوری سرچشمه میگیرد .

برید فورد درحالیکه روی پایش می‌ایستاد گفت :

بقیه در صفحه ۵۷

تا اینجای داستان

زهره زن بادیه نشین پس از کشته‌شدن شوهرش با دو دختر خود بشهر می آیدودوسال بعد آن شهر شوم را ترک میگوید.دختر کلانش هنادی‌هنگام سفر توسط‌ماماش ناصر بقتل میر سد. آمنه دخترکوچك‌دوباره‌بشهر بر میگردد وبخانه مامور مرکز که‌قبلانیز آنجا کار میکرد، پناهنده میشودوتصمیم‌می گیرد از انجنیرجوانی که خواهرش‌رابران سر نوشت فجیع کشانده انتقام‌بکشدوبرای‌این منظور مراسم نامزدی خدیجه‌دختر مامورر‌ا باوی برهم میزند وبالاخره چون خادمه‌ای‌درآن منزل راه می یابد. درطول مدتی چند یك نوع کشمکشی غیر قابل فهم در بین‌آن‌دوجریان می یابد وهریك از طرفین‌میگوشد برجانب مقابل چیره گردد.

آهنگ شباویز

هر لحظه ای که‌میخواهد باخود کناربیاید تصویر اورا در برابر نظر خویش مجسم می بیند ، همینکه چشم میگشاید دیده‌اش بر روی اوباز میگردد و همینکه‌گوش میدارد آواز اورا میشنود . زندگی ازشش جهت اورا محاصره کرده ، هر چیز هر انسان وحتی آن خواهر عزیز واشباح سرخی‌راکه پیرامون او طواف میمنو دند، ازوی دور ساخته است ، هم او وهم آن جدل بوضع مشابهی که در عین زمان بنوعی‌جنون‌شباهت میر سانید دچار گردیده بودند ،هردوبسوی هم کشانده میشد ند و پیوند خویش راجز همدیگر از تمام اشیاء بر یده بودند.

دیگر بین این دو دشمن سر سخت آشتی ناپذیر هیچ نوع پیکار ویا ماند یشه ای درباره پیکار باقی نمانده بود.. هرچه بود از مرز تمکین و تسلیم فراتر نمیرفت.

بااینهم غرور بر سعاد تسلط داشت وبیاری آن در نبرد با عشق پیروز مند بدر می آمد ودر کشمکش با احساسات عاشقانه مغلوب نمیشد . بارها دختر بسرحد تسلیم نزدیك میشد، اما همینکه با خرین پرتگاه آن میرسید و با تردد دست و گریبان‌میشد غروری سرکش ونیرو مند بسراغش می آمد وآیینه ای در برابر دید گانش قرار میداد آیینه ای که در آن تصو یر آمنه مغرور شکست نا پذیر وسپس تصویر سعادناتوان مشرف بسقوط را مینگر یست ... بسرعت بر میگشت و بعقب گام می نهاد واعتراف بواقعیت را برای مدتی کوتاه ویا درازبه تعویذ می افکند !

وضع آقایم نیز دگر گون شد.او دلداده بود وآلام جانگاهی ازین رهگذر متحمل‌میشد وچون من در آتش میسوخت . اونیزغرور پیشین خویش را باز یافته بود وبدون‌آنکه الحاح واصرار بخرچ دهد آرزو مند بود گویی پرده ای از حیابر عشق او سایه افگنده بود وبجای عذر وتولای سابق که نتیجه ای جز شکست و عقب نشینی‌نداشت رویه ای معتدل و معقولی را تعقیب‌مینمود.

شامگاه روزی در حا لیکه تبسمی برلب داشت وحز نی عمیق آمیخته با مقداری خشنودی وشك وتر دیدی آمیخته باخشنودی وحزن از آن بو ضاحت خوانده میشد،نزد من آمد . وبا صدایی آر ام ومطئمن گفت:

– دیگر وقت آن فرا رسیده است‌که هنگامی باخود تنها میما نم، خواهرم‌را فرا میخوانم ، مگر صورت اوکه درشهر، استراحت کنی وبرای من نیز موقع‌آنست‌که استراحت نمایم !

بحیرت وتعجب سوی او مینگرم ،بدون آنکه بیندیشم این نگاه چه احساس دردل می انگیزد بسویش چشم میدوزم . امااو همچنان سخنان‌خود راتکرار مینماید.مطلبش را میپرسم ، جواب میگو ید :

– من و تو از هم جداخواهیم شد،زیرا مرا بقاهره تبدیل کرده اند.

این جمله چون صاعقه ای برمغزم فرود می آید ومرا دچار دهشت ونوعی سرگیچه میسازد . نمیخواهم وضع خود راپنهان‌دارم سرم مچیر خد ، اگر تما م نیروی خودرا صرف نکنم، بیم آن میرود که دچار اغماء گردم ، اشك از چشما نم بشدت سرازیر میشود و در خاموشی عمیقی فرو میروم. جوان آرام نزدیکم می آید، اما من از وی دور نمیشوم ، د ست خودرا بشانه‌ام میگذارم ، ولی بممانعت برنمیخورد.همچنان غرق سکوتم واشك چون باران ازدید گانم میبارد جوان نیز باسکون وآرامشی که‌هرگز ازوی ندیده ام هما نطور در جای استاده بادهشت وشگفت برمن مینگرد وسپس‌اندکی دور میشود و با صدایی لرزان میگو ید:

– چه می بینم ! تو واقعا نمیخواهی‌ازمن دور شوی :

سپس خاموش میماند و من نیزخاموشانه اشك میر یزم . بعد از مدتی که نمیدانم چقدر بود شنیدم با آوازی رسا وپر طنین مانند گذشته عاری از اندوه وتاثر، مراصدا میزند. سر خودرا بر میدارم و میخواهم از ورای این اشکهای جاری بوی نظرافگنم می بینم با چهره ای در خشان با نهایت آرامش و احتیاط میگو ید :

– پس معلوم است که نمیتوانیم‌از هم جدا شویم . تو بامن بقاهره خواهی رفت وجز آنچه مورد علاقه ات باشد از من نخواهی دید. حالا بر خیز و مثل گذشته بکار های خود بپر داز واسباب سفر من وخودت را تهیه کن ، زیرا بیش از یکی دو روز دراینجا نخواهیم ماند.



هما نطوریکه نزدم آمده بود، باگامهای شمرده واستوار از نزدم ر فت. کاملامنکر خود شده بودم و میخواستم نسبت‌باین ضعفی که از من سر زد، خویشتن را مورد ملامت قراره هم ،امااین توانایی‌رانداشتم.. اصلا از وضعی که پیش آمد جداً راضی بودم ... رضایت درد ناکی که علایم‌مسرت ازآن پد یدار نبود . در شرایط زندگی خادمی قرار داشتم که میداند چه‌حوادثی بسراغ وی می آید واو همچنان در جادهٔ حیات پیش میرود وبدو ن آنکه بخواهد بماهیت چیزی پی ببرد بی اختیار میرود ومی آید وکارهای راکه باید انجام دهد انجام مید هد و جز این‌نمیتواند چیزی‌انجام دهد ونمیخواهد انجام دهد زیرادرین‌شرایط منتهای سعادت خودرا احساس مینماید.

شگفت انگیز اینکه اونیز بعدازآن روز بانگاههای عاری از امید و هوس سویم میدید وبا آنچه یك آقای پاکدامن از خادم پاکدامن قناعت میکند ، قناعت نمود، دیگر از سقوط در پرتگاه گناه درزندگی ماوجود نداشت. حیاتی منزه وعاری از تشویش نصیب مان گردیده بود. گویی‌زندگی‌را ازنو آغاز کرده بودیم گویی قبل ازآن ساعتی‌که اوگفت دیگر باید هردوی ما استراحت‌کنیم زیرا من به قاهره تبدیل شده ام‌همدیگر را نمیشنا ختیم .

حالا در دقایقی که از طرف‌روزویاشب ازنشاط و مسرت مید ر خشید و در منزل ملك قریه حیرت زده وفرو رفته در خودبود ودرکنار چشمهٔ جو شان خون تو قف‌مینمود واشباح سرخ پیرا مونش طواف میکردند، دیگر بسراغ من نمی آید .

هیچ یك از ین قیافه های اورا نمیتوانم بخاطر آورم ، فقط گاهی خاطره ای حزین ودرد ناك قلبم را میگزد وتوام با آن آههای سردی از سینه ام بدر میشودوقطرات‌اشکی از چشمانم سرا زیر میگردد وهنوز دیری نگذشته مثل ابر نازکی که در فضامتلاشی شود متلاشی میگردد و من‌دوباره بحیات‌آرام وتابناك خویش که اندو هی خفیف بر‌آن سایه افگنده است ، بر میگردم .

بالا خره با آقای خود بقاهره برگشتم ودر منزل پدر مادرش اقامت نمودم وجز انجام کار های مربوط بوی وظیفه دیگری نداشتم واز والدین او جز لطف وشفقت وجز مهر بانی و دلسوزی چیزی نمیدیدم، اما او هر قدر زمان بیشتر میگذشت ،بمن به‌نگاه یك‌دوست مینگریست نه یك‌خادم‌مرا برای خود بر گزیده و برای لطف‌وصمیمیت خود تخصیص داده بود ودراکثر کاهای‌خود مرا نیز شریك میسا خت.

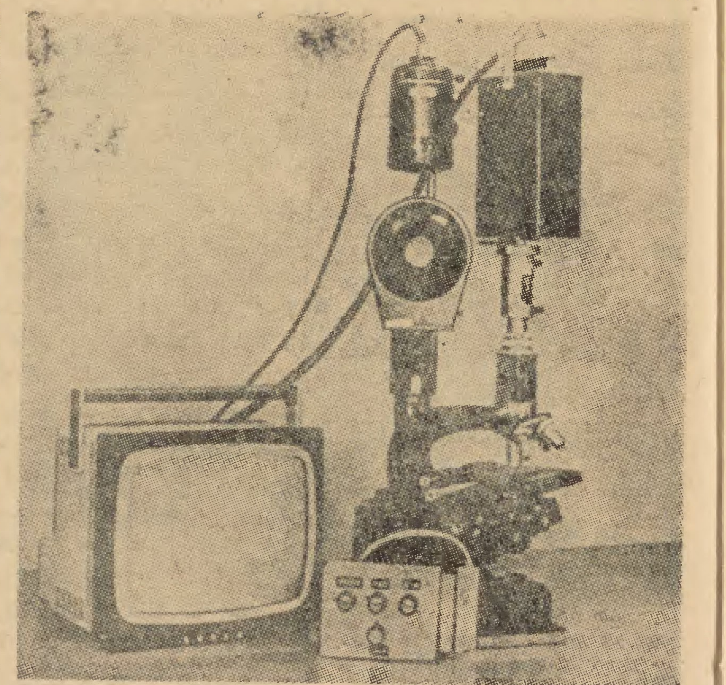
بقیه در صفحه ۵۷

ساحه دید میکرسکوپ در پردهٔ تلیوزیونی

باپیشرفت تخنیك ذروی ووسیع شدن کار بامواد رادیو اکتیفی مسایل مربوط مقدار و کمیت تاثیرات اشعه ریو نیزیشن شده مقام اول را اخذ نموده است .اندازه گیری‌اقسام جداگانه تشعشات الفا، گاما، بیتاو دسته‌اشعه انتگینی وهمچنان نیو ترونها باساس تا ثیر آنها بالای مواد صورت‌گرفته‌است •

در لابراتوار رادیو لوژی دوزو متر ی انستیتوت تحقیقات ذروی اکادمی علـو م چکوسلواکیا ترتیبات تلویز یونی کو چك را برای مشاهده واندازه گیری تاثیر اینکه در اثر حرکت ذرات ریونیز یشن شده از طریق امو لسیون ذروی ، فلم مواد عضو ی شیشه و دیگر مواد بوجود می‌آیندساخته‌اند. نظربه طول وشکل تاثیرات می‌توان راجع به نوع وانرژی ذرات ونظر به تعداد آ نهاهمچنان اندازه جذب شده شعاع راتعین کرد• کا مره تلویزیون عکس میکروسکو پی را از ترتیبات شیشه میکرو سکوپی از طریق تابلو بـه کینسکوپ تلویزیون ارسال می‌نماید • کلان ساختن عمومی این ترتیبات به ۲۰۰۰ مرتبه می رسد •

قبلا دانشمندان بایدتاثیرات ذرات ر ا ازطریق شیشه میکروسکوپ مشاهده وحساب می‌کردند • اگر تعداد اندازه گیر ی هـا بسیار زیاد باشد در آنصورت چشم انسا ن مانده شده وامکان آن موجود بود که غلطی را اجازه بدهند• بکمك ترتیبات تلویز یو نی جر یانات‌تعین کردن تاثیرات سریع‌تر گردیده درجه دقیق بودن اندازه گیری عالی ترشده وباعث مانده شدن چشم انسانهانمی‌شود•



سرنشینان سکایلاب به‌زمین بازگشتند

بزرگترین رقم اطلا عات علمی که‌تاکنو ن طی اکتشافات فضایی به‌زمیـن آورده شده بتاریـخ ۲۵ سپتمبر توسط عمله دوم‌ستیشن فضایی سکای لاب امریکا بعد از طولانی‌ترین اقامت فضایی کیهان نـوردان بـه ز مین رسید .

وسیع ترین اطلاعاتی که نمایندگی ازیك فضای علمی مینماید توسط یك عملیه‌سه‌نفری کیهان نوردان طی یك اقامت تقر یبا دوماهه شان دریك محیط بی وزنی فضابدست‌آمد.

بسیاری از معلومات سکای لاپ مشتمـل است از . . . ۷۷ قطعه، عـکس آفـتـاب . . ۱۶۸ عکس از سطح زمین ثبـت‌نمودن الکترونیك روی تقریبا ۱۸ میل مکنت تیـپ ۳۳ لولهٔ فلزی تجربوی محـافظه کـیـها ن نوردان .

درجمله مواد تحقیقاتی جو لاها شامل اند که یکی آن درفضا تلف گردید . بعضی تار های تنیده شده توسط جولاها در حالت بی وزنی دوماهی که درهنگام پـرواز در فضا ضایـع گردیدند وچند ین ماهی نوزادهم‌اجزای آنرا تشکیل میدهند.

عمله مشتمل از کیهان نوردان بیـن۴۱ ساله اوین کی گریوت ۴۲ساله وجك‌ارلوزما ما ۳۷ ساله طی‌سه، هفته یك سلسله معلومات برای محققین درمورد تشریحات تجر بیا ت سفرشان ارائه میدارند .

توقف ۵۹ روزه و ۱۱ ساعته شان درفضا ریکاردی راکه سه‌ماه قبل توسط عمله او ل سکای لاب قایم گردید بودشکست •

عمله دوم ۱۵۹ گردش بدور زمین راتکمیل نموده ودر حدود ۳۹۰۷۷۰۰۰ کیلو متر راطی نمودند که زیادتر ین فاصله‌ای بود که‌تاکنون بشربه پیمودن آن توسط هریك از وسایـل حمل ونقل می‌نموده‌اند •

به‌اساس تشریحات کیـهان نـوردان ، ساینتیست های فضایی متقاعد بودند کـه حاصل مخلوط سوراخ دارد حال مانند بوده واشکال مدور آن بیشتر شکل کروی نسبت به‌کرهٔ زمین را دارا است چه‌درکره زمیـن نظربه موجودیت قوه جاذبه مخلوط ما یـع باعث تولید فشارقوی ترمیگردد •

عکس های آفتاب توسط سکای لاب‌طوریکه شبیه آنها ازبالای زمین قبلا دیده‌نشده‌است‌به فهم بیشتر آفتاب تاثیرات جوی ودیگروقایع زمین وممکن یك راه بهتر بـدست آوردن انرژی برقی رهنمونی میکند• مشا هدات‌زمینی سکای لاب به‌نظارت جدید تر منابع د ست داشته وانکشاف اداره محیطی ر هنمـو نی مـی کند•

ماهی وجولا توسط کیهان نوردان به‌منظور تجربیات بیالوژیکی به‌فضا برده شده بود • ساینس دانان میخواستند سرعت جولامطابق به‌بی وزنی درهنگام شنیدن ذریعـه تیـم مشاهده شود•

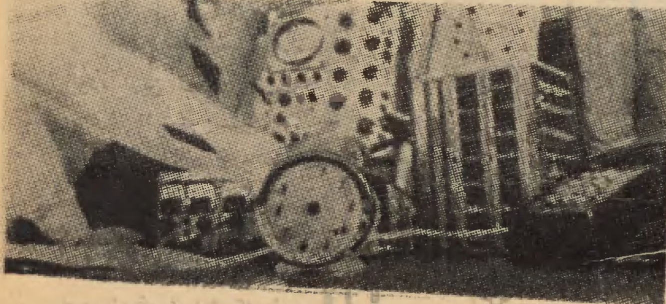
بعد از چندین آغاز غلط طوری معلوم‌شدکه جولا به‌کدام مشکل در تنیدن عادی رو بـرو نیست ماهیان‌نیز کدام‌علالت اشتباه‌ویاعدم تنظیم هنگامیکه درحالت بی وز نی‌شنامینمودند ازخود نشان ندادند•

ستیشن ۸۰ تن فضایی بـدون انسان سکای لاپ توسط قومانده های رادیو یـی تاتاریـخ ۱۱ نـوامبر هنگامیکه عمله سو م توسط سفینه اپولو ازکیپ کنیدی پر تا ب گردد کنترول میگردد • سکـای لاب سو م حامل جرالد پی کار ۴۱ ساله، ادوارد سی کیسن ۳۶وویلیام ار فو مه ۴۳ساله میباشد قرار است ایشان باسکای لاب یکجا شده و اپولورا باسکای لاب و صل کنند • درنظـر است کیهان نوردان داخل سکای لاب گردیده وبرای مدت ۵۶ روز در آنجا زندگی وکار نمایند •

گرفتن نمبر تیلفون توسط نور

تاالحال چندین مرتبه پیشنهاد گرد یده‌است که‌برای آزاد ساختن دست ها درمخابره تیلفونی اقداماتی گرفته شود• البته طر ق‌زیادی درین باره بمیدان آمده است• پرابلم اصلی که‌باید درینجا حل شود عبارت‌ازگرفتن‌نمره تیلفون میباشد • درین زمان و قتیکه ذریعه صدا قومانده داده میشود لازم بود که‌از ساختمان الکترونی بسیار مغلق ا ستفاده کرده و بکمك خود ماشین های‌حساب کننده‌الکترو نی رابخواهیم •

چندی قبل یك انجنیر امریکا یی یـك‌طریقه بسیار ساده یی راپیشنهاد کـر ده است • درین پیشنهاد آن قرصی باارقـا م‌صفر تا ۹ که‌دارای ده چراغ میباشد شا مل می‌باشد • آنها به‌نوبت به‌شکل دایره بعدازیك زمان یعنی روشن می شوند • بـر ای اینکه نمره تیلفون مطلو به راگرفته بتوانیم‌لازم است تاروشن شدن عدد مطلو به‌انتظـار کشیده وبوقت وزمانش آن را درپیش‌میکروفون‌به‌آواز بلند بگوید • امرصوتی یك ترتیبات مخصوص را مجبور به‌فعالیت ساخته واشاره‌صوتی‌را به‌اشاره الکتریکی تبدیل می‌نماید• خوب حالا شما ازکجا می دانید که نمره‌مذکورقبول گردیده است سیستم مذکور کدام قوه فزیکی را بکار نداشته و بااطمینان کا مـل‌نمرات رااخذ می‌نماید •



پرواز موفقانه کیهان نوردان شوروی

روز ۷ میزان دوکیهان نورد اتحادشوروی که‌روز ۵ میزان به‌فضا پرتاب شده بـودند پـس ازختم مسافرت فضایی خود سالمابزمین مراجعت کردند.

واسیلی لازاریف واولگ ماگـاروف در ساعت چهارده وسی وچهار دقیقه بو قـت محلی مسکو درمنطقه واقع چهارصد کیلـو متری جنوب قره گندا واقع قزاقستان بزمین برگشتند.

این دونفر دردوران مسافرت فضایی د و روزهٔ خودبه یك سلسله آزمایش هاومانوره های فضایی دست زده وماموریت آنهابصورت موفقیت آمیزی خاتمه یافته است.

طبـق اطلاع آژانس تاس واسیلی‌لازاریف قوماندان ۴۵ ساله سفینه فضایی سیوز ۱۲ اتحادشوروی که‌بعد از زمین قرار داده شد پیش از پرواز به‌خبرنگار آژانس تاس گفت مااز فضای خارجی خواهان پاداش مصا رف به‌مردمانی که وجوه شانرا در تحقیق‌فضایی مصرف نموده اند میباشیم.

روی این نظریه پرواز دارای جنبه ها ی کاملا علمی وتطبیقی میباشد .

سفینه فضایی توسعه داده شده وبهترین آزمایش آن پرواز حقیقی میباشد.

مامیخواهیم سفینه را آزمایش کنیم مثلا یك سفینه جدید راکه ماآنرا ساده ومستریح یافتیم .

قوماندان سفینه برای تکمیل دومسلك یعنی پیلوت ورزیده ودکتور طب تربیه شده‌است.

لازارف دیپلوم فراغت داکتری رادرسا ل ۱۹۵۲ گرفته وبه‌تخصص درطب هوایی‌شرو ع نموده است .

عمله دیگر این‌سینه اولیگ مکـاروف انجنیر پرواز است که‌چهل سال داردونسبت به‌قوماندان جوان تراست •

مکاروف گفت: شخص خو شبختی هستم در دوره مکتب عالی خوددا ددین طراحـان سفینه های فضایی حامل پیلوت‌یافتم.

پیش از آنکه به طبیب برسید

اگر طفل شما در وقت غذا زیاد آب می نوشد

اگر طفل شما در وقت صرف غذا آب زیاد بنوشد چطور خواهد بود؟

بسیاری از فامیل ها این را یک عادت خراب **برای** طفل **تلقی میکنند**



واجازه نمیدهند که طفلشان آب زیاد **بنوشد تا اینکه غذای خود را صرف نکرده** باشد .زیرا نوشیدن آب زیا داشتهای طفل را خراب می سازد .در حالیکه بعضی اوقات این حرکتشان نتیجه بر عکس خواهد داد .آب اشتها ی طفل را در اکثر موا رد بهتر ساخت و طفل بکمک نوشیدن آب می تواند بیشتر غذا بخورد .

نزد بعضی اطفال مقدارمعین آهن **وجودپائین بوده ازین نسبت آنها** خیلی کمتر دارای اشتها بوده و آهسته تر غذای خودرامی خورند .

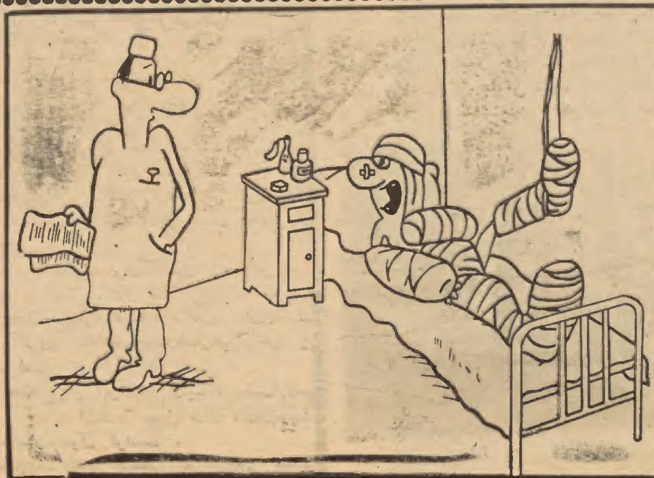
این نوع اطفال را باید درا ثنا ی صرف غذا **هر اندازه که خواسته باشند** باید آب بدهیم .

ومیتوان درصورت ضرو رت عو ض آب ،چای سرد شده با لیمو بانها داد. بهتر است چائی که باو داده میشود بدون قند باشد .

اطفال اکثراً در ایام تابستان در بین غذا بیشتر آب می نوشند .

تقاضا برای نوشیدن بیشتر آب نسبت تشنگی که در اثر **حرارت** گرما بو جود می‌آید میبا **شد** در آنصو رت بگذا رید **طفل قبل از آنکه به خوردن غذا** آغاز نماید اگر خواسته باشد آب بنوشد. امابايد در نظر داشت که مقدار آب که به **طفل داده** می شود از اندازه معین زیادتر نباشد .اگر بطفل آب زیاد داده شود در آن صورت اشتهایش را خراب سا خته ومیل آن به غذا کمتر می شود .

اطفال ٤ تا٥ ساله را میتوان ربع گیلاس آب داد. **وطفل ٥ـ٦ ساله** را ثلث یك گیلاس آب میتوان داد. اطفال سنین مکتب را تا نیم گیلاس **آب داده میتوانیم ،اطفال ١٢ تا ١٦** ساله راتا ٣ـ٤ گیلاس آب بایدبدهیم نه بیشتر از آن هر گاه طفل شما **بیشتر از حد معینه آب مینو شد** در آنصورت بهتر است آنرا به طبیب معالج ببرید .داکتر معا لج **بعداز مطا لعات علت زیاد نوشیدن آبرا معلوم نموده** و **مقدار معین آب رابرای تان تو صیه خو اهد نمود** زیرا زیاد نوشیدن آب از حد معین مضر **صحت طفل شما بوده** وتنها **دا کتر** معا لج می تواند علت آنرا در یابد .



مریض پس از معاینه :
زود شو بمن بگو که کدام مریضی خطرناکی که ندارم !!!

ویتامین (ث) ممکنست موجب سقط جنین گردد

با وجود تذکرات دامنه دار مطبو عات ورادیو ها به ز نان باردار که در دوران حاملگی نهایت احتیاط راد ر مصرف دوامرعی دارند متا سفانه هنوز هم ٨٠ در صدشان به قرصهای گوناگون روی می آورند از آنجمله است دوای ارزنده ویتامین (سی) که میتوان برای جنین خطر ناك باشد .

داکتر کارل روز نباوئر رئیس کلینك اطفال پوهنتون دو سلدرف، ضمن دادن اخطار اهمیت این امر را تاکید نمود. وی در آزمایشها ی خود معلوم ساخته است ١٦ زن از ٢٠ زن بار دار که سه روز پشت سر هم شش گرام ویتا مین (سی) خو رده اند، دچار سقط جنین شد ه اند . آزمایش باموشها نیزاثرات مشابهی را نشان داده است .همه موشها ی ماده که در ایام هفتم تا چهار دهم پس از حاملگی روزانه ١٥٠ میلی گرام ویتامین (سی) به نسبت یك کیلو وزن بدن در یافت داشتند ، سقط چنین کردند .بدینگونه ویتامین مذکور که در معالجه زکام و رفع خستگی بسیار موثر میباشد ،برای زنان باردار خطر جدی بشمار می آید .بسیاری اطبا تا کنون از این خطر آگاهی نداشته اند دکتورو زن باوئر همچنین اشاره به بر خی دوا های باصطلاح (بدون ضرر)مینما ید که، آنها نیز بنوبه خود میتوانند برای حا ملگی خطر ناك باشند بدین جهت به خانمها ی بار دار تو صیه مینماید ،در دوران حاملگی تا آنجا که ممکن باشد از مصرف دوا خود داری نمایند .

(د.آ.د)

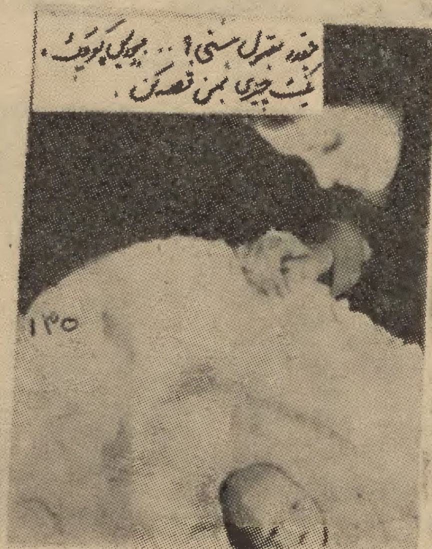
سرنوشت

در شماره های گذشته خواندید:

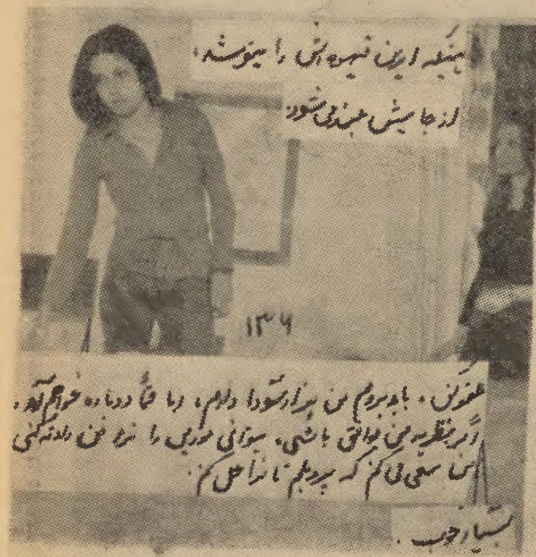
«واندا» دختر یست که در شرکت عطر فروشی یك وکیل دعوی بنام «زیو» کار کار میکند ، یك وز اوبه خانه دختری بنام «ایرین» که یکی از همصنفی های دوره شاگردی اش است میرود، وتصادفا درآنجا یك همصنفی سابق د یگرش راکه «موریس» نام دارد ویك بچه دلپسند است نیز ملاقات میکند «موریس» و «واندا» متقابلتا به یکدیگر ابراز دوستی نموده وبعد از چندی باهم از دواج میکنند . یك وز «واندا» میگوید که انتظار طفلی را داد و دیگر نمی تواند کار کند. اما «موریس» بخاطر معیشت خود و همسرش درپهلوی درس، بعداز چاشت کار میکند واینك بقیه داستان:







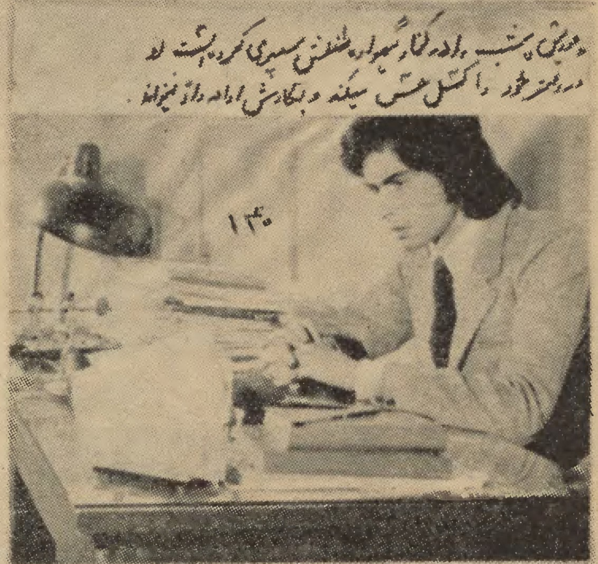
«واندا» به آشپزخانه میرود و «ایرین» با محبت زیاد به طفل نزدیک می شود و او را بدقت نگاه میکند.

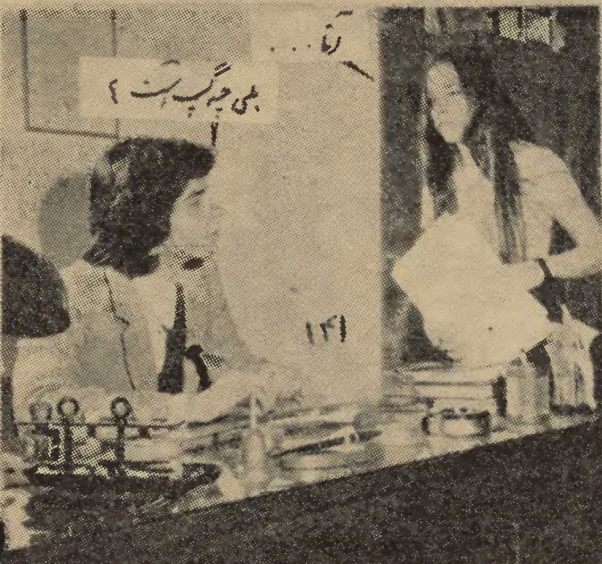



پوآنداد شما میاند دنبا فوزی بگویید.
این دختر شبیه فرشته ای دیگر است...
من خوش دارم که روزی او را بجای خود ببینم


۱۳۸
آره به اعتقاد این داستانی که دیروز پیشتون آوردم، اشتباه، یعنی شاید من خوب قضاوت نکردم. تا این خط را بیچاره نتوانم که ... نمیتوانم


۱۳۹
من کوچکم، میرم شیرینیت را بیارم

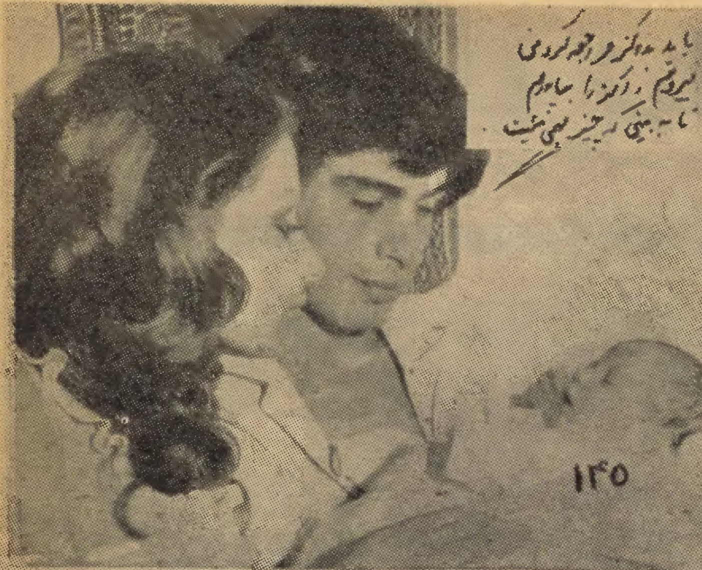

پیروز پشت به ادامه کار شبانه روزی شغلش مسیری کرده است که
در دفتر خود را کسل حس میکند و بکارش ادامه داد نمیخواهد.
۱۴۰


آقا...
بلی چه گپ است؟
۱۴۱


خانم شما تلفنی کرد. بگوید که شغلش مناسب ما نبود.
خوب دیگر چه گفت؟
۱۴۲


گفت که دختر بخانه بیاید؟
۱۴۳
برایش بگو که دختر می آیم

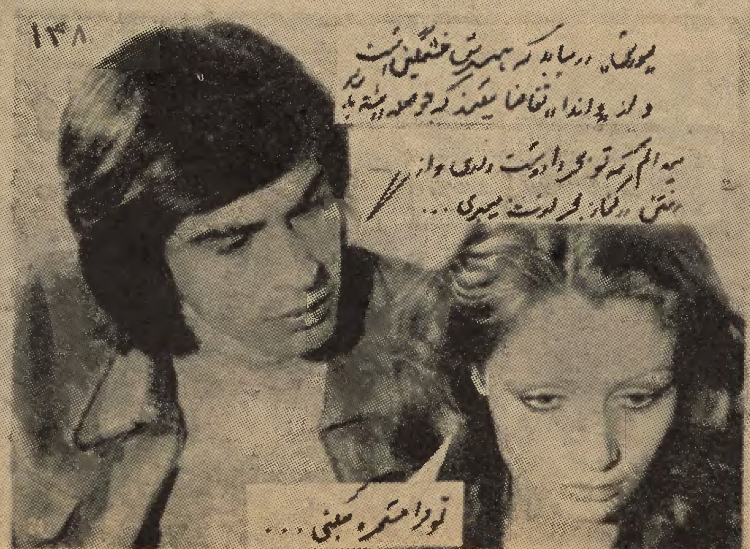




دکتر در میابد که طفل
بسیار ضعیف است
اما میگوید که مریضی بچه
آنقدرها هم نیست که
قابل تشویش باشد.











آداب معاشرت **(ملالی هما فضلیان)**

چگونه صحبت کنیم

بعضی فکر میکنند چون خوش صحبت هستند باید همیشه متکلم باشند و به هیچ کس فرصت حرف زدن ندهند. گوش به حرف دیگران دادن خود هنری است واین هنر متعلق به کسانی نیست که خوب حرف میزنند. بعضی ها فقط به دهان متکلم نگاه میکنند و منتظر هستند تا در فاصله ای که متکلم مکث میکند رشته سخن را ازدستش بگیرند وخود وارد میدان سخن



شوند که البته بیسار زننده است. باید قبول کرد که هر کس حق دارد حرف بزند و باید به همه این حق را بدهند که حکایت شان را بگویند آنوقت شما انسانی خوش صحبت وفهیم هستید واز گوش دادن بدیگران هم کلام موزون را فرا میگیرید.

انتقاد بی مورد نکنید:

به هنگام مجلس آرائی و شیرین سخنی حرف نیش دار بر زبان نیاورید... مثلا شخص خاص را مورد انتقاد مستقیم ویا غیر مستقیم قرار ندهید اصولا طعنه زدن از ارزش صحبت شما میکاهد. زیرا همه متوجه بی عدالتی شما خواهند شد واین به زیان شما است .

هیچکس را موضوع شوخی های خود قرار ندهید زیرا اگر چه دیگران ممکن است بشما خیره‌شوند و حرف تان را با جان و دل گوش کنند ولی در جمع یکنفر از شما دل آزرده میشود.

با اعتقاد حرف بزنید:

باید بدانید در دنیا مطالب زیادی است که شما ازان بی اطلاعید بنا بران غیر ممکن است که ما در همه زمینه ها اطلاعات وسیعی داشته باشیم اما اگر قرار باشد در بارهٔ موضوعی که تاحدی ازان اطلاع داریم حرف بزنیم نباید متزلزل شویم در اظهار عقیده باید محکم و با اعتقاد بود.

آدم های مجلس آراء و موفق کسانی هستند که به حرفهایشان اطمینان دارند آنها خوب گوش میدهند و خوب حرف میزنند برای سخن گفتن یك نوع آمادگی کلی دارند.

از پوست صورت تان مواظبت کنید



در شروع گرمی هوا پوست صورت نیز خشك و کدر میشود وبا قرار گرفتن در نور آفتاب لکه‌های روی پوست بنظر میرسد لذا قبل از آنکه لکه های روی صورت تان ظاهر شوند به فکر چاره باشید.

هر روز صبح صورت تان را با لوسیون مخصوص ماساژ دهید

بقیه درصفحه ٥٩

بخت وپز

کباب شامی

سه پاو گوشت سرخی را بعد از شستن با دستمال خشك کرده، کوبیده میده کنید. دو خورد دنبه از ماشین بکشید یا با ساطول و یك خورد پیاز را نیز از ماشین بکشید و کمی گشنیز را ریزه‌کنید همچنان دوخورد پیاز دیگر را حلقه حلقه نموده نیمی از آب بادنجان رومی را بکشید.

بقیه درصفحه ٥٩



زن موجودی است که‌خانه بد[ون] آن خالی از شادی وسرور است زن میتواند مرد را خوشبخت بسازد ، همچنان‌همین زن است مردرا بدبخت هم میسازد .



مترجم : محمد حکیم ناهض

طفل شما

طفل وجدا شدن از شیر

اطفالی که بصورت حد و سط بامکیدن دستان ما در و یا چو شك بو تل شیرحس وغریز ه طبیعی مکیدن شان اقناع می گردد، ممکن است قبل از سن هفت یا هشت ماهگی آما دگی خو ش را برای شیر خوردن از پیا له نشان دهند. مادر چنین طفل میگوید: طفلم ازشیر خوردن بابوتل خسته شده است زیرا اکثر قسمت پیشتر زیاد شیر بو تل خود را نخورده و باانگشتان کو چك خود همراه چو شك وبوتل



بازی می کند (ممکن است با شیر خوردن از پستان هم کمتر شیر-سیر بخورد)،وی علاوه‌می کند،وقتی از پیاله یاگیلاس برایش‌شیرمیدهم باکمال اشتیاق آنرا قبول می کند، این چنین اطفال بعقیده من برا ی جدا شدن تد ریجی آما ده می‌باشند. از طرف دیگر اطفا لی هم-وجود دا رند که علاقهٔ مفر طبمکیدن دا شته (معمولا بیشتر شصت‌خودرا می مکند)، در سن نه یا ده ما هگی ما درش در بارهٔ وی چنین میگوید: آه! داکتر، طفلم چقدر بوتل شیر خودرا دو ست دارد! همیشه و قتی

بقیه در صفحه ۵۹

واینهم دو نمونه از مودهای تازه‌لباس

مردی با نقاب بقه

تااینجای داستان :

گنتر مامود لایق پولیس به‌تعقیب‌سازمان بقه‌ها زندگی‌اش‌راازکف‌داد. الك معاون کمیسر پولیس به‌تشویق دیك گاردون به تعقیب مایتلندپیر که‌مردمرموزی‌است‌میپراید . رای‌بنت جوان‌که‌نزدمایتلند کار میکند، به‌اثر تشویق لولا بسا نواپارتمان لوکس به‌کرایه گرفته می خواهد به‌خدمت خودنزد مایتلند پیرخاتمه دهد ،اما ایلابنت خواهر رای از تغییری که‌درزندگی برادرش‌رونماشده ناراحت میشود . وبدیدن مایتلند پیررفته خواهش می‌نمایدمقرری برادرش‌راقطع‌نکنند‌امامایتلند تقاضای اورا رد مینماید ـ ایلامایوسانه باجانسن اتاق مایتلند راترك میکند ازطرفوزارت خارجه‌انگلیس مامورحفاظت یك‌سندمیشود.



سکرتر وزارت امور خارجه بااحتیاط تمام مهر را بر رسی کرده سپس پاکت را در حضور دیگ و مامور پولیس مخفی که اسکورت پاکت رابعهده داشت در سیف گذاشت . وزیر امور خارجه وقتی همه مراجعین به استثنای دیگ رفتند باتبسم ساده‌ای اظهارداشت: هرگز باور نمی کنم که دوستان عزیزما بقه ها به این سند زیاد دلچسپی داشته باشند . معهذا آنها سبب شدند تا اینقدر تدابیر احتیاطی را اتخاذکنم . چطورتاامروز هیچ ردپایی از قاتلان گنتر بدست نیامده است ؟»

ـ«تاجای‌که‌من خبردارم هیچ اثری از آنها پیدا نشده است . تعقیب جنایتکاران داخلی اصلا در حوزه فعالیت من شامل نمی باشندوهیچ موضوع جرمی تازمانی به مدعی‌العموم میت ارجاع نمی گردد که‌یك مرافعه علیه‌متهم نتواند تکمیل گردد .

لارد فارملی‌اظهارداشت: متأسفم بنظر من بهتر است موضوع تعقیب بقه ها کاملا در دست سکاتلند لارد محدود نماند. واگذاری کامل قضیه به سکاتلند یارد مصئونیت عامه‌را در مخاطره می اندازد و صحیح تر این خواهد بود که یك شعبه خاص برای تحقیق و تعقیب‌این موضوع رویکار آید. عجالتا در اطراف‌تطبیق یك چنین نقشه می اندیشم . »

دیگ می توانست بگوید که این کنترول او را فوق العاده جلب کرده اما او مصلحتاً خود ش را آرام‌گرفت

لارد متفکرانه دستی به پیشانی خود کشیده اظهار داشت . من باشخص صدراعظم درین باره حرف می زنم وشمارا برای این ماموریت پیشنهاد خواهم کرد . »

فردا صبح دیگ گاردون‌به‌خیابان داوینگ دعوت شدوصدراعظم‌خطاب به‌اوگفت : یك شعبهٔ جدید تاسیس شده که‌باید صرفاً به‌آن تهدید ها وناراحتی های مبارزه کند که مصئونیت عامه رابر هم میزند . وشما آقای‌گاردون‌درراس‌این‌تشکیل موظف شده‌اید . گر چه نسبت تقرر شما به این وظیفه سر زنشم‌کردند زیرا من شما را به این وظیفه گماشته‌ام ولی‌کاملاایمان دارم که مناسبترین شخصی رابرای‌این‌وظیفه پیداکرده‌ام. شماهرماموریسکالتدیادر راکه برای همکاری خواسته باشید میتوانید با خود به تشکیل جدید منتقل سازید .

دیگ گاردون فورا گفت : من سرجنت‌الك را میخواهم . »

اما صدراعظم بانگاه های تردد آمیزی او رانگریست وگفت: الك‌از ماموران قوی و دارای رتبهٔ بلند نمی‌باشد . دیگ اظهار داشت : جلالتمآبا ! او سابقهٔ ۳۰ سال‌خدمت در دستگاه پولیس دارد .

اورا بمن واگذار شوید. وازشما تمنی میکنم رتبهٔ کمیسری‌رابرایش منظور فرمائید .»

صدراعظم تبسمی‌کرده اظهار داشت : هر طوری میل شما است وقتی عصر همانروز الك در لست ترفیعات نظر انداخت از دریافت‌رتبهٔ کمیسری خوشحال شد .

ـ۸ـ

مگر دیوانگی نبود که یك شنبه آینده ، از یك صدای پر طنین و یك سیمای جذاب خواب میدید .

دیگ زیباتر ازینها را قبلا دیده‌بود . مغرور تر ازینها و یا چنان دختر های را که از روح سرشار حکایت مینمود . اما تخیل سیمای لطیف او ونسبت بهرچه دیگ را تحریك مینمود ، هیچوقتی را درزندگی بیاد نداشت که باچنین شوق و ذوقی منتظر فرا رسیدن آن بوده باشد .

وقتی او بایك تبسم منتظردروازهٔ کتاره باغی راباز کرد صورت گرد فیلسوف مآب جانسن را دید که به روی یك چوکی باغی دراز کشیده بود . سکرتر از جایش بلند شد تابانشان دادن مسرت فراوان دست دیگ را فشار دهد .

ـ « آقای کلونل گاردون! رای بمن گفت که شما تشریف میاورید رای با خواهرش ایلا به باغ‌درختان میوه رفته اند وتاجائیکه من بایك نگاه ضمنی درك نموده ام اکنون از راه وعظ و نصیحت وادارش میسازند تابه کارش ادامه دهد . »

دیگ پرسید : چطور ؟ مگر سر

اویک متخصص را مامور تفتیش ساخت تاکتابها راازنظر بگذراند

کار خود نمی رود ؟ »

در حالیکه در قیافه جانسن آثار گر فتگی پدید می‌آمد اظهارداشت: می‌ترسم که او برای همیشه کا رش را ترك کر ده‌باشد . من میخواستم این موضوع را شخصا به ا طلا ع تان ب رسانم پیرمرد متو جهٔ غیبت متواتر رای از دفتر شده وازکدام منبع مجهول اطلاع گرفته که رای یك زندگی مشکوك دارد .

او یك متخصص را مامور تفتیشش ساخت تا کتابها را از نظر بگذارند اما خدای را شکر که تمام حسابها در وضع خوب بود .ومن به اثر این اتفاق نزدیك پریده بودم.

دیك آهسته پرسید :احتمالا می دانید که ما یتلند در کجا زندگی می کند ودر کدام ناحیه ؟ و در شهر اصلا خانهٔ شخصی دارد؟

جانسن تبسمی کر د و بالحن آمیز جواب‌داد: بلی به یقین. یك سا ل پیش این مطلب را کشف کرده ام ومیدانم که خانه او د ر کجا و اقع است اما تا کنون به‌ا حدی دربن‌باره چیزی نگفته ام. ما یتلنددریك محلهٔ فقیر نشین به وضع خرابی زند گی میکند، زندگی اوآنـقـدر سا ده وفقیر انه است که به زندگی یك‌مرد بیکا ر شبا هت دا رد. در حا لیکه او ما لك مليو نها ثرو ت میبا شدبه امور خانه شخصا رسید گی میکند ودر منزل چندان کاری هم ندارد .

هیچگاه ندیده‌ام که ما یتلند حتـی یك‌پول هم برای خودش خرج کند .

او تا امروز همان لباسی را مـی پوشید که وقتی‌تازه دردفتر مایتلند شروع به کار کردم در جانش دیده بودم .هر روز چاشت صرف یـك گیلاس شیرو دوپارچه‌نان مر بادار میخورد وگاهگاهی سعی میکند مرا وادار به پرداخت پول آن بسازد .

ــ آقای جانسن لطفا بگو ید که‌چرا آقای مایتلند همیشه در دفتر دست کش میپوشد ؟

جانسن سر شرا تکان داده‌اظهار داشت:«درین باره چیزی نمیدانم‌در سابق فکر مینمودم بعلتی دستکش میپوشد تا داغی را که بر پشـت دستش دارد پنهان سازد اما او از آن آدمهای نیست که محض بخاطر یك داغ در پشت دستش دستکش بپوشد ،زیرا هر دو دستش تا سر شانه بارسمهای از لنگر کشتی‌تاج ها وماهی دلفین نقش ونگار شده است .

دیك پر سید : بقه چطور .

نه متو جه‌نقش‌بقه بروی دستش تـــامـرو ز نشـــــد ه ام . امانقشـی چنـد مار ر و ی یــك صا عدش خا لکوبی شده ومن آنرا دیده‌ام .

اوه خدا یا نشود که مایتلند جز دسته بقه‌ها باشند .»

دیك اظهار داشت:ـ منهم میخوا هم این مطلب را دریابم .»

جانسن ابراز عقیده کرد ـ:»به‌نظرم احمق خواهدبود که جزء د ستـــه بقه ها باشد یا مربوطبه کدام دسته مشابه‌آن. در همین لحظه را ی و خواهرش نزدیك شدند.رای قد ری گرفته معلوم میشد وگاردون حدس زدکه او در همان لحظه بـد خلـق وناراحت میباشد گونه های ایلاگل انداخته بود وبسیار هیجان داشت.

رای بدون مقدمه صدازد :(هلو- گاردون! پس شمابودیدکه‌افسانه‌های نسبت‌بمن درگوش‌خواهرم‌چکانیده‌اید شما الك را موظف ساخته اید که ازمن‌جا سوسی کند.من اینمو ضوع را میدانم زیرا من الك را در آنجـا دیدم که چطور ...) خوا هــر ش ایلاحرف او را بریده گفت :رای تو نباید اینطور با کلون گاردون حرف بزنی او بهیچو جه حرفی به زیا ن تو نزده‌است آنچه‌در باره تومیدانم، چشمدید خودم است وهم فراموش نکن که کلونل گاردون مهما ن پاپا میباشد »رای غرشی کرد :هر کس نسبت بمن همینطور بدگمان میشود حتی جانسن پیرهم‌نسبت بمن سوظن پیداکرده است) جانسن‌اظهار نمود: بر خلاف همه نسبت بتو احساس همدردی دارند .

از تشنج زمانی کاسته شد کــه جان بنت در حالیکه کمر ه را بـه گردن آویخته بود از دروازه سر خ رنگ باغچه وارد شد .

«ـآخ آقای جانسن !از شمـــا بسیار معذرت میخواهم که هر بار ملاقات شمارابه عقب انداخته‌ام اما نهایت خوشحالم که از شما دراینجا پذیرای میکنم در دفتر روابط دگران بارای چطور است ؟از کاراو راضی هستند ؟).

جانسن نگاهی عاجزانه ودر عین حال پرسشگر بصورت‌گاردون‌افگنده بالکنت‌زبان پاسخ داد: بلی‌آقای‌بنت بسیار راضی هستند.

دیك احساس ناراحتی کردازینکه متوجه شد آقای بنت نمی بائیست از شغل جدید پسر ش باخبری می گردید .حتی‌جانسن بابی‌میلی‌فراوان در اختفای این مطلب کوشید وقتـی نان چاشت تمام شد وگاردون بــا جانسن در باغ تنها قدم میزدنــد جانسن مکنونات قلبی خود را نـزد دیك بیرون ریخته اظهار داشت من خجالت میکشم که به پیر مرد دروغ گفتم رای باید حقیقت را به پدرش میگفت . » دیـــك‌از پیش آمدخشن وغیر دوستانه رای نسبت بخو دی حیران بود ایجاد شدن بـی جهـت دشمنی نزد برادر ایلابرایش رنـج آورشد اوآنچه را کشف کر د کــه اغلب دلدادگان باید آنر ا کشـف میکردند .

دیك متوجه شد که این آقـا ی جانسن چاق عینا مثل اواز صمیم قلب به ایلابنت علاقمند بود.تاوقتی ایلا نزد آنها بود جانسن سخـت عصبی مینمود وبه‌تشتت‌افکار مواجه بود وقتی ایلا ازآنجا دورشـــد او مرد بدبختی جلوه نمود ودرسـت زمانی دیك بازوی ایلا را گرفته اورا به باغچه‌پراز گلهای گلاب رهنمایی کرد، بدبختی جانسن فزونی گر فت وقتی گاردون وایلادر وسط بوته‌های گلاب از نظر پنهان شدند رای بـا خشم جنون آمیزی‌اظهار داشت:نمی دانم که‌این آدم درینجا در پـی چه چیزی است .او مربوط به صنف ما نیست واز من نفرت دارد .

جانسن در حالیکه سعی مینمود خشم اشرا پنهان‌ساخته باشد گفت: رای نمیتوانیم باور کنم که‌او از تو نفرت داشته باشد او رو یهمرفته انسان قابل احترام و قابل دوستی است رای متفکرانه پاسخ داد : یك احمق محض . اویك آدم متظا هـر است گذشته ازین او یك پولیـس

بقیه در صفحه ۵۷

د ځوانانو ژوندون

قسمت سوم

چگونه میتوانیم از تاثیرات منفی عوامل مختلفه بالای فکر کردن جلوگیری نمائیم؟

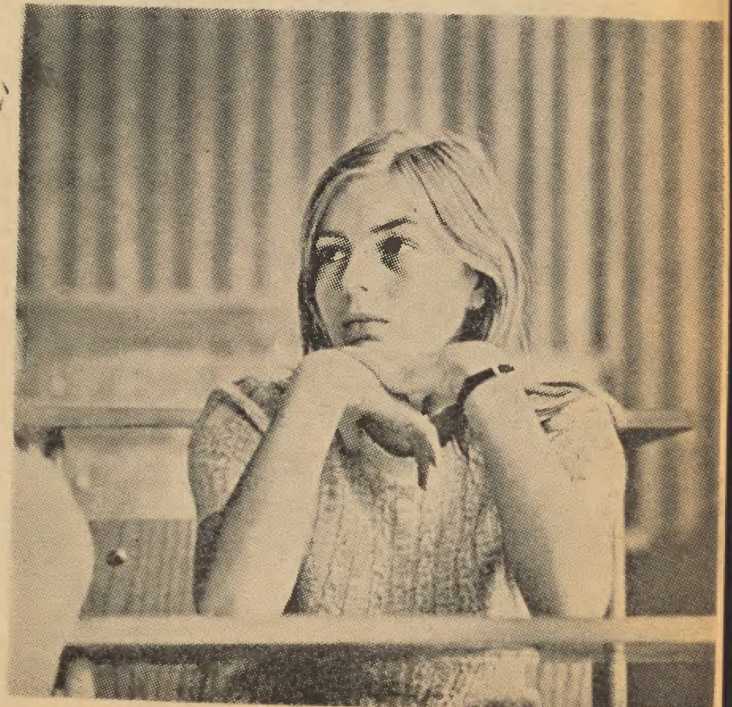
پوهنمل غلام جیلانی یفتلی

در شماره گذشته از **انواع گوناگون** فکر کردن بحث کردن پهلو های مختلفه آنرا بر رسی نموده و هم را ها و طرز العمل های درست فکر کردن را مطرح ساخته و خاطرنشان نمودیم که برای پرابجم **طرق متعدد** حل وجود دارد وباید بوسیله صحیح ومعقول فکر کردن بهترین وموثر ترین راه را انتخاب نمائیم.

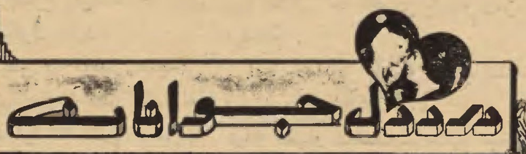
در زندگی انسان عوامل مختلفه داخلی و خارجی وجود دارد که پیوسته چگونگی فکر کردن ما را متاثر می سازد و مارا به فیصله‌های میرساند که **صلاح کار درآن سراغ** ندارد.

عوامل داخلی و یا آن عواملیکه در خود ما وجود دارند مانند آرزو ها و هوسها، احتیاجات، احساس ها و عواطف مفکوره ها ونظرات، عدم آگهی و بی اطلاعی و بالاخره تمایل ما به باور کردن آنچه گفته وشنیده میشود عملیه تفکر ما را تا اندازه زیادی متاثر میسازد و چنانکه گفته شد این عوامل ما را به اخذ چنان تصامیمی وامیدارد که اکثرا نادرست میباشد.

بقیه در صفحه ٦١







اینهم زندگی من

۳ سال‌قبل دختری‌از خویشاوندان ام در کابل بامن طرح دو ستی‌و محبت بست به اولین دیدار قلب‌های مان باهم توافق پیدا کرد که این وضع به مرور زمان مسیر زندگی ام را تغیر بخشید که زیاده ازاین‌نه‌تاب گفتن است ونه تاب شنیدن اما بانهم اینقدر بائیست عرض کرد وگفت‌که به همد یگر **دل** بستیم و قولی‌دادیم واین دوستی بر اساس صمیمیت استحکام یافت (راستی چقدر بنای سعادت انسان نا مستحکم است که به یك حرف وبا یك نگاه خراب میشود و بر هم میخورد) رفته‌رفته تخمین مدت یك سال نسبت عدم فرصت و بعد مسافه همد یگرراديده نتوانستیم و من از ندیدن او به‌اندازه رنج میبردم که اخیرا نقش بستر بیماری گردیدم‌ومدتی‌یك تب‌سوزنده ومهلك من به دو تب سوزنده و شدید و طو فانی‌مبدل گردید بااینکه بین مرگ وزندگی دست به گیریبان بودم لحظه عاقل از سوزوساز ویاد او نبودم خلاصه زندگی من درامه ائیست همه اشك خون در دواه و من قهرمان این تراژیدی میباشم.

روزی عقب میز کارم بین اوراق پنهان بودم که پسته چی محترم انگشتی به در اتاق زد و واردگردید وبعدا پاکتی رابدست داد حینکه چشمم به غنوان پاکت افتاد نمیدانم چه بلایی بود که بسرم آمد رنگم برید و قلبم به شدت زد پسته چی

نامه های

بناغلی م تقی از لیسه ابن یمین:
نامه شما به اداره ر سید موضوع که شما انتخاب نموده بودند و اقعاء جالب بود اما شما میتوا نید باکمی تمرین و مشق و مطالعه بیشتر نوشته های خو بتر و بهتر به ما بفر ستید در انتظار نامه های‌بیشتر شما.

* * *

بناغلی ضیغم شنبلی:
مضمون شما به اداره مجله رسید ازهمکاری تان تشکر اینهم قسمتی از مضمون شما.

جوا نان یگا نه عنصر و نیروی فعال در نظام جدید و جوان‌جمهوری وطن عزیز ما ست این جوا نان‌اند که به خاطر پیشر فت و تحو لا ت وسیع وهمه جا نبه کشور آما د گی خودرا ابراز نموده واز هیچگو نه فداکاری در راه و طن دریغ نمی نمایند.

حالا که همه به آرزوی خو د رسیده ایم لازم است ما بایك جهش تند با کار وان جمهوریت بسوی‌یك زندگی مسعود و مر فه دو ش بدوش هم با متا نت و جرأت بدون لغزش وانحراف گام بر داریم دور نیست‌آن رز یکه ما کشور خود را آباد مردم خود را مسعود و آرا م بینیم و بر عقب ماند گی های گذشته خو یش فایق آیم.



از دیدن این منظره به تعجب افتاده بدون اینکه تسلیمی از من گرفته باشد ویا باز خواست شیرنی نماید راه منزل پیش گرفت بعد از مطالعه آن لحظهٔ در افکار پراگنده غقب‌میز کارم غوط ور شدم بعدا تصمیم گرفتم که خانه و خانواده و ماموریت وهمه رانرك گـو یم اثـنا فکـر دیگـری بمن تسلط یافت تاپرده شرم ازچشم بر داشته موضوع را به سمع رئیس واعضای فامیل ام برسانم در این فرصت نیز چیزیکه باغث ناکامی و بد بختی ام شد حیای بیش از حد بود .

بهر صورت دیری نگذشته بود که پدر و مادرم جهت عیادت اقـوام رهسپار کابل شدند با وجود یکه حین شستن لباس نا مه دوست داشتنی ام بدست مادر و حتی به دست فرد فامیلم افتاده بود و راز دیرینهٔ ما بکلی افشاء شده و آنها اطلاع و معلومات کافی از این وآن هم داشتند ظالمانه خواهر دیگرش‌را

بقیه در صفحه ۶۰

رسید ها

خواهر عزیز پیغله رحیمه:
نامه شما به اداره مجله رسید از حسن‌نظرشما تشکر مجله‌ژوندون از شما و در خدمت شما ست امید واریم که همکار یتان را با مجله خود ادامه دهید.

* * *

بناغلی محمد فاروق از کارته۳ :
مکتوب شما به اداره مجله رسید از همکار یتان تشکر .

* * *

بناغلی امان الله بریال :
شعر شما به اداره مجله رسید زمانیکه نوبت آن رسید نشر میشود از همکاری تان تشکر.

قهرمانان سیاه هنوز احساس خستگی نمی کنند

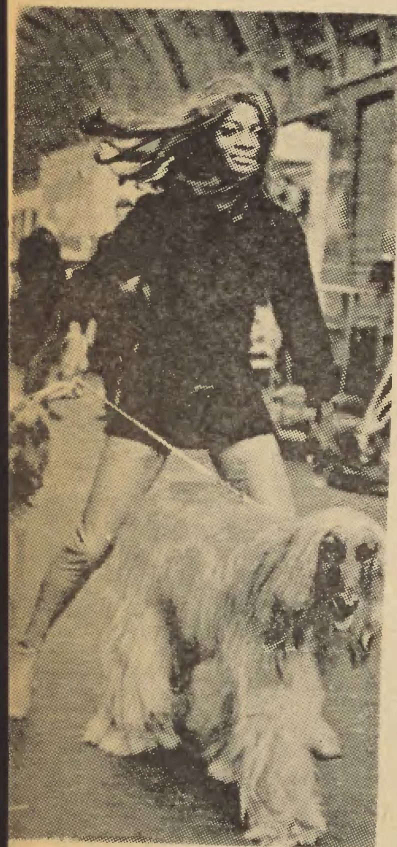
رژیسور های نیگر حلقه انحصارفیلم بر داری و سینـما داری سفیـد پوستان را شکسته‌اند .

سیاهان مانند موجی در امریکـا نفوذ کرده و اکنون آهنگ اروپـا نموده اند .

بلیك موویس یا فیلمهای سیا ه سلسله فیلمها یست که تـوسط رژیسوران سیاه پوست و هنـر مندان نیگر تهیه شده برا ی کمپنی مترو گو لدن مایر رقیب ور نو کلمبیا عاید سر شاری آورده است.

حالا فکر می شود که مردم سیاه پوست بحیث بهتر ین مار کیت برای عرضه فیلمهای سیاه میباشد تقریبا نیم فیصد کمپانی های تولید کننده از جیب سیاهای پرداختـه میشود .

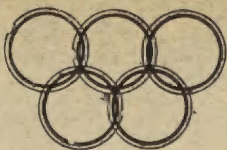
در اوایل فکرمیشد که‌از سیاهان میشود در فیلمهای سخن و یا در قسمت های ضیایی کار گرفت امـا اکنون سیاهان درفیلمهای که ضایی نمایش اعمال وحشتناك موضوعات سکسی و شوره های دزدی هـای بزرگ و غیره موقیعتهای پروا ن کسب کرده اند چنانچه در فیلـم سیاه بنامهای (شافت) و سو پـر فلای) از جمله فیلمهای یست کـه امروز دراروپانمایش داده میشود.

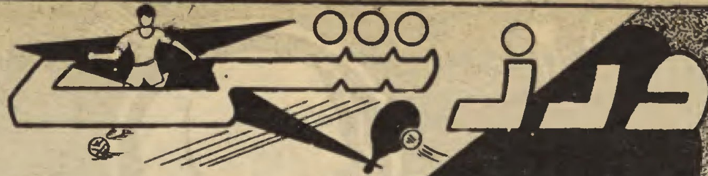


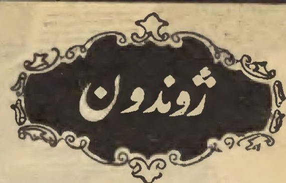


فیلم جیمز باندی (شافت) برای کمپنی ستروگولان مایر (۱۸ میلیون دالر) آورده ، در حالیکه عاید فیلم(سوپر فلای اینلام و ۲۵۰ میلیو ن دالر رسیده است و به این ترتیب فیلم مترو پول دو باره زنده شده و از نورونق گرفته است .

بقیه در صفحه ۶۱







باسکتبال نسوان در جمناز یوم پوهنتون

● آیندهٔ دختران معارف خیلی درخشان بنظر میخورد.
● بازی روزهای اول نسبت به‌اخیر خیلــی ضعیف بود.

چشم آنانیکه به‌ورزش کشور علاقه ودلچسپی دارند باشنیدن خبر افتتاح تورنمنت باسکتبال نسوان روشن شده وتصوراتی کـه از آینده ورزش درکشور داشتند به حقیقت پیوست و ورزش کشوررایك گام درتوصل به هــدف عالی وواقعی که آرزوی مردم ما راتشکیــل میدهد نزدیکتر یافتند .

این تورنمنت که به سیستم لیك برگزارشده بود به ابتکار آمریت ورزشی پوهنتون وبه همکاری ریاست تربیت بدنی وزارت معارف روز ۱۹ سنبله آغاز یافته وتااول میزان دوام کرد که دراخیرمسابقات برای قهرمانان اول ودوم وسوم کپ های داده شد .

درین تورنمنت پنج تیم ازلیسه های نسوان معارف وپوهنتون کابل که سه آن بنامهای تیم های الف، ب وج ازمعارف ودوتیم دیگر بنامهای تیم های آبی وسرخ ازپوهنتون اشتراك داشتند.


کپتان تیم سرخ پوهنتون مستحق مدال وکپ شد

دایرشدن تورنمنت هــادر بهبــودی وضع سپورت تاثیر بزرگ داشته وورزشکاران رابا تکتیك های جدیدتر آشنامیسازند طوری که درین تورنمنت مشاهده گردید، تیم معارف که بــه تورنمنت هااشتراك نکرده ومقابل تیم هــای قوی ترایستاده نشده بودندودرجریان مسابقات درمقابل تیم های پوهنتون خود را ضعیــف احساس کرده باروحیه ضعیف تری بازی میکردند ولی بااشتراك درین تورنمنت نتجه خوبی کمایی کردند ودرمسابقات اخیردرروحیه آنهاتغییراتی محسوس بودجدیدیت وشطارت ازآنها دیده میشد ونسبت به بازی های روزهای اول گرمتر ودلچسپ تربازی میکردند چنانچه درروز اول مسابقه تیم ج معارف باتیم آبی پــوهنتون مسابقه کرد. که تیم ج معارف خودرا باختــه ودرمقابل تیم آبی پوهنتون خیلی ضعیف بوده ونمرات کمی بدست آوردند ودرروزهای اخیر مسابقه همین تیم که درمقابل تیم سرخ پوهنتون قرارداشتند درحالیکه تیم آبی پــوهنتون در مقابل تیم سر خ پوهنتون مغلوب شده بود چنان شطارت ولیاقت ازخودنشان داده که با بازی حسابی وجدی خودتماشاگران را ازبازی خودراضی ساخته ومورد تحسین وتمجید قرار گرفتند .

ولی به همه حالت تیم های معارف بصورت خیلی ابتدایی بازی میکردند ودرمقابل تیم های پوهنتون خیلی ضعیف بودند که علت آنرا ، تمرین وتشویق کم ، اشتراك نکردن درتورنمنت هاونداشتن معلمان سپورت ونمایان شدن در برابر چشمان زیاد تماشاگران وانمود کردند، که تماشاگران باسخنان وپرزه های رکیك خود بعوض تشویق وسایل ناراحتی آنها را فراهم کرده بودند .

تیم های پوهنتون که درین تورنمنت لیاقت خودرا ثابت ساختند باجدیت وتکتیك هــای عالی مسابقه کردند که همه تماشاگران وداوران مسابقات آنرا تائیدواظهار میداشتند که واقعا تیم های پوهنتون زحمت کشیده تمرین بیشتر نموده تاتوانسته اندنتیجه خوبی ازین تورنمنت بدست بیاورند .

درین تورنمنت ثابت گردید که تاچه حد فرق بین تیم های معارف وپوهنتون موجوداست ومشق وتمرین تاچه اندازه درراه موفقیت در مسابقات موثراست ، زیراتیم های پوهنتون که باقبول زحمات وتکالیف مشق وتمرین کرده وخودرا برای مسابقات آماده ساخته بودندنتیجه بهتروطوردلخواه شان بدست آوردندوتیم های معارف که تمرین بیشتر نکرده ودرین امرتوجه مبذول نداشته بودند نمرات کمی ازین مسابقات حاصل نمودند ولی استعدادآنها درخلال مسابقات به ظهور میرسید که اگربه آنهاوقت تمرین میسر شود ومعلمان سپورت باشیوهٔ جدید تری بالای آنهازحمت بکشند بدون شك ازتیم های معارف قهرمانانی بوجود خواهد آمد .

خلاصه اینکه اگر چنین تورنمنت ها دایر شود وتمام تیم های ورزشی نســوان درآن اشتراك ورزند تیم هامسابقه‌کننده قبل ازآغاز تورنمنت مشق وتمرین زیادتر نمایدوضع ورزش

بقیه درصفحه ٦٢


دختران معارف و پــوهنتون مقابل هم قرار دارند

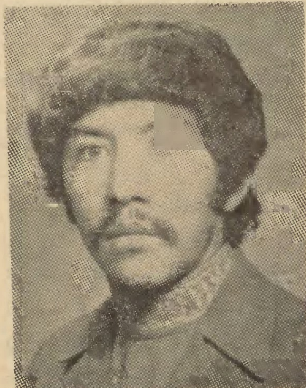
چهره های ورزشی

پیغله فریبا پښتون :

درمیان باسکتبالیست های نسوان معارف هرگاه نام ازدرخشانترین چهره های ورزشی به زبان آید چندتن درصد همه قرار میگیرد که فریبا پښتون هم ازهمین هاست . موصوف نه تنها به ورزش بااین همه شهرت رسیده، دروس مکتب رانیز به‌همان سویه تعقیب کرده که‌در زمره ممتاز ترین دختران قرار میگیرد. رویه خوب واخلاق نیکوازصفات برازندهٔ پیغله فریباست اورانه تنهاهمصنفان وباسکتبالیست های لیسه رابعه بلخی توصیف مینمایددختران دیگریکه اورامی شناسد مخصوصا ورزشکاران همیشه به‌توصیف نام‌اورا یادآور میشوند .

پیغله فریبا ۱۸سال عمرداشته وچهارسال است باسکتبال مینماید متعلمه صنف ۱۲بوده به انگلیسی خوب تکلم می نماید برعلاوهٔ باسکتبال به آببازی وتینس علاقه زیادداشته وسپورتمینی راکه دارای کرکتر ورزشی نباشد بدش می آید .





ښاغلی عبدالحمید متعلم صنف ۱۱ وچهرهٔ درخشان ورزشی لیسه استقلال ، چهار سال است فوتبال میکند وبرعلاوه‌بعد ازعلاقه گرفتن به اتلتیك وتمرین اکنون وظیفه‌کپتانی اتلتیك لیسه استقلال نیزبه عهده اش گذاشته شده.

ښاغلی عبدالحمید یك ورزشکار برده بار وباحوصله بوده دروقت صحبت خیلی جدی به نظرمی خورد علاقه به همه ورزشکاران داشته و آنعده سپورتمین هارادوست داردکه باروحیهٔ‌قوی داخل میدان گردد .

ورزشکاران لیسه حبیبیه

در کشور عزیز ما هرگاه نام از ورزش وکانون ورزشی برزبان آید لیسه عالی حبیبیه درصدر همه قرار میگیرد - این مرکز علم ومعرفت همچنانکه در تعلیم وتربیه اولادااین خطه باستانی منت بر گردن افراد این‌کشور گذاشته ، درپرورش جسمی وتربیت بدنی نیز از هیچ مرکز تربیوی عقب نمانده.

اگر از هرورزشی یاد آورشویم چه شنا باشد یااتلتیک ، پهلوانی باشد یا زیبایی اندام ویا بازی های اجتماعی درهرزمان وهر جامقام عالی دراختیار ورزشکاران لیسه حبیبیه بوده .

این‌لیسه که در هیچ تورنمنتی گرفتن‌کپ‌راازدست نداده ودوشادوش سایر لیسه های مرکز به پیش رفته گاهی همچنان واقع شده که دیگران‌را از گرفتن کپ‌محروم‌وهمه‌رادرحیطهٔ تصرف خویش آورده ودرصدر همه قـرار گرفته . واگرهم زمانی نتوانسته درهمه‌ساحات سپورتی قهرمانی راحفظ نماید حداقل در چند رشته خودرا به این افتخار رسانده . چنانچه سالها قهرمانی فوتبال - باسکتبال- زیبایی اندام وغیره دردست قهرمانان لیسه حبیبیه بوده ودیگران رامجال دستیابی به آن نبـوده بیائیدگذشته رافراموش کرده ووضع کنونـی ورزش رادرین مرکز فرهنگی که سالهاقهرمان داشته وکنون نیزجوانان بااستعدادوپرقدرت رادراختیا خویش دارد مطالعه کنیم .

چندی قبل سری به‌این لیسه زده وخواستم ازنزدیك باورزشـکاران آن صحبت نـمایم ، قبل ازآنکه داخل تعمیر لیسه گردم دیدم آن تعمیرباعظمت که ازساختمانش چند سـال بیش نمی گذرد تقریبا اوراق شده شیشـه هایش بعضا شکسته - رنگ دیوار ها پریده فرش تیلونیوم آن خراب شده ومثل آن چیز های زیادی نظرانسانراجلب میکرد که بـا دیدنش تاثر و تالم برانسان‌مستولی‌میگردید

به هر صورت وقتی به‌ادارهٔ لیسه انسـان برسید یك شور شعف یك احساس‌برانسان غلبه میکند این همه احساسات زادهٔ هنرنمایی وتبارز استعداد وقدرت فوق‌العاده یـکتن از شاگردان این لیسه‌است‌که باکشیدن تصویری ازقائدملی مابناغلی محمدداؤد آنرا برخ هـر بیننده می کشد وبازبان حال میگوید: اینجا استعداد های نهفته است‌که اگر زمینه تبارز آن مساعد گردد دیگر هنرمندان - ورزشکاران علمارامجال نخواهد بودکه یکه تاز میـدان باشند بلکه رقبای خویش راهرآن درین‌کانون معرفت وتربیت سراغ خواهند کرد .

چون هدف ما ورزشکاران بود بدون‌آنکه ازهنرمند مذکور چیزی بپرسم نخست نظـر شخص مدیر لیسه بناغلی نادی که یك‌جوان بادرد به نظرمیخورد. درمورد ورزش ایـن لیسه خواستم که درجواب چنین اظهارداشت:

لیسه حبیبیه که بااین همه نام بزرگ تـا امروز نه میدان فوتبال داردونه‌میدانهای‌دیگر ورزشی- اگرچه درعقب تعمیر میدان بزرگی به همین منظور موجوداست ولی بحالت خارزار افتاده درحالیکه کدام میدان دیگر نیز ریاست تربیت بدنی وزارت معارف دردسترس خویش ندارد بااین میدان‌که درتربیت بدنی بیش از پنجهزار نفرتعلق میگیرد کدام توجه تاامروز نشده، امیدواریم درپرتو نظام جدید درحالیکه امیدبه برآورده‌شدن همه آرزوهای ماموجـود است درین زمینه نیز برآرزوی خویش‌کامیاب کردیم. لباس هم کمتر بدسترس ورزشکاران ماقرار میگیرد ازناحیه توپ خیلی به‌مشکلات گرفتار هستیم ومثل اینها مشکلات زیـادی هم اکنون دامنگیر ماست وشاید در آینده قریب این همه مشکلات چاره جویی شده وتا اندازهٔ آرزوهای ورزشکاران مابرآورده گردد.

درین لیسه سه نفرمعلم سپورت موجـود بوده وبر علاو ه یکنفر از معلمین هندی‌بنام «گوپال» نیز موجود است کـه در پرورش جوانان مخصوصا در اتلتیك رول بس عمـده داشته وزحمات زیادآنرا همه شـاگـردان و استادان این لیسه شاهداست ولی چون‌وسایل بکلی موجود نیست شخص مذکور نیز نمیتواند کاری راازپیش ببرد .

بعدازآن باورزشکاران این لیسه متشکـل ازسرتیم های تیم هابودند صحبت را آغـاز کردیم .

قبل‌از آنکه گفتار ودرددل‌آنها رابه‌خوانندگان محترم تقدیم بداریم بهتراست از آنها نـام ببریم تااین ورزشکاران پرقدرت لیسه حبیبیه رابنام بشنا سند این ها عبارت‌بودندازبناغلی رحمت‌اله کپتان والیبال، بناغلی عبداله‌کپتان فوتبال، بناغلی‌محمداصغر وبناغلی سیداشرف چهره های درخشان اتلتیك ، بناغلی سلطان حمید وبناغلی محمدعلی باسکتبالیست هـا ی مشهور وبناغلی اخترمحمد پینگ پانگ بـاز معروف لیسه حبیبیه .



عدهٔ از ورزشکاران لیسهٔ حبیبیه

ورزشکاران موصوف درحالیکه احساسـات پاك وبی آلایش شان دراولین برخورد انسان رابخود جلب میکرد ودرك میگردید که آنها جوانب مختلفه زندگی مخصوصا ورزش رادر حالیکه شرایط محیط وماحول خویش را باآن وفق داده آنرا تحلیل نموده اند سخن راچنین آغازکردند : چون سخن در اطـراف ورزش میچرخد بهتراست ورزش رادرکشور تحلیـل وبعدازآن آنرادرلیسه حبیبیه مطالعه وبررسی نمائیم .

به همه معلوم است که اساس همه چیزرا اقتصادتشکیل میدهد وورزش نیزبدون اقتصاد نمیتواند استقرار خویش راحفظ نماید وبـه پیش رود .

تاوقتیکه بو د جه کافی برای ورزش اختصاص داده نشده ودرین راه به مصـرف نرسد امید بهتر شدن آن رانباید داشتـه باشیم، ماامرزو درکشور خـود نمیتوانیم از ورزش نام ببریم واگرهم چند ورزشکـاری موجود است. که باوجود آمدن نظام جد ید ممکن است بعد ازین خود را تبارز داده واستعداد خودرا برخ همه بکشند زیرا بعد ازین امیدبهتر شدن همه چیز برای‌ماموجود شده درحالیکه‌نه وسایل ورزش برایش مهیا است ونه غذامیخورند وآنهم درچند ورزش محدود مثل فوتبال وچندبازی مخصوص کـه علاقمندان آن نسبتا زیاداست ورزشکـارانی داریم، حالااگر این ورزشکاران به اصطـلاح خودرورا ماباورزشکاران کشور های دیگـر مقایسه نمائیم دیده میشود که ازنگاه وسایل وغیره فرق شان اززمین تاآسمان است آنها اعضای فدراسیون های ورزش خود بوده - لباس خوب می پوشند، غذای خوب می خورد، رهبرهای علمی ورزشی دارند، صحبت شان بیمه شده سایر وسایل معیشت شان درخارج ازجهان ورزش تدارك میگردد وتشویق رادر هرحالت ازطرف همه مردم می بینند .

در حالیکه ورزشکاران ما اولاازبی وسایلی رنج برد ه اند در اخیر با ذ هنیت

بقیه در صفحه ۵۹



درعکس علا قمندی شاگردان لیسهٔ حبیبیه‌به‌فوتبال دیده میشود که درساحات تفریح‌به تمرین می بر دازند .

چند نکته درباره خنده

خنده‌فکر راقوی وبدن راتواناگرداند خنده بزرگترین اسلحه د و جنگ زندگی است .
مردی‌که دوسرد زندگی می‌خنددقابل ستایش است .
فرستنده : م،ق صاعد





جانور شناسی

شخصی در رستوران مشغول خوردن غذابود دفعتا پیش خدمت را صدا کرده گفت:
-این چه چیزی است که در غذایی من‌راه میرود؟
پیشخدمت : من چه میدانم آخر من هیچ‌وقت درس جانور شنا سی نخوانده ام .
فرستنده : فرید احمد

شاعر تازه کار

یکروز شاعر جوان وتازه کاری دیوان اشعارخود را نزداستاد خود برده واز وی‌خواهش کرد که در مقابل اشعار سست وبی معنی‌او علامت صلیب بگذار د.
پس از چند روزشاعر جوان برای گرفتن‌دیوان خود مراجعه کرد وبعد از ورق زد ن تمام دیوان دیدکه هیچ علامتی گذاشته نشده‌است .ازین واقعه خیلی خوشحال شده و گفت:
- معلوم میشود اشعارم سست نبوده‌که علامتی نگذاشته اید.
-صحیح است اما اگر من خواهش شمارا بجا میاوردم دیوان شما به قبرستان عسیوی ها شباهت پیدا می کرد . فرستنده :احد عزیز زاده

فانتیزی وطنی

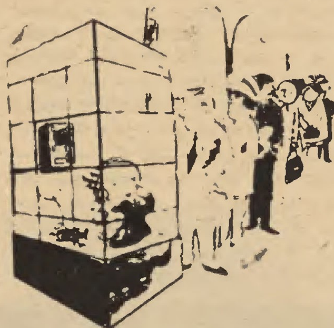
نوشته :جلال نورانی

معلمه

هر روز بکس مکتب عبدالله جان را لاله گلبدین تا مکتب همراهش‌می برد وموقعی که از مکتب رخصت‌می شد ،لاله گلبدین دم دروازه مکتب بکس او را دو باره گرفته او رابه خانه می آورد. معلم های مکتب به عبدالله جان توجه داشتند .آن روز لاله گلبدین مکتوب یکی از معلمین را به‌پدر عبدالله جان‌که‌آدم متشخص ومحتر می بود داد .پدر عبدالله جان نامه‌را باز کردواینطور خواند.
-جناب محترم فلانی خان (یعنی آمر که منا ورابه اجازه شما مانند زیر دستانش آمر صاحب مینا مم)بنده زاده شما عبدالله جان بچه بانظافتی ا ست ، نسبت به سا یر شاگردان لباسهای خوبتر ونظیف‌تر می پوشد وهیچوقت کمبودی در وسایل در سی اودیده نشده، اما باید به اطلاع شما برسانم که در مضامین تاریخ وجغرا فیه که بنده تدریس می نمایم ضعیف است ، مضامین دیگر را نمیدانم ،در حصه خودم موضوع را به اطلاع رسانیدم امید است درین قسمت تو جهی بنمائید .

مادر عبدالله جان با شنیدن این جملات بنای‌پرخاش کردن‌را گذاشت وهر دو پایش را در یك بوت کری بلند کرده گفت :
-باید حتما یك معلم خانگی برای عبدالله جان استخدام کنیم .
آمر صاحب چیزی نگفت‌وبه‌مستخدم امر نمود تابکسش را در موترالفش بگذارد .
عبداله جان را مادرش بسیا ر دوست داشت ،موقع‌صرف نان شب بازهم در اطراف میز نان بحث تندی بین پدر ومادر عبدالله جان‌در گرفت وبالاخره پدر راضی شد که یك‌معلم خانگی استخدام‌کنند. بعدازجستجوی زیادی دختر جوانی را بصفت معلمه خانگی استخدام کردند .بعد از آ ن روز آمر صاحب به درس ها ی‌پسر خود شدیدا علاقه گرفت ،حتی‌همراه معلمه خانگی همکاری میکرد ،به زنش گفت:
-واقعا که فکر خوبی کردی واین معلمه رااستخدام نمودی ،او آنقدر درس ها را خوب تشریح میکند که حتی برای من هم دلچسپ است . من بکلی تاریخ وجغرافیه صنف‌پنجم را فراموش کرده بودم ...
روز ها از پی هم گذشت ،معلمه هر روز برای درس‌دادن می آمد،پدر وپسر با علاقه سخنان اورا می شنیدند ،تا اینکه یك روز بلی یك روز آه از نهاد مادر عبدالله بر آمد بعوض پسرش ، شوهر او کامیاب شده بود ،پدر عبدالله جان همر اه معلمه به توافق رسیده تصمیم گرفتند با هم ازدواج کنند وکردند.
اکنون که سالها از آن روز می گذرد ،آمر صاحب درس های تاریخ وجغرا فیه صنف پنجم را فراموش نکرده‌ا ست .مادراول عبدالله ،یعنی مادر اصلی او که خودش باعث آشنایی معلمه و شوهر خود شد ه بود ،چاره ندارد جز اینکه بسو زد وبسازد ،حالا عبدالله جان نام خدا کلان بچه شده یگان روز فوتبال هم میکند .
(پایان)

-اینه بخدا آمر صاحب رشوت نمیگیره ، پول هاره ده باطله دانی می اندازه ..!



-ساعتم تیر اس- یك کوت نفره پیش غرفه منتظر سا ختیم.



بدون شرح

تعریف پیانو

معلم :ـ فرید پیانو را تعریف کن.
فرید پس ازلحظه‌ای فکر جوابداد :
ـ پیانو حیوان چهارپای بزرگی است که‌پوست محکم و دهان بزرگی دارد که‌درآن دندانهای سفید وسیاه دیده میشود به‌محض‌آنکه‌بدندانهایش دست زده شود بصدای‌بلند فریاد میزند .

گله از حافظه

زن وشوهری یاد ازگذشته ها می نمودندوازدوران نامزدی خودحرف میزدندزن گفت :
ـ بخاطراینکه نمیتوانم جزئیات دوران‌نامزدی خود رابخاطر بیاورم وحافظه‌ام ضعیف شده رنج میبرم .
شوهرش گفت :
ـ من بر عکس تو بخاطر حافظهٔقوی‌که دارم‌رنج می برم زیرا هیچگاه اولین بر خورد را که منجر به ازدواج با توشد ازیاد نمی‌برم.

بدون شرح

فانتیزی خارجی

ترجمهٔ : غالمغالی

میزهای شکسته

درشعبه مایك آمرعمومی بود که شخص آرام متین وبرد باری بنظر میرسید . اودایما به‌مزرعه اش فکر میکرد واز مریضی چند حیوانی که‌نگهداری کرده بود وحیواناتش‌چاق وفربه نمیشدند رنج می‌برد، آمر عمومی با ملایمت وآهستگی حرف میزد و کلمات جان، قربان ،عزیز ،نفس وغیره درهرجمله اش بکوش میرسید هیچکس بیاد نداشت که او قهرشده باشد، حتی در صورتی که‌اشتباهی ازکدام مامورسر میزد اومیگفت:
ـنفس ... چرا اینکار راکردی ، خوب درآینده کوشش کن مرتکب اشتباه نشوی.. فهمیدی جان ؟
درعوض آمر درجه دوم ماشخصی‌بود خیلی عصبی تندخو قوی اندام ودارای صدای غور، که ازدرك صدای خودباید خواننده او پرا میشد واز لحاظ جسمانی حمال بندرگاه. این شخص تند خو وعصبی کو لیپاتکوف نام داشت ، در تحویلخانه ادارهٔ ماچندین میز که‌پایه‌های آن شکسته بود، بنظر میرسید ، تمام این میزها به اثر ضربات مشت این کولیپاتکوف شیراندام شکسته بود، او در دهلیز ها وشعبات باقدم های محکم وصدا دار راه میرفت بمجرد اینکه متوجه اشتباه وسهوکدام مامور میشدمحکم بامشت بروی میزش کوبیده میگفت:
ـ چرا اینطور شد ...؟
بلی وآنوقت دونفر پیاده دفتر آمده میزرا به‌تحویلخانه می بردند ، هیچکس جرات نداشت ازین رویه او انتقادکند وبه آمر عمومی شکایت نماید.
آقای کژ وخاروف محاسب نقدی میگفت :
ـ نمیدانم چراوقتی که اورا می بینم‌دستهایم میلرزد ، بکلی اعصابم خراب شده واز دست او بجان رسیده‌ام. ازنظر بابه نیچو پیاده شعبه مامیزشبیه‌هنرمندان‌لت‌خورسرکس بودند، بهرحال کو لیپاتکوف همانطور که عادت داشت غالمغال میکرد ، بامشت بروی میز می کوبید بالگد به‌دروازه میزد و تندخویی وعصبانیتش روز بروز اضافه تر میشد .
یك روز برای شعبات میزهای جدیدآوردند میزهای قشنگ باپایه های نازك ، این میز آنقدر تغییر وارد کرد وشعبه را قشنگ‌ساخت که‌شوری در دلها ایجاد نمود ودفعتا دوشیزه دیچیوا مامورهٔ صادره وواردہ بالای (میراسکی) مامور شعبه اوراق عاشق شد وبزودی با هم ازدواج کردند. بابه نیچو بعداز آن نکتایی می‌بست وبا نظافت تر شده بود و آشپز شعبه هم بفعالیت درآمده بعداز آن غذای سوخته به‌مامورین نمی‌خورانید.
اتفاقا کولیپاتکوف بدخو پای یکی ازمیزهارا شکست یعنی همین میز های قشنگ وجدید را... اصلا با لای مامور دیگری قهر شده بود ولی بامشت بروی میز محترمه زلاتیوا مامورهٔ محاسبه نواخت و صدای شکستن میز بلند شد، میز بروی زانوی دوشیزه افتاده جوراب نیلونی اورا تار تار ساخت کو لیپاتکوف باتعجب بطرف مشت‌خود دید، دراتاق خاموشی سنگینی حکمفر مابود، مامورهٔ که‌متوجه پاره شدن جوراب خود در قسمت ران گردید دفعتا باآواز متین‌ومحکمی سکوت راشکسته گفت :
احمق !
کولیپاتکوف که‌هرگز چنین انتظار نداشت تکان خورده نوك بینی‌اش سرخ شدوبطرف ماموره دقیق نگاه کرد، تمام مامورین انتظار داشتند که‌واقعه ای اتفاق بیفتد واقعه نظیر واقعات پولیسی ، درینوقت یك باردیگر لبان گوشتی وزیبای مامورهٔ مینی ژوپ پوش‌ازهم بازشده تکرار کرد:
ـ احمق ..!
کولیپاتکوف بادستپاچگی به اطراف نظر انداخته از اتاق خارج شد،اوحتی یك کلمه‌هم حرف‌نزد .
میز شکسته را ازروی ران های خوش تراش دوشیزه برداشته به تحویلخا نه‌بروند، بابه نیچو بانگاه های پراز دلسوزی به‌میز قشنگی که‌شکسته بودنگاه میکرد، دوشیزه‌خندهٔ مظفرانه ای کرد ولی ترس در دلش‌پیچیده‌بود اوگفت :
ـبمن چه مربوط است که‌او آمراست،او حق ندارد مرا توهین کند، آنهم در صورتی که حرفش متوجه من نیست ومن تقصیری ندارم ، چه‌حق دارد جوراب قشنگ مراپاره کند ، ببینید ... نگاه کنید...
دوشیزه دامن مینی اش رااندکی بالاتر برده پارگی جورابش رابه مامورین نشان‌داد، مامورین بدقت پارگی جورابش رامشاهده کردندوملاحظه نمودند وهمه تصدیق کردندکه واقعا جوراب نو او تارکشیده و خراب شده ...
پسانتر بما احوال رسیدکه کولیپاتکوف دریکی از شعبات دیگر ازبس عصبانی بوده به‌بهانهٔ کوچکی یك میز دیگر راهم به‌آن‌دنیا.. ببخشید به‌تحویلخانه‌فرستاده است ، وقت صرف نان دوشیزه زلاتیوا مامورهٔ قشنگ و خوش اندام شعبه محاسبه به‌نوبت به هر شعبه رفته پارگی جوراب خودرا در قسمت ران به‌مامورین نشان دادواز عمل‌کولیپاتکوف انتقاد نمود، بالاخره عقب دروازهٔ آمر عمومی رسید وبعداز اخذ اجازه بدرون رفت، آمر بادیدن او اندکی ازجایش بلند شده‌گفت:
ـچه‌گپ است دخترجان..
دختر لبان غنچه مانندش را ازهم کشوده بانازدانگی خاصی شکایت‌کرد:
ـآمر صاحب عمومی .
ـ جان ...
ـشکایتی داشتم ...
ـبگو نفس ...
ـآخر ... اینجارانگاه کنید ...
اودامن خودرا قدری بلند کرد تاپارگی جورابش رانشان بدهد ، آمر عمومی‌عینك های خودرا درچشمانش جابجا کرده گفت:
ـمی بینم ... خوب چه‌شده ... ؟
ـ جورابم راپاره کرد..
ـکی پاره کرده ؟
ـ آقای کو لیپا تکو ف ... او با مشت بروی میز کوبید، میز شکست وبروی زانوی من افتاد .
ـ اوهر وقت عصبی شود بامشت بر وی میزمامورین می‌کوبد، تحویلخانه ازمیز های شکسته پر شده ....
دختر همانطوریکه قسمت پاره شدهٔ جوراب رانشان میداد تمام جریان راقصه کرد و خصوصیات کولیپاتکوف را برای آمر عمومی تشریح نمود ،آمر عمومی از چند نفر دیگرهم سوالاتی نمودومعلومات خودرا درین قسمت وسیع‌تر ساخت . روز بعد دفعتا دروازهٔآقای کولیپاتکوف باز شد ودر آستانهٔ درمرد قوی هیکل وپرزوری نمایان شد، این شخص قوی هیکل وپر زور که‌به بردباری و ملایمت معروف بود همان آمرعمومی ادارهٔ ما بود کولیپاتکوف به‌احترام او ازجابلند شد ولی آمرعمومی اورا دوباره درجایش نشانده‌خودش مقابل میز او قرار گرفت وبعد دوسیه‌ای‌راباز کرده گفت :
ـاین مکتوب راشما امضاء کرده‌اید؟
کولیپاتکوف گفت:
ـبلی قربان ...
ـ سه جاغلطی دارد .
ـاین قرار دادراشماترتیب داده اید؟
ـها.. بلی صاحب ..
ـناقص است .
ـاصلاحش میکنم قربان
درینوقت هردو مشت آمر عمومی بالارفت وباشدت عجیبی بروی میز کولیپاتکوف‌کوبیده شده، چنان صدای برخاست که جملهٔ (چه وقت اصلاح میشود) آمر عمومی درمیان آن گم شد، پایه های میز شکست و میزبروی زانوهای کولیپاتکوف افتاد.
رنگ از روی کولیپاتکوف پرید... چند وقت بعد کولیپاتکوف از آن اداره تبدیل شد، کسی نمیدانست بکجا رفته ،مامورین میگفتند ، شاید بعدازین وزن برداری کند ، یکی میگفت: شاید خوانندهٔ اوپرا شده باشد بهرحال دیگر اوراندیدیم.

پایان

در محکمه

رئیس محکمه از متهم که یك مرد لاغر و مردنی بود پرسید. اسمت چیست ؟
متهم جوابداد :ـ هیبت جان قویدل !
رئیس که بشدت خنده میکرد گفت :
ـ راست میگی یاماره می ترسانی ؟

ـ نی دوست عزیزده خانه کمی مصروفیت دارم ونمیتانم به محفل تان اشتراك کنم .

عذر بدتر از گناه

پدرروبه پسر خودنموده گفت :
ـ توازدیروز تاحالاپنجاه افغانی از من گرفته ای حتما رفته ومشروب خورده ای .
پسرش گفت: بخداقسم مشروب نخورده‌ام پنجاه افغانی شمارا بابیست افغانی که از مادرم گرفته بودم دیشت درقمار باختم .

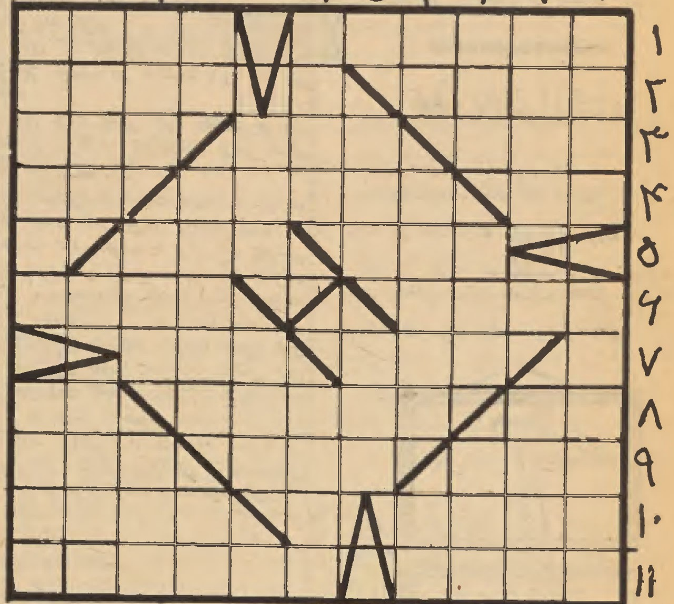
بدون شرح

سرگرمی مسابقات

جدول کلمات متقاطع

۱- افقی

۱- رژیمی که از پشتیبانی همه‌افغانها بر خورداز است - پر نده ایست بلندپر واز وشکا ری -۲- گرفتنش فرض است -خط السیر دیره‌وی‌درفضا-۳- دختر انگلیسی-سایه اش خوش آیند است -ارزش وقیمت-٤- ضمیریست در عر بی-پیروی از آن وظیفه هر فرد جا معه است - کلمه‌ایکه در انگلیسی تاییدرا میرساند -٥-نامی‌برای موسیقی دو ماه قبل به حساب قمری -آوازدهنده وستا ینده -قبل از نمازگفته میشود -۷- از حشرات مضر برای‌زراعت -در موقع جنگ بصدا درمی آید -۸- دریا -پدر تاریخ - یك خارجی-۹- بسیاری‌کوچك-چندملت یك نوع قلم -۱۰- ستاره‌ای از نظام‌شمسی -اشعه مخوف -۱۱- گا هی مهربانتر از مادر میشود-آ دمی که‌کنجکاوی میکند .



عمودی :

۱- مجلس وشورای قبیله ای -ازدریا های سمت غربی -۲- این نوع قالین‌مشهوراست- ظرف شرا ب -سخن بیهوده ومسخر گی -جور و ظلم -بچه (پښتو) ٤- از کلما ت‌تحسین وتعجب -کاروان وگروه مسافر -عددی است ٥-این پر نده بزرگتر ازآن یکی‌است- سبز و شاداب-٦- طرف‌راست -نام‌دیگری‌برای سلمانی -۷- نزدیك نیست - درازی-۸ -اسلحه‌مخرب -ا صا لت‌وبزر گواری -استاد گی وپا فشاری در کاری وهــم بــه معنــــی‌منازعه آمده است -۹- شا یگستی ومعرفت- وحسن‌سلوك وبخشش -خوب است - ۱۰ - رژیمی که‌منفور همه‌بود- اجازه نامه ورود بــه یك‌کشور -۱۱- در حال ترس- قدرت

آیا این شاعررا میشناسید؟

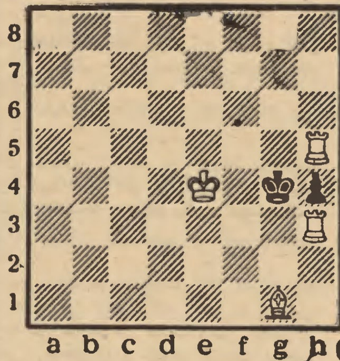
آیا این شاعر را می شنا سید

۱- هم شاعر بود هم فیلسوف .
۲- در شعر اورا همپایه رود کی میدانند .
۳- در فلسفه معار ض محمد بن زکریای رازی بوده وبا او منا ظره میکرده است .
٤- وقتی که وفات یافت رود کی اورا مرثیه گفت.
٥- این شعر از اوست .

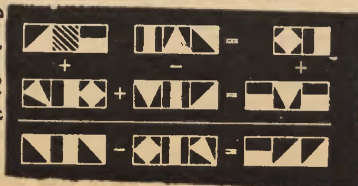
دانش وخواسته است نـرگس و گل
که به یـك جا ی نشکفنـد بهـم-
هر که را دانش است خواستـه نیست
وآنکه‌راخواسته اسـت دا نش کم

اگر باین‌نشانی هابه یافتن‌نامش موفق شدید برای ما هم بنو یسید.

مسابقه‌شطرنج



دراین‌مساله سفیددرد و حر کت می تواند سیاه را مات کند حرکات مهره هارابه دقت بر رسی نمو ده جواب مساله را پیدا کنید وبر ای ما بفرستید .



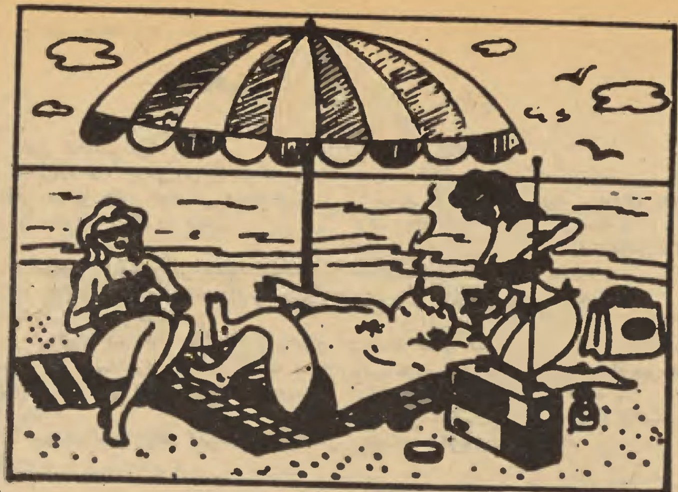
هنر پیشه شناسی

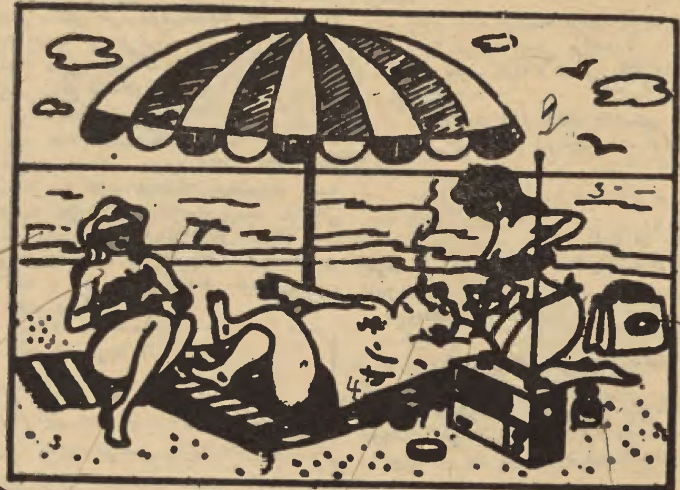


درین کلیشه‌چند هنر پیشه‌هندی را مشاهده میکنید ،اگر موفق بــه شناختن همه‌آنها شدیدلطفا نامهای شانرا بایکی از فلم های شان برای ما هم بنوسید .

مسابقه ریاضی

هر یك از ین مر بعات نما ینده عددی میباشد ،از دقت در علایــم ریاضی که بین آنها گذاشته شده ، می توانید آنها را شنا خته وعملیه حسابی‌آنرا انجام‌دهید.در صورتیکه باین کار موفق شدید لطفا صورت عملیه را برای ما نیز بنویسید .





در این دو تصویر که ظاهرابا‌همدیگر شبیه هستند ده اختلا ف وجود دارد، اگردقت کنیدده اختلاف‌مذکور را میتوانید پیدا کنید،جواب خودرا برای ما ار سال نمائید

برای دونفرکسانیکه موفق به‌حل‌نمودن«هنر پیشه شناسی» ، قطعاتی از همین شماره و جدول میشوند بحکم قرعه یك سیت جراب اسپ نشان‌وپنج‌جوره بوت‌پلاستیکی وطن جایزه داده میشود .

قطعاتی از همین شماره

فیصدی طیـــف های عناصر معینه اتمو سفیر رادر معرض از ما پش قر ر میدهد. نتایج این اندازه گیری در کارت مـخـصوص ثبت شده و

را در فلم «ماموریت در کابل» ایفـا کند. درفلم... را موفقانه بازی نمود

۲

گفت این تیپ ریکا رد را در زمان مکتب خریده بو دم و تا حال از ان کار می گیرم. تمام در سهای استادان را درین تیپ ریکار در بروی

۳

مضامین دیگر را نمیدانم ،در حصه خودم موضوع را به اطلاع رسانیدیم ا یك است درین قسمت تو جهـی بنمائید

۴

او می خندد و میگوید : ـ شاید این هم ازبرکت جمهوریت‌جوان ماباشد که تکسی دربورنخواسته است‌برادر تابلد واطرافی خودرا فریب بدهد واهانه سرتانی کند

۵

۶

رنجمید هد بلکه راجع به نتایج کا رهای تجر بوی فا بر نکه مبنا شد . مسالانه بنجصد مو تر تیز ر فتارمدل های مختلف در لا بـراتوار کمپنی

در کلیشه پائین بریده ها یـی‌ازمضـامین مختلف این شـماره بنظرمی رسد ،شما که با علاقمندی مطالـب‌مجله را می خوانید حتما میتوا نید بفهمید که هر یك‌از ین بریدگی هامربوط‌کدام مضـمون‌این شـماره است لطفا جواب خود رابما ارسال نمایید

آیا میدانید؟

درینجا سوا لاتی در سه بخش‌مطرح شده که‌پاسخ دادن بـــه آن داشتن معلومات رادر تاریخ،جغرافیه‌وادبیات نشان مید هد :

۱ـ مو قعیت این جزایر رابگوئید:سنت هلن ـ سخالین ـ بو ر نیوـ گرین لند ـ بحرین

۲ـ نویسنده این کـــتاب هارامعرفی کنید :پسرآفتاب ـ باباگوریوـ سلام برغم ـ فاوست .

۳ـ چند واقعه مهم‌رابدون ترتیب‌ذکر میکنیم نظر بـه قدامت آنهارا ترتیب نمائید ـ معا ئده وسفا لیا ـ جنگ واترلو ـ کشف دماغه امید ـ قتـل عــام ســن بـار تـلـمـی

تصحیح ضر ور ی

در شماره گذشته (صفحـه ٥٦) شرحی که‌در زیر کلیشهٔ تحت عنوان (این عـکس چیست؟) چاپ شـده،مربوط به عکسی است که درشمارهٔ گذشته اصل آن از نشر باز مانده‌است، شرح کلیشهٔ چاپ شده د ر صفحهٔ مذکور، چنین است:

«در شکل فوق، چند چهره وجود دارد؟ اگر جواب صحیح آنرایافتید برای ما هم بـ نو یسید».

و عنوان آن چنین است :

«چند چهره می بینید؟»

خوا نند گان محـتـرم لطفا قرار فوق تصحیح فر ما یند.

بقیه صفحه ۱۹

حالت روانی مسافران

جالب تر از همه این نکته بود که‌بسیاری از مسافران آدرسهای خودرابیك دیگر مبادله میکردندبه امید اینکه یکی ازآنان اگر جان بسلامت‌بردسلام واحترامات او رابه خانواده اش برسانند.

حالامیپردازیم به تشریح عکس العمل مسافران طیاراتی که ذریعه فداییان فلسطینی اختطاف شده‌ودرمیدان صحرایی اردن مجبور به فرود آمدن گردیده بودند.

نخستین سراسیمگی و تشنج وقتی پدیدار شد که اختطاف کنندگان پاسپورتهای مسافران راجمع آوری کردند دلیل تشنج این‌بود که‌عده ای از مسافران دو نوع پاسپورت داشتندپاسپورت های امریکایی‌و پاسپورتهای اسرائیلی.

حرفهایی به‌این معنی از زبان کوماندوها بگوش میرسید.

به‌خاطر اسرائیلیها طیاره را اختطاف کرده ایم.

دراثر این امر بود که وقتی در عرشه طیاره شرایط اقامت دشوار ترگردید احساسات ضد امریکایی وضد یهودی نیز آشکاراتر شد.

عکس العمل مسافران در روز دوم اختطاف

روز دوم طرز بر خورد مسافران دلچسپتر ودر عین حال رقت‌انگیز ترشد به‌این معنی که موقع تقسیم غذا صحنه های تاثر آوری بوجود آمدتااین وقت مشروبات‌وماکولات که‌در مطبخ طیاره وجود داشت بین مسافران علی السویه توزیع میگردید اما این‌کار تا درگاهی دوام‌نکرد وغذای ذخیره شده در طیاره روبه اتمام گزاشت وفداییان ناگزیر شدند ذریعه موترها غذابه طیاره انتقال بدهند.

یکعده از مسافران که اکثریت آنراپیر سالان تشکیل میدادسهمیه شانرا کاملا صرف نمیکردند بلکه یك مقدار آنرا پیش خود محرمانه ذخیره میکردند. حتی یك جرعه آبی‌راکه ذریعه گیلاسهای‌پلاستیکی بدست شان میرسید نیز تا آخرین قطره نمی نوشیدندو بقیه را زیر چوکیهای شان پنهان میکردند.

تقاضاهای مکرر کارکنان طیاره که مواد غذایی در هوای گرم فورا فاسد میگردد وآب نیزازحیز استفاده خارج میشود کمترشنیده میشد.

وقتی تمام مسافران روز سوم اختطاف اجازه یافتند برای ساعتی طیاره راترك گویند تا لحظه ای‌زیر سایه‌بال طیاره آرام بگیرندکماندوها درخلال تفتیش داخل طیاره یك مقدار اغذیه فاسد وگندیده را به دست آوردند.

روزسوم اختطاف

امروز یك گروپ‌جدیدی مراحل تشکل خود راآغاز کرد وآن عبارت ازمادران اطفال بودیکعده از مسافران که اطفال وکودکانی با خود داشتند در باره دادو فریاد اطفال بنای اعتراض را گزاشتند.

حقیقت این بود که حالت‌روانی مادران نسبت به سایر مسافران به‌مراتب بیشتر بود زیرا درحالیکه سایرین کاری نداشتند و روز شانرا به مناقشه وبلا تکلیفی میگزشتاندند مادران بر عکس مصروف خاموش نگهداشتن‌اطفال شان میبودند تابالاخره در صدد افتادند به تنظیف و تطهیر طیاره مشغول شوند.

روز چارم

روز چارم در حالیکه اوضاع متشنج تر میگردید عده ای از دختران جزو مسافران طیاره در صف مادران ملحق شدند ودر کار تنظیف طیاره شروع به سهمگیری کردند وبعد تر در توزیع غذا با کوماندوها همدست شدند این امر بیشتر سوظن کلانسالان وپیرمردان‌رابر انگیخت واعتراض کنان میگفتند که دختران جوان بیشتر غم خود را میخورند ما بسیار خوش باشیم که لااقل فراموش نمیشویم.

معهذا زنان سالخورده بار دیگر در صددافتادند که‌به‌ذخیره‌بقیه غذای خود بپردازند.

موضوع جالب این‌بود که در خلال این شرایط بجای بزرگسالان خردسالان وجوانانیکه عمر شان ازسی‌بالا نمیرفت مریض میشدند اکثریت بیماری آنانرا اسهال و اختلال معده تشکیل میداد. چنین مینمود که این بیماریها ناشی از فشار روانی باشد.

روز پنجم وششم:

بعد ازآنکه نیروی روانی مسافرانروبه اتمام گزاشت مرحله تازه رسید وآن عبارت بود ازخرابی اعصاب مسافران بعد از روز چارم هرعمل کوماندوها با بیم‌وخوف استقبال میشد یکعده از مسافرانجدا معتقد بودند که بین کوماندوهاومادران مسافر داخل طیاره موافقه محرمانه ای عقد گردیده است همچنان فکر میکردند که‌بین فداییان و گروپ غیر امریکایی توافقی بعمل آمده‌است دراثر پیدایش این احساس که هرگز واقعیت نداشت عده ای از مسافران میپنداشتند که غیر امریکاییها نجات خواهند یافت وبقیه اعدام خواهند گردید.

هر چندکه مسافران اختطاف شده اعم از سال ۱۹۷۰ مانندسال ۱۹۷۳ از حادثه جان بسلامت بردند باز هم ساعات اخیر اختطاف رابا هیجان واظطراب سپری نمودند.

سلو یایا کو بس از یکعده مسافران یکنیم سال بعد ازاختطاف طیاره ازطرف کوماندوهاپرسشهایی نمود در نتیجه معلوم شدکه‌همین حالانیز دسته های کوچك مسافران طیارات مذکور وقتی اتفاقا بایکدیگر مقابل شوند به نظر عنادو خصومت مینگرندواین البته خنده آور است.

بقیه صفحه ۳٦

تسخیر ناپذیر

هانس ازخوشی فریاد زد.

- پروردگارا! خوشی من پایان ندارد! زندگی دردنیا چقدر خواستنی وزیبا است! من میخواهم انیت را ببینم.

- نمیفهمم، انیت راضی میشود یانه. نباید اورا نا راحت ساخت والی شیراز پستانهایش گم خواهد شد.

- نی،نی، پس هیچ لازم نیست. بهیچ صورت. اگرانیت مرابیبیند لازم نیست. اما ولوبرای یك دقیقه اگرهم باشد بگذاریدپسرم راببینم!

- صبرکن سعی میکنم پسرت را اینجا بیاورم.

آنگاه مادرم پیریه خارج شد آواز قدم های سنگین اش، تاوقتیکه پله های زینه را به آهسته گی طی‌کرد، بگوش میرسید. اما لحظه سپری نشد که پله هادوباره زیر قدم های سریع اوبه آوازدرآمد. پیرزن نفس‌زنان بسرعت داخل آشپزخانه شد.

- انیت آنجانیست. اوبه اطاق نیست و طفل هم نیست. پیرمرد وهانس فریاد زدند وهمه سه نفری درحالیکه نمیفهمیدند چه میکنند به‌زینه بطرف‌بالاحمله بردند. روشنائی تیزروززمستانی بیرحمانه فضای فقیرانه اطاق رانمایان ساخته بود. چپرکت سیمی، الماری کهنه، جای لباس. دراطاق هیچکس نبود. مادرم پیریه نعره کشید.

- انیت کجاست؟

پیرزن به رهروتنگ دوید. دروازه راباز کرده وباآواز بلند دخترش راصدا زد.

- انیت! انیت. پروردگارا اوعقلش راز دست داده!

- شاید اوپائین به مهمانخانه باشد!

آنهابه پائین حمله برده وداخل مهمانخانه شدندکه مدتها میشد کسی آنجا نرفته بود. ازمهمانخانه سردی یخ مانندی بهشام میرسد. آنهاتحویلخانه راهم بازرسی کردند.

- هیچ جانیست! برآمده کدام واقعه وحشتناك بوقوع پیوسته!

هانس درحالیکه ازوحشت یخش زده بود. پرسید.

- چطور انیت توانسته ازخانه برآید؟

- احمق ازدرب اصلی برآمده.

پیرمرد بطرف دروازه اصلی رفته وآنرا بررسی کرد.

- بلی واقعیت دارد. قلفك بازاست.

- خدای من! مادرم پیریه‌چیغ زد- اوکشته میشود.

- باید اورا جستجو کرد.

هانس این راگفته ونظربه عادت دو باره بطرف آشپزخانه دوید. هانس تنها از راه آشپزخانه رفت وآمد میکرد.

پدرومادر انیت ازعقب اودویدند.

- کجا رفته؟

- پروردگارا! نهرآب. پیرزن ناگهان آه کشید.

هانس درجایش خشك شده او مبهوتانه، باوحشت بطرف پیرزن نگاه کرد.

پیرزن فریاد زد - ترس‌آور است!ترآور است!

هانس بایك خیز درراباز کرد. در همین لحظه انیت داخل‌شد. پیراهن خواب وبالاپوش نازك ابریشمی بازمینه گلابی وگلهای آسمانی رنگ تن اوراپوشانیده بود. انیت سرتا پاتر شده بود موهای افتاده وترش در سرش چسپیده وبادسته های گل آلود ونامنظم بالای شانه هایش‌آویزان‌بود. رنگش بطوروحشتناکی پریده بود. مادرم پیریه بطرف دخترش‌پریده واورادرآغوش کشید.

- توکجابودی؟ دختره بیچاره من. توسر تاپاخیس شده‌ای، دیوانه!

امانیت اوراازخود رانده و بطرف هانس نگاه کرد.

- توبه موقع رسیدی.

- مادرم پیریه فریاد زد.

- نوزاد کجاست؟

من مجبور بودم بدون معطلی این کار را انجام بدهم. میترسیدم ناوقتر جراتم برای انجام آن کفایت نکند.

- انیت توچه‌کاری انجام دادی؟

- چیزیکه وظیفه بمن حکم میکرد. من او رادرنهر فروبردم وآنقدر زیرآب نگهداشتم، تامرد.

هانس وحشیانه نعره کشید. نعره‌اش‌مانند نعره مرگ اوریك درنده زخمی بود. اوروی خودرا بادستهایش پوشانیده‌وتلوتلو خوران مانند مست ازخانه بیرون گریخت.

انیت خودرا بالای کوچ انداخت. سر خود رابالای مشت های گره خورده خود گذاشته، دیوانه وار وپرشور اشك ریخت.

تمام

ژوندون

عشق نافرجام

در آمد وسر انجام شاگرد یك نجار شـــد درا یـــن ا واخـــر ماهور یك هزار مارك در آمد داشت علاوتا به‌روی‌یك ماشین زنده‌شخصی درتهکاب منزل خود کارکرده‌ا زین مدر ك نیز مبلغ‌اضافی‌قلیلی به‌دست می‌آورد . اوبدون‌سر وصدابه‌زندگی خود ادامه میداد .به ورزش علا قه نداشت ودرهیچ یك‌انجمن وفیدر ـ اسیونی شامل نبود اوقات فر اغت رادرد سکو تیك های شهر،یابارفقا به بیر نوشی سپری میکرد.

پدرش میگو ید : او همیشه وقت بـه منز ل بـر مـی گـشـــت اماوقتی کلا و س با پـیـترا آ شنا شد وضع تغییر کرداو این دختـر موطلای گوشتی را پس از کرسمس سال ۱۹۷۲ در دسکو تیك‌ها مر هو ه) شناخت ابتدا شبهای ر خصتی رابا رفیقه اش میگذشتاند پیترا ی ۱۵ ساله در دهکده فورست که ۵ کیلومتر دورتر واقع بود زند گـــی میکرد. در انجا با مادرش کمك می نمود مادرپیترا درمنزل خود مردمان پیر را جای داده در مقابل در یافت پول از آنها پرستا ری میکرد .

درماه جنوری کلاوس یك مو تـر دستون رابه قیمت ۶۷۰۰ مارك به اقساط خریداری کرد. شاید برا ی اینکه زود تر نزد پیترا باشد پدرش میگوید :کلاوس چنان به سرعـــت موتر می راند مثل آنکه شیطان اورا پیش انداخته باشد.

لزومی ندارد بدنبال من بگردیـد شما نمی توانید مرا پیدا کنید .

بزودی روابطبین کلا وس وپیتر ا محکم گردید وکلا وس اغلب اوقات پیترا را با خود به منزل می آورد پیترا دختری‌محجوبی بود. کم حرف میزد مادر کلاوس راجع به پسر ش میگوید: اویك پسردوست دا شتنی وحرف شنو بودبرای خانواده کلاوس ثابت بود که آندو با هم ازدواج‌می کردند.نامزدی رسمی‌اندومیبا ئیست در روز بر گزاری سالگره پانزده‌ـ همین سال تولد پیترا در ماه نوامبر اعلان شود .پدر ها ومادر ها موافق بودند کلاوس جوان ازسا ختن‌یـك عمارت شخصی برای خودش حرف میزد شبها وقتی در بستر می رفت مجله های مهند سی ر امطالعه می کرد پدرش می گوید :

او میخواســت هـمه کـار هـا را خودشی انجام دهد.

معهذا گاهگاهی مشاجراتی ر خ می داد کمتر واقع میشد کـه کـلاوس پیشتر از نیمه شب ازنزد رفیقه اش به خا نه بر گـر دد . بـتـد ر یج برای او ر فتـــن به سر کـــا ر درساعت ۶ صبح مشکل میشـد او شروع کرد به‌سگرت کشیدن هرچه بیشتر. اشتهایش سقـوط نمـود ه رفته رفته دچار حالت عصبی میشد والد ینش نسبت به‌وضع پسر شان احساس ناراحتی مینمودندوشرو ع کردندبه‌نصیحت‌او. مثلا به او گفتند بچه جا ن ادامه این و ضع برای تو درست نیست .

در عصر روز سه شنبه هفته آخر یکی از همسایه ها سرو صدای‌جنگ و مشاجره را از داخل منزل کلاوس شنیده بود .

اما پدر کلاوس می‌گوید که جنگ ومشا جره در منزل هرگز صور ت نگرفته او صرف به پسر ش خاطر نشان کرد ه‌بود که نباید نا وقت به منزل بر گردد وبلکه باید یك‌زندگی منظم را اختیار نماید .آیا در ینجـا کلیدی برای گشودن معمای قتل‌آن دو بدست می آید؟

آیا پسر ودخترمحجوب دفعتادچار وحشت شده اند که‌مبادا که دگران باعث تخریب این دنیای رویایی‌شان خواهند شد .

وا لد ین کلا و س می گو یند : ازکلماتیکه روز سه شنبه بیـــن آنها و پسر شا ن رد و بد ل شده کد ا م مفهو می به د ست نیا مد .

وآنها برای دیدار خویشا وند ان خود رفتند کلاو س بصورت ضمنی اظهار داشته بود منهم خود را کم میکنم .

۴۵دقیقه بعدکلاوس یو نکر سوار موتر دستون خود میشود برادرش فولکر که چهار سال نسبت به او جوانتر است روی کوچ نشسته سر گرم مطالعه بوده نمی‌بینند که یونکر تفنگ‌راباخودمیبرد درحوالی ساعت ۲۲ یعنی در ساعت ۱۰شب و قتی والدین کلاوس یونگر به منزل بـر میگردند کلید در وازه منزل را که کلاوس با خود میداشت به روی‌میز آشپز خانه من بینند .کلید دزم‌موتر با دو ورقهٔ نوشته شده نظر شا ن را بخود جلب میکند .

روی یك ورقهٔ کاغذ نمبر حساب پس انداز بانك خودرا بیاد داشت کرده بود وبه روی ورقهٔ دو مــی نوشته بود(لزومی نداردبه دنبال من بگردید .شما نمی توانید مرا پیـدا کنید).

در همین موقع کلاوس وپترا بـه طرف اتوبان رفته‌سپس بطرف‌جنوب به مارکت هایدن فلیز میروند وآنگاه دو پاره‌به طرف‌راست دور زده وارد جاده میشوند که از وسطمزارع مـی گذرد .آندو به روی سبزه‌ها انتحار میکنند ومطابق آخرین خواهش آنها جسد هر دوی شان درکنار هم در گوستان وبستر والد به خاك سپرده میشود .

چرا باید آنهامی مردند ؟توضیح این مطلب مشکل است پـروفیسر کالیفر نیائی بنام زایدن می گو ید جوان ها هرگز نمیدا نند که مر گ شان قطعی است ولهذا زندگی خود را با مقیاس غلطی ارزیابی میکنند .

بقیه صفحه ۳۷

حادثه در نیمه‌شب

ـ توتصورات رادرمغزت راه داده بودی . وادامه داده وگفت :

ـ بیاباهم فکرمیکنم که ماتصمیم داشتیم امروز تینس بازی کنیم .

لی خندیده وگفت :

ـ همین طور است .

لی روی پایش ایستاده. اماهمین‌که رویش راچرخداد ومیخواست بته گلاب راترك گفته وسوی میدان تینس برود جـوزف رادید . جوزف طوری معلوم میگردید که درهرجاآنها رادنبال کرده وازخیلی نزدیك مراقب احوال آنهاست .

اگرازکارنری میچرخید جوزف رامیدید ویا هنگامی که مشغول گردش ویاقدم زدن بـود اگرسرش راچرخ میداد جوزف رامیدیدکه از دنبالش روان است . حالااومشغول بستن و مرتب نمودن تاك های انگورکه تادیوار عقبی میدان تینس پیش رفته بود مینمود . اما در حقیقت جاسوسی ومراقبت ازاحوال آنها بود. آیااونمیکوید ازسخن های‌که آنهابه همدیگر میگفتند چیز های بشنود ؟

اوباخود گفت :

ـ فراموشش کن لی . خیلی احمقانه است که درین باره فکرکنی . چه فرق میکند. باید بخود بقبولانی که ازاین به بعد دراین بـاره فکرنکرده وجوزف رانادیده بگیری .

اوراکت تینس اش راگرفته وسوی میدان بهمرایی برید فورد بدویدن پرداخت .

درهمین لحظه بودکه لی احساس کرد کـه داخل زوایای طویل تابستان گردیده است . روزهای آفتابی یکی دیگری میگذشت . روز های خوشی بود آنروز ها. این روز ها یکی بعددیگری می آمد وبهفته هامبدل میگردیـد . اگرچه زمان می گذشت ازبعضی جهات طوری معلوم می‌گردید که هنوزهم ازجایش حرکت نمیکند . هرروزیکه میگذشت وروز دیگـری جایش رامی گرفت ازروزهای سابق فــرق نداشت .

بقیه صفحه ۴۹

مردی با نقاب بقه

است ومن از پولیس ها متنفرهستم شما میتو ا نـــد با و ر کنیـد که‌من مـــی تـوانم بـمرا تـــب نسبت به او عاید داشته باشم .»

جانسن غم‌غم کنان اظهار کرد:پول همه چیز نیست .رای شما اکنو ن به چه کاری مشغول هستید ؟»

رای بصورت اسرار آمیزی پاسخ داد:درین باره نمـی توا نـم بشما معلومات بدهم .حتی به‌ایلاکه ساعت ها سعی نمود از من چیزی بشنود نگفتم که‌چه کار میکنم .شما میدانید مسایل سری و جود داردکه به حیث یك تاجر و معا مله دار نمیتوان آنرا فاش کرد. جانسن سکوت کرد وبه ایلا می اند شید . ایلا در حالی که در کنار دیك از میان بته های گلاب قدم زنان پیش مـیـر فت در باره اندیشه و علت تر س خود حکا یت کرد:

(نا تمام)

بقیه صفحه ۱۹

عمو وانیا

حرکات ساده داکتر آستورف جهان دیگری که بخوبی وجودش حس می‌ـ گردد در جوش و خروش ا ست ، که جوشش مذکور ، تما شا چی را بزودی بطرفش میکشاند .

از لحن گفتگو و کلمات که وی از چشم دیدش به پرستـار پـیر حکایه مینماید . بخوبی می تـوان مهربان بودن رو حش را درك کرد. وی به وظیفهٔاش عشق می ور ز د وباتمام احساس قلبش بدان‌بستگی دا ر د .

چه کسی میتواند نقش مذکوررا بخوبی بازی کند ؟

کسیکه بازیگر و نمایش دهـنـدهٔ نقش مذکور است جز سر گی بندر چوك و شخصیت معرو ف‌سینما یی که چندی قبل نقش اتلـلو آن را دیدیم ، مو جود دیگرست .

اومانند تمام بـازی هـای اعـجاب انگیزش ، در اینجا هم تا سر حد اعجاز ، طوری که از یك‌ا هنر مند معروف تو قع میرود ، بابازی عالی و پر احسا سش شخصیت داستان رابه نمایش می گذارد.

ناتمام

بقیه صفحه ۲۵

برگزیده الفرید همچکاک

تاعمل جرمی دگری رامکن سازد ؟ یااینکه امکان داردمطابق گزارش اوتمام وقایع رخداده باشد .»
به الرسادسیم این بازی بوجود آمده، کینه انتقام یاعلل مشابهه دگر درین حادثه دخیل خواهد بود ؟»

داکترشانه هایشرا تکان داد: «رئیس اظهار نظربسیارمشکل است .» بعدازادای این کلمات غم غم کنان پشت میزآشپزخانه نشسته به خانه پری فورمه پرداخت .

جسداکنون به پشت افتیده بود وصـورت مقتول به طرف سقف قرارداشت کپتان گلتون باحرکت سراشاره کرد: دنیس ببینید شال یاروی کشی پیدا میشودکـه بروی جسـد بیندازید .

درست درهمین لحظه جینی گلتون از اتاق خواب وارد مطبخ شد. اوجوان وقشنگ بـود امایك مامور پولیس خیلی موفق وبا تجربـه وهم کمی پخته سال به نظرمی آمد آخراودختر «پیرمرده بود .

جینی صداکرد : «هلوپاپا! من باید یـك جسد راتلاشی کنم. نظرش به جسد به روی صحن مطبخ افتید وبه اثردیدن آن کـمی از کیفیت جوانی رااز کف داد: «هوم منظرهٔ خوبی نیست . قتل صورت گرفته ؟»

« گلتون تصدیق کرد: بلی قتل ازبدترین نوع آن ...»

ـ درا ثنای که جینی گلتون لباس مقتول را بررسی میکرد، گلتون ازخانه بیرون رفت تا درفضای آزاد کنج وکنار حویلی عمارت رااز نزدیك ببیند عمارت بشکل یك بنگله کوچك اعمارشده بود. خیابانهاوباغچه منزل به ستایل مرغوبی کشیده شده یك سربلندی بشکل نیم دایره اعمار شده بودکه موترتامقابل دروازه عمارت پیش میرفت ودرعقب آن گاراژ قرار داشت . همچنان اطراف با غچه کتاره های مقبول گرفته شده بودموترکمبی جوزف ایلدرج درمقابل گاراژایستاده بود ودوقدم ازکلکین برنده عقبی فاصله داشت درموتر هنـوز دو پاکت نسواری رنگ پرازخوراکه باب موجود بود .

دنیس پولیس ازطریق مدخل عقبی بطرف گلتون آمده گفت : رئیس هیچ نشان انگشتی به روی میله آهنی معلوم نشد. ولی میترسم که به روی روك های میزهم اثری از نشان انگشت بدست نیاید. دنیس پنهانی خنده کرده ادامه داد: «گمان نمیکنم قاتل برگه از خود بجای گذاشته باشد .

«پیرمرد» درپاسخش گفت: اگربرای اثبات یك قتل شهود موجود نباشد ماهمیشه بـلا تکلیف میمانم وقناعت می کنیم .»

اوآهی کشیده بطرف برنده بـرگشـت : خوب حالا نوبت همسایه ها میرسید بصورت سیستماتیك باید ازآنها کسب اطلاع نمودکه آیاچهره های بیگانه رادیده اند . مثلا کـدام نماینده کدام آدم بی سرپناه یادست فـروش دوره گردیاگدا؟ وما میخواهم اطلاعاتی درباره ایلدرج هم جمع آوری کنیم من مایلم بدانـم اندوهی اوحقیقت دارد .طوریکه خودش جلوه میدهد .» وقتی آن دوبه آشپزخانه برگشتند، دیدندکه روی جسد راباچادری پوشیده بودند جینی گزارش داد: انگشتر از دواج وحلقهٔ نامزدی را از انگشتان جسدبیرون کرده اند. غیر از آن کدام علامه ونشانه مخصوص غیر از آثار زخم کهوجودداشت بمشاهده نرسید.

ـ «دخترجان وقتی جسد رامعاینه کـردی آیا کدام حدسی یا تصور زنانه نزدت قایم نشد ؟ آیاچیزجالبی بنظرت نرسید .»

ـ «منظورت اینست که من درباره حقایق اظهارشده ازطرف آقای ایلدرج شك وتردید دارم . هوم مشکل است که گفته آید. بهر حال داستان اوزیادهم قابل تردید نیست و

کپتان دستهارا درجیب هافرو برده به اتاق کوچك خواب رفت . یك نفرازگروه کشافان که عکسبرداری راهم انجام داده بود، دوباره جعبه پودر مخصوص وگردگیررا آماده ساخت اوسرشرا شور داده اظهارنمود:

ـ «حتی یك لکه چربی هم دیده نمی شود وهیچکدام چاپ واضح هم موجود نیست صرف نیمی ازنشان یك انگشت شصت به روی میز کنارچپرکت بدست آمده که غالبا نشان انگشت مقتول خواهد بود .»

متعاقبا دنیس آقای ایلدرج رابه اتاق خواب آوردتا معلوم کند که چه واقع شده است . او دریك روك میزوبین دستکول خانمش به جستجو پرداخت پول داخل دستکول مفقودشده همچنان صندوقچه زیورات خانم به سرقت رفته بود .

دنیس پرسید: «شمازیورات خانم تـانرا بیمه کرده بودید ؟» این یك سوال همیشگی پولیس بود .

ایلدرج جواب نفی داد: «اصلاارزش بیمه کردن رانداشت .»

«پیرمرد» باانگشت به کتابچه یاد داشـت پهلوی تیلفون اشاره کرد. بالای کتابچـه نوشته شده بو د :« ا جتماع همکاران روز سه شنبه ساعت ٤.»

ایلدرج غم غم کرد: «خط مایا است آنهاقاعدهٔ به روزدوشنبه مقابل کلیسا بهم میدیدند .»

ـ« شاید وقت ملاقاتهاتغییرکرده است ؟»

ـ «شمااطلاع داریدکه چه وقت ممکنست بخانم شماتیلفون شده باشد ؟»

ـ وقتی به اتاق خواب آمدم کوچکترین حدسی نزدمن قایم نشد یقین داشته باشید که متوجه هیچ چیز نشدم .»

ـ شاید میدانید که تیلفون رسید «به او درچه باره بوده ؟»

«ناتمام»

بقیه صفحه ۳۳

درباره نویسنده...

منتشر کرد وتقریبا همه این قصه ها قصه های جنگی بودکه ازآن جمله قصه «نزدیـك سرحد» رانام برده میتوانیم .

ك ایلینا نویسنده ومترجم شوروی کـه تمام قصه های یوفکوف راازبلغاری بروسـی ترجمه کرده است درمقدمه یکی ازقصه هایش که در ۱۹۵۷ منتشر شد چنین می نویسد : «یوفکوف بدلخواه خودراهی درادبیات قدیم

بلغاری بازکرده زیاد تراز زندگی روستائیان صحبت نموده است ، اوخصوصیات ومحرومیت های این طبقه رااستادانه تشریح کرده وچنین بنظرمیرسد که اونو یسنده رقیق القلب وبا احساس است که نتوانسته ازآن مردم خودرا جدافکر کند .

یك منقد پولیندی بنام یانینا پریگر کـه اوهم آثار یوفکوف رابه زبان خودش ترجمـه نموده چنین اظهار نظرمیکند : «درین قصه ها که نویسنده عشق شدیدی نسبت به عنعنا ت مردم ابراز میدارد، دوچیز دیگر قابل تشخیص است وآن هومانیزم پراز پرابلم است ونوشته ساده ازنظرادبیات . خودیوفکوف درمباحثه اش باپروفیسورکازا نجیف میگوید : زبان ادبی که ماازآن استفاده میکنیم بیشتراز منطق احساس تابع منطق قواعد گرامریست .»

بهرحال نوشته های یوفکوف پراز لطـف وشیرینی است، اوآثار تولستوی تورگنیف چخیوف ونویسندگـان بلغار ی ایوان وازوف واپلین را مطالعه نموده طبعا از آنها متاثر گردیده است . یوفکوف گاهگاهی شعر هـم میگفت، بادیدن وضع رقت انگیزمردم، ظلم و ستم حکام مغرور، طبع حساسش بشور آمده باسرودن اشعاری قلب حساس خودرا راحت می بخشید . همچنان از نقاشی سرشته داشت وگاهگاهی به ترسیم مناظرزیبا می پرداخت.

بقیه صفحه ۳۸

آهنگ شباویز

عجبا : بین این حیاتی که با این جوان در منزم مجلل والدین او در شهر قـاهره میگذ اریم وآن حیاتی که باخدیجه دریکی ازشهر های دور افتاده مملکت میگذشتاندم شباهت عجیبی احسا س مینما یم. رابطه من بااین جوان بسرحد پاکی و صمیمیت رابطه ام با خدیجه رسیده است. مگر من فقط برای این بوجود آمده ام که همیشه مانند دوستان حیات بسر ببر م ؟

اما دوستیی که بین این آقای مستطیع آسوده حال و این خادم مصیبت دیـده رشد وانکشاف میکند ، بسی شگفت انگیز است.

آیا خود را فریب مید هم یا صادقانـه بر خورد مینما یم ؟ آیا حقیقت را میگویم یا اینکه روی آن پرده می افگنم؟ ..بازندگی نوین کاملا انس گـر فتـه ام و قـلبم از اطمینان مـا لا مـال است . روان معـذب وخسته ام که سخت نیاز مند راحت بود، احساس آرامش میکند هفته ها و ماهـها گذشت و من واو در شهر قاهره هم نزدیك بهم و هم دور از هم بسر بردیم. کم کم چنین می اند یشیدم که این مصالحه بین من واو طول میـکشد و بیش از انـدازهٔ لازم ادامه می یابد . این وسوسه در اغماق قلبم پدید آمده بود که مبادا اینهمه خجلت ووقار جوان ، نوعی اعراض و خـو یشتن داری باشد ، بنا برآن علاقهٔ شدیدی بکشمکش وخصومت پیشین احساس مینمو دم ، ولی بشدت از اعتراف به آن و ظهور آن ممانعت بعمل مـی آورد م و خـویشتن را مـورد سرزنش قرار میدادم . بدون تردید اونیز درقلب خود به چنین احسا ساتی برخور ده اما خویشتن را سر زنش کرده بود.

این بار سنگین روزتاروز هم بدوش او وهم بدوش من سنگینی میکرد . کرکتر او پس ازآمدن بقاهره کاملا دگر گون گردیده بود. صبـح وقت بکار میرفت و همینکه از کار فراغت می یافت مستقیما بخانه برمیگشت و تافردا صبح از منزل خارج نمیـگر دیـد. اساسا جوانان همانند او برای این بخانه می آیند که لحظه ای بعد ازآن بیرون روند، خانه برای آنا ن حیثیت هوتلی را داردکه بخاطر صرف غذا وگذراندن او آخـر شب بـدان پناه میبر ند .

در قاهـره وسایـل عیش ونوشی کـه جوانان را می فریبد و من قبل ازآنکه بقاهره قدم گذارم راجع به آنها بسیار شنیده ام، خیلی زیاد است . پس چرا این وسایل اغوا وفریب دامنگیر این جوان نمیشود؟

«ناتمام»

ژوندون

بقیه صفحه ۹

شاعری ازدیار فرخی

این شاعر ضمن گفتگو یش اظهار نمودکه جمهوریت جوان امید واری فراوانی دردل فرد فرد باشند گان افغا نستان بخصوص طبقات محروم وتحت فشار ایجادنموده است.

صبح سعادت دمید ظلمت و ذلت گذشت
مملکت آزاد شد رو ز فلا کت گذ شت
بند اسار ت شکست کینه و غفلت گذشت
مرهم کا فی ر سید درد خجالت گذ شت
صبح سعادت دمیدظلمت و ذلت گذشت

درد خجا لت گذشت رحمت وصحت رسید
ظلم وستم د و ر شد عدل و عدالت رسید
بغض و عداوت و کین دور شد ور خت بست
نغمهٔ داؤد شد عشق و محبت ر سید
صبح سعادت دمیدظلمت و ذلت گذشت

عشق و محبت رسید تفرقه نابودشد
خاك وخس این وطن سبز شد و عود شد
بیر ق جمهور یت آب شفا لطف کرد
روح همه مرد گان زند ه و خشنو د شد
صبح سعادت دمیدظلمت و ذلت گذشت

زنده و خو شنود شد زندگی ازسرگرفت
نشوونموی بزار سبز شد و بر گرفت
غیر ت ار دو چنین بند اسارت برید
شکرخدا را و طن رو نق بهتر گر فت
صبح سعادت دمیدظلمت و ذلت گذشت

بقیه صفحه ۲۳

استاد سلیم سرمست..

من درموسیقی است واین هامورد تائید تمام هنر مندان ماموردتائید تمام مردم افغانستان مورد تائید حلقه های هنری فرهنگی ایران، موردتائیدحلقه‌های هنری وکلتوری جمهوریت های آسیای مرکزی اتحادشوروی وآهنگسازان آنها. وتمام‌کسانیکه بدنیای موسیقی خاورمیانه علاقه مند هستند واقع گردید.

این شك وتردید شمادراصالت آن قصهٔ ملانصرالدین وناف زمین رابخاطر مجسم‌میسازد چون‌شمااز ابراز دلایل‌علمی عاجزهستید.ورنه درهرمحکمه هنری که دلایل خودرا ارائه می نمودید ازاصالت آنهادفاع‌کرده میتوانستم.

شمابایك طرز تفکر انتقادی آنهمه آهنگ های زیبای فو لکلور راکه از رادیوپخش گردیده نادیده وناشنیده گرفته تنها انگشت انتقاد بالای‌آهنگ نولك مرغ مه للوگذاشته‌اید شمادرمورد آهنگ اشاره نموده تان معلومات ندارید که آنرادرزمرهٔ آهنگ های آرمونیزه شده فولکلورشماریده وبه آن تاخته‌اید.

آقای محترم آهنگ فوق یك داستان واقعی فولکلوراست که درده بالی کوهستان بوقوع پیوسته وشاعر محلی به شیوهٔ محلی آنرا ترتیب وفعلاهم درمراسم خاص به شیوهٔ خاص خانواده های محل آنرامی سرایند واسباب خو شی مهمانان شانرا فراهم میسازند. آهنگ مذکور راآنهائیکه باتمثیل آن باراول ازرادیو شنیدند. تحسین کردند و آفرین گفتند شماآنرا مورد انتقاد قرار داده اید.

وازاینکه این پروژه یکی‌ازآرزوهای دیرین تمام مردم افغانستان بود تاموسیقی اصیل افغانی ترویج یابد وماکه این عمل دشواردا آغاز وتقدیر وتشویق مردم هنردوست و تشنه‌گان موسیقی اصیل سبب جرئت بیشتر مادر انجام این عمل گردید. خلاف توقع‌ماو نظریات عمومی طرف تنقید شما واقع شدیم وبه عقیدهٔ شما هنگامی اجرای این عمل مقدور بود که موسیقی دان های ورزیده‌وانشمندان این عمل دشوار را آغاز میکردند.

آقای ظاهرهویدا ! ملاحظه کنید که این حمله شما چقدرظالمانه است ماکه‌یك‌عمرادد کنفرانس موسیقی دایر واثبات لیاقت نمودیم. وشماحتی بدانش ماهم درمورد فن موسیقی شك دارید وحق مسلم مارادرمورد آرمونی کردن آهنگهای میهن ماازماسلب میدارید. خیربهرصورت به عقیدهٔ شمامادرحال بیدانشی تاجای‌که دانش ناچیز ماجازه میدادومارا در آغاز وانجام این عمل دشوار رهنمایی کرد مابادرنظرداشت حفظ اصالت‌ملی آهنگ های فولکلورافغانی سعی مقدور رابخرچ داده نگذاشتیم آهنگهای مردم افغانستان دستخوش حوادث گردد وآنها راجمع آوری ومطابق به خواسته های عصروزمان آرمونیزه . ثبت وبه سمع شنوندگان رادیو افغانستان رسانیده تقدیم آرشیف نمودیم ودراین راه رهنمایی و مساعی دا کتر عبد اللطیف جلالی رئیس سابق رادیو افغانستان وتشویق مردم هنردوست خودرا اسباب موفقیت خود میدانم وشماآقای هویدا که عمل نیك وملی مارا یك عمل نادرست وانمود کرده این صلاحیت را بمانداده اید این عقیدهٔ نادرست شما را به چه تعبیرکنیم ؟

مااین ادعاراانداریم که تابروز قیامت آهنگ ساخته ماهورد قبول وتعمیل باشد . بلکه آهنگهای فولکلور که ازغنای فرهنگ وثقافت مردم است مطابق به خواسته های زمان فرق می‌کند وهرآهنگساز مطابق به مساعدت وقت بادرنظرداشت حفظ اصالت آن بالایش آرمونی می گذارد .

باید متذکرشد آهنگ هائیراکه من به آن آرمونی گذاشته ام بسیار دقیق کار شده‌که هیچگونه **تنقید فنی حتی درپیشرفته** ترین مملکت جهان به آنها واردشده نمی تواند چه رسد به تنقیدکسی‌که اصلاازعلم موسیقی بهرهٔ نداشته باشد . ازتزلزل در طرز تفکر آقای هویدا درمصاحبه های ایشان چنین نتیجه‌گیری میشود که ایشان درمورد آهنگ های فولکلور یك عقدهٔ شخصی دارند که در هرمصاحبه خودنظریات ناوارد ودور ازحقیقت راابراز می دارند درخاتمه خواهشمند است تادربارهٔ چیزیکه خارج چوکات صلاحیت تان است ابراز نظر نکنید . باحترام

طفل وجدا شدن از شیر

که غذای غیر مایع خود را صرف می کند بو تل شیر خود را می پالد، وقتی نو بت شیر بو تل فرا می‌رسد مشتاقانه آنرا دیده و بایك حمله آنرا از دستم می گیرد وو قتی سیر آنرا می خورد زمزمه می‌نما ید و تا آخرین قطره آنرا صرف می نماید.

ولی در مورد شیری پیا له بسیار مشکوك بوده و حتی بعضی او قات حتی به آن تما س نمی نما ید وبعضا یك یا دو شب (جرعه) از پیا له‌شیر خورده و بعد با بی حو صلگی آنرا از پیش خود دور می‌کند.

بقیه صفحه ٤٤

کباب شامی

گوشت، پیاز، دنبه و گشنیز ما شین شده را باهیل،گلاب، نمك و مرچ سیاه مخلوط کرده به شکل کو فته های پهن در آو رید و دربین دو خورد رو غن سرخ کنید بعدکباب ها را از بین روغن خارج ساخته و پیاز حلقه شده را اندکی در رو غن سرخ کنید و کبا بها را دو باره‌در آن بچینید.

آب بادنجان رومی یا(رب) با شور بای یخنی بالای کباب اضا فه کنید. با نجان رو می با قیما نده را تکه‌تکه کرده بر روی آن بچینید و بالایش برگ گشنیز بپا شید و بگذارید که در آتش نرم و پخته شود و آب آن تقلیل یابد. امانباید آب آن کا ملا خشك گردد.

کچا لو ها را طو ر یکه میخواهید ریزه کنید ودر روغن سرخ‌نما ئید. وقتی که کباب شامی آماده شد ، در ظرف بکشید واطراف آنرا با کچا لوی سرخ کرده و برگ گشنیز زینت هید و بالای میز نان بگذا رید و بصورت سالن صرف کنید.

بقیه صفحه ۱۵

ورزشکاران لیسه عالی حبیبیه

های مردم نیزتماس میکنند زیرا تاامروز ورزش درنزد مردم حیثیت جرنگانه اطفال را دارد وورزشکار نه تنها کدام حیثیت رادارا نمیباشد مورد توهین نیزقرار میگیرند پس ما ازورزشکاران خویش چه‌توقعی‌داشته باشیم.؟

اگر ازین همه بگذریم مشکلات دیگری نیز دامنگیر همه ورزشکاران مخصوصا ورزشکاران معارف است آنهم عدم موجودیت وقت کافی درحالیکه یك ورزشکار وسایل رادردسترس خویش ندارد مثلا نمیتواند دروقت معینه به تمرین ادامه دهد ازطرف دیگر نسبت نبودن ستدیوم وجمنازیوم وقت بسیار کمی برای تمرین به ورزشکاران باقی می ماند. مثلااگر محاسبه شود. درظرف ۱۲ماه دریك سال تنها دوماه برای تمرین مساعد است زیرا بارندگی دراخیرماه ثور توقف کرده ودراخیر میزان باز هم آغاز میبا بدواگر امتحانات رامدنظر نگیریم چهارماه واگر مدنظرگیریم دو ماه برای مشق وتمرین باقی میماند درحالیکه یك ورزشکار اگر یك هفته تمرین خود را توقف دهد نمیتواند حاکمیت خودرا بالای ورزش مورد نظرخویش حفظ نماید.

درحالیکه در لیسه های مرکز تمرین شکل فوق رادارا است تورنمنت هانیزازبین‌رفته‌که خودزمینه عقب افتادن ورزش رامساعدمیسازد. علت عمدهٔ دیگر همانا موضوع تشویق وتفکر ادارات مکاتب وحتی شاگردان معارف است که آرزودارند بااین هم باید حتما برد نصیب شوددرحالیکه نزد اشخاص حق‌بین‌بردوباخت کدام ارزش نداشته وبازی خوب باارزش میباشد.

درمسابقات که برگزار شده اکثرا به‌اثبات رسیده که بعدازچند مسابقه یك تیم درخشش خودرابرخ همه کشیده وثابت ساخته که اگر همچو تمرینات ادامه پیداکند بهترین تیم در مقابل تیم های خارج عرض اندام خواهد کرد.

درحالیکه گفتا ر رفقای لیسه حبیبیه خیلی زیاد بود ماشمه ازآن راخدمت خوانندگان محترم تقدیم داشته ومتباقی آنرا در موقع معرفی هرتیم آن تشریح خواهیم نمود.

دراخیر صحبت باورزشکاران لیسه حبیبیه موقع میسرشد تااز درد‌معلمین سپورت لیسه مذکور نیز جویاشوم یکتن ازمعلمین بناغلی عمر گل چنین اظهار داشت : ازمدت چند سالی است به حیث معلم ورزش ایفای وظیفه میکنم این سوال خلق شده که آیامن معلم هستم ویاتحویلدار زیراتنها وظیفه خودرا تا امروز این دانسته‌ام که لباس، توپ، بوت و غیره رانگهداری کرده وآنرا به شاگردان داده واپس آنراتسلیم شوم درحالیکه وظیفه معلمین ورزش فهماندن ودرس دادن ورزش به طلاب وهم ملتفت سا ختن ورزشکاران به نواقص شان است نه تحویلداری بناغلی عمر گل درحالیکه دیده میشد ازین ناحیه خیلی رنج میبرد روبه طرف شاگردان کرده واظهارداشت که تقریباعدهٔ زیاد شاگردان درحالکیه میدانند پطلون ، کرمچ وغیره سامان ولوازم ورزشی درجمع من قیداست بدون کدام اعتناآنرا حیف میل نموده وآنرا به نوکران خویش میدادند ودرموقع پرسش میگفتند که معلم صاحب خجالت میکشم که آنرا بدست گرفته ازخانه بیاورم درحالیکه همه ورزشکاران نزد من محترم هستند این گله دوستانه رااز ایشان کرده آرزومیکنم مسؤولیت خودرااهمه جوانان ازهمین حالاولودرموارد بسیار کوچك هم‌باشد درك نمایند.

دراخیر بازهم مدیرلیسه درمجلس ماحاضر شده واحساسات خویش رادر مقابل همه متعلمین لیسه اظهارداشته گفت: ازاینکه رضائیت کامل ازهمه شاگردان خویش دارم خیلی افتخار میکنم زیراازیك طرف بی‌نظمی های گذشته فراموش شاگردان شده وازجانب دیگر سویه درسی شاگردان روبه ارتقا رفته وازجانب دیگر علاقمندی خویش رابه ورزش نشان میدهند که این همه مایه امید واری مابه آینده روشن متعلمین این لیسه میباشد.

بقیه صفحه ٤٤

از پوست صورت تان

و قبل از خروج از خانه یك و ر قه نازك کریم محا فظه روی صو ت‌تان بما لید. تا آفتاب مستقیمابه‌پوست نتابد، و هر روز صورت تانراصابو نزنید چون هوای خشك و صا بون هردو باعث میشوند که پو ست رطوبت خود را از دست داده خشك وچین خوردگی پیدا کنند برای پاك کردن پو ست از کریم پاك کن استفاده کنید مخصو صا شبب قبل از خواب باید حتما پو ست پا ك شود.

او لین نا را حتی که لب ها دچار آن میشوند خشکی و ترك خوردگی است. به محض احساس تر ك خوردگی، لب ها یتانرا روز دویاسه بار چرب نموده وهمچنان بدون لب سرین از خانه خارج نشو یدکوشش کنید که لب سرین را از جنس‌چرب انتخاب و استعمال کنید .

«کبراوردك»

ازدنیا هرشخص

بدیدنش ر فتم. پیش از کشته شدنش هنگام پاك کردن تفنگ بود اوبمن گفت: او خودش نمیدا ندکه چرا از یك چنین قا ر ه فوق العا ده زیبا اینقدر مدت به دور مانده است ماباهم بصورت عادی به شکار می رفتیم اما شکار های فوق العا د ه نمی بود.»

پاتریك شکار را بحیث یك علاقهٔ شدید پدر ش مینگر د وازان چشم پوشیده است. اما یك وجه مشترك باپدر نو یسنده اش دا رد و آن اینست که او هم می گو ید: ازدنیا ومصا حبت مردم جهان هر شخصی میتواند به قدر کفا یت بر خوردار شود. سپس باید کاری کند که‌به‌آن دلچسپی دارد و آ نگاه بگو ید: «دیگران را نیز با ید مو قع داد تا به این دنیا فکر کنند.»

بقیه صفحه ٤٨

درددل جوانان

بمن نامزد کردند و بدون اطلاع من‌مراسم شرینی خوری‌خپو چپ‌صورت گرفته بود من به این وصلت وناوناجوانمردی‌هرگز راضی نیستم‌زیرا این بکلی یك ظلم است وکسی هم‌که حسس و عاطفه و مروت ندارد به‌اصطلاح انسان نیست .

هر چند در مراسم نامزدی وشرینی‌خوری وارائه‌چند عیدی مخفی‌وتطبیق رسم و رواج های کهنه و بیش بامنضرر * ایم اما چون عروسی افتاده بالغ از چهل وبنج هزارافغانی‌متضرر شده ایم اما چون عروسی وپیوندبه‌میل دل من‌نیست لذا ازهمه‌منصرف شده دو باره در مورد اخذ شیرینی دختر دیگرتهیه لباس وغیره‌تبادل افکار نمودیم راه حلی وجود نداشت زیرا خواهرش بدون اینکه‌مرا دیده باشد وبامن شدیداً مخالف است چندی نگذشته بود که خبر خوش قانون ازدواج را شنیدم چراغ امید دو باره در قلبم درخشیدن‌گرفت‌به شنیدن این مژده پرارزش فکر میکردم که همه خار های موانع از‌سر را هم بر داشته خواهد شد متاسفانه در دنبال خبر دیگری‌شنیدم که هیچگاه باورم نمی آمد وحتی‌فکر هم نمیکردم اما در نامهٔ آخرین که از او دریافتم جملات متن پار گراف که بیانگر احساسات در هم کوبیده‌شده او است نگاشته (ای خوش آن روز که عهدی میان من و تو نبود)خواندن این جمله کوتاه مرا بسیار ناراحت ساخت و ضمنا علاوه نموده بود امروز فامیلم میخواهند مرابه کسی دیگر بدهند و من مرگ رابه این وصلت میدهم .

فکر کردم چراغ سعادت ام شکسته و آرزو هایم یکسان در دل خاك قرار گرفته زیرا میخواهند محبوب ام را به شخصی دیگری که او رضائیت ندارد بدهند وبابفروشند بس اگر زندگی‌اینست مرگ چیست وکدام است و چه وقت به سراغ انسان می آید .

باهمه متضرر شدن ها وبخشودن آشیا وامتعهٔ که آنها به هزار ها عنوان از ما گرفته بودند . خواستیم بانها تبادل نظر نموده در صورت رضائیت به تهیه لباس وغیره ضروریات عروسی اقدام نمائیم ولی آنها لجو جانه دست رد بر سینه‌ما نهادند .

چون او تحمل این همه رنج‌وعذاب رانداشت و ندارد روزی او را به حالتی دیدم که حتی هیچ نشناختمش که این حادثه خیلی ها برایم‌تحمل ناپذیر بود .

چون بهار عمر من روبه خزان‌است وبین مرگ و زندگی ام طوریکه تصمیم گرفته ام فاصله کمی مانده لذا در آخرین رمق خواهشمندم به این سر گردان بین مرگ وزندگی کمك ورهنمایی نما ئید .

نویسنده : ل .

بقیه صفحه ١٣

خارندویان ترافیک

که اگر چه این رهنمایی ها تا اندازه در بهتر شدن وضع ترافیك موثر است ولی اگر همه مردم بصورت درست از قوانین ترافیك با خبر شوند خیلی موثر خواهد بود روی همین منظور خارندویان ترافیك تجویز گرفته اند تا بعد ازین در مکاتب ابتدایی کنفرانسی های درین مورد دایر نموده و اطفال را از کودکی با قوانین ترافیك آشنا ساخته مخصوصا از عواقیب وخیم سهل انگاری در جاده ها برای‌آنها چیز ها گفته و در مورد اینکه اطفال چه وقت و از کجا باید جاده های بزرگ را عبور کنند و هم موقعیکه به سرویس بالا یا از سرویس پایان میشوند و هم موقعیکه از یك ایستگاه تا ایستگاه دیگر میروند و یا از خانه تا مکتب باید چه چیزها را مد‌نظر گیرند و هم چراغ های ترافیك و دهلیز های پیاده رو ها را به آنها فهماند و گفته خواهد شد که چه چیز ها را مدنظر گیرند همچنان از طرف این گروپ در صورت امکان علامات ترافیکی نقشه و چاپ و بعد از آن برای شاگردان معارف توزیع خواهد شد که در موقع گشت و گذار آنرا مدنظر گیرند .

امیدوار هیستم این خدمات ناچیز ما در راه بهتر شدن وضع ترافیك نه تنها در شهر کابل بلکه در سر اسر کشور بهتر شده واز این‌ناحیه همه مشکلاتی که در سابق موجود بود و فعلاهم موجود داشت رو به کاهش گذاشته و بالا خره بکلی از بین بروند .

بقیه صفحه ۱۱

نابینای روشن دلی...

آخرین پرسشم از بناغلی ندرت این بود که آیا با شنیدن اعلامیهٔ جان بخش جمهوریت از طریق امواج رادیو چه احساسی بشما دست داد؟

در همین جا بود که کمی در چهره اش علایم تاثر نمودار شد و گفت: فقط در زندگی یکبار متاثر مایوس شده ام و آن وقتی بود که اعلامیهٔ جمهوریت را از رادیو

ز دوش مردم نجیب افغانستان بر داشته شد و مردم ما بعد از قرن ها و سالها دارای حقوق مساوی در کشور خود شدند.

اعلام جمهوریت بر ای من یک خصوصیت دیگری نیز داشت و آن این بود که در رژیم گذشته در پهلوی هزاران موانع و مشکلاتی که برای تمام مردم این سرزمین خلق می شد طبقهٔ نابینا بیشتر باین موانع و مشکلات



ساعات فراغت را به شنیدن موسیقی ومطالعه میگذرانم

شنیدم وافسوس نمودم که کاش چشم می داشتم و صحنهٔ فدا کاری وجانبازی جوانان غیور ار دورا تماشا هده می کردم.

وی گفت: «اعلام جمهوریت یک اعلامیه جان بخشی بود و با شنیدن آن احساس کردم که یک بار گرانی

دست و گریبان بودند. زیرا این طبقه عاطل ترین و بیکاره ترین طبقهٔ اجتماع را تشکیل می دادند وهمیشه بار دوش جامعه بودند وهمین امر باعث می شد که جامعه نسبت به آنها نظر خوبی نداشته باشد.

وی علاوه نمود: از مصارف پروری رژیم سابقه هم یکی این بود که موسسه نابینایان را که ملجاء امید و آرزو های طبقه نابینای کشور بود از بین بردند واستدلال آنها این بود که برای بینایان کار تهیه شده نمیتوانند چه رسد به نابینایان طوریکه همهٔ مردم آرزو های زیادی در رژیم جمهوری جوان خود دارند طبقهٔ نابینایان آرزو مندی بیشتر دارند تا در سایهٔ رژیم دلخواه شان زمینه هرگونه پیشرفت و ارتقاء برای شان میسر گردد. و طوری که در سایر کشور ها هرگونه وسایل برای این طبقه تهیه گردیده در کشور ما نیز توجه خاصی باین طبقه بعمل آید. تا استعداد ها از بین رفته دوباره احیاء شده ومصدرکار وخدمتی بکشور خویش گردند.

اصلاح سرو ریش

بقیه صفحه ۲۳

مشتری کم نیست. قیمت اصلاح یک سر دونیم شلنگ (۲۲- افغانی) میباشد. کودکان نصف قیمت را می پردازند. اما در دوکان سلمانی باید بیشتر پرداخت.

بحال خودش در آمد یک سلمانی سربازار می تواند یک خانواده‌را از گرسنگی نجات دهد. در آمد پنج اصلاح سر و ده اصلاح ریش پولیست که در روز های نیک‌نصیب یک دلاک می شود و آن درست‌در روزهای‌که مامورین ومستخدمین معاشات شانرا می گیرند، میسر می باشد. اما بصورت اوسط درآمد روزانه سلمانی های سربازار بالغ بر چهار مارک یعنی هشتادتانود افغانی‌میباشد. بعضی از سلمانیها شکایت دارند که حتی از همین در آمد قلیل هم مجبورند، «چای پولی» به پولیسان هم بپردازند، زیرا این پولیسان مؤظف آنها را تهدید وتعقیب میکنند. در برابر محکمه آن سلمانی ها یی که بدون

داشتن جواز کارمی کنند، صدشلنگ (تقریبا ۹۰۰- فغانی) جریمه می شدند.

وقتی مقامات مربوط نیارو والی برای جمع کردن وممانعت‌از فعالیت سلمانی ها به روی با زاربا جدیت وارد عمل شدند، سلمانی هاتوسط یک نماینده شان به جیمو کنیاتا رئیس دولت شکایت بردند و معین وزارت زراعت کینیاکه به‌نمایندگی این گروه ازیک ناحیهٔ شهر تعیین شده بود، توانست موافقت نظر رئیس دولت راجلب کند. امابعدا دختر جمو کنیا تا که سمت‌ښاروال شهر نایرو بی را دارد، پدرش را وادار ساخت تاگلیم کار وباردلاکان سربازار جمع شود.

اکنون سلمانی های سر با زار توافق کرده اند ومی گویند اگر اجازهٔ فعالیت برای آنها داده نشود، آنها جز گدایی و دزدی چارهٔ نخواهند داشت.

اظهار امتنان



بدینوسیله از ښاغلی سیددوست متخصص تخنیکی ار توپیدی وزیر اکبر خان روغتون که در قسمت معالجه وتداوی‌بای اینجانب‌صمیمانه انجام وظیفه کرده‌اند قلبا تشکر نموده موفقیت بیشتر شان‌را در راه خدمت بمردم آرزو مینمایم

نفیسه‌شاکر معلمه‌مکتب‌نصری بلخی

بقیه صفحه ۴۸

چگونه میتوانیم..

یك خصوصیت انسان اینست که هر چیزی را که پیشتر بخواهند بهمان پیمانه به آن طوری می نگرد که هوس آن چنان بودنش را دارد این حالت را در روانشناسی تفکر از روی هوس‌و خوش‌بینی میگویند.

مثلا ما بعضا به آرزوی اینکه فی المثل دو ماه بعد فلان مقدار پول داشته باشیم از یك دوست خود آن مقدار را حالا بقرض طلب کر ده وعده میگذاریم که‌بعداز دو ماه‌آنرا دوباره می پر دازیم . بر علاوه این بسا امور دیگری‌در زندگی ماوجود دارد که باساس همینگونه طرزتفکر ناجرا وناقص باقی میماند وانگاه‌که وقتش فرا میرسد ، جز اینکه بگوئیم (یکاش اینطور یا آنطور میکردیم) دیگر چاره سراغ نخواهد شد . چنانکه بعضی از شاگردان با این تفکر خوش بینانه ، که درس‌یکسال را میتوانند در واپسین روز های سال تعلیمی برای گذشتا ندن امتحان امادگی بگیرند در جریان سال به فعالیت کمتر درسی می پردازند و آنوقت می بینند که به خطارفته اند یا بعضی از والدین با وجود ملاحظه خطا های مکرر پسر خویش باز هم میگویند (بچهٔ خوبی است) بهرحال اینگونه طرز تفکر کاملا غیر واقعی بوده وحقایق امر از نظر پوشیده می ماند و شخص برای کشف آن هیچگونه مساعی یی بخرج نمید هد.

در ینگونه طرز تفکر فقط هوس‌و خوشبینی بحیث نتیجه تلقی شده‌و چنان احساس میشود که آنچه فکر میشود صحیح ومعقول است .

یك عامل‌داخلی دیگر که‌فکر کردن وتصمیم را متاثر میسازد تفکر دفاعی میباشد ، بااینصورت که هر کدام ما آرزو داریم و حتی احتیاج داریم که درباره خودنظرخوب داشته‌باشیم وهم دیگران در فکر واندیشه ما باشند و زمانیکه احتیاج ، عمل‌فکر کردن را طوری تحت الشعاع قرار بدهد که ،حقایق از نظر پوشیده بمانند ، اینگونه فکر کردن را دفاعی میگویند . مثالهای اینگونه فکر کردن هم زیاد است مثلا زمانی راکه باید ما مصروف یك فعالیت باشیم در خواندن یك ناول ویا نوشیدن چای بااین استدلال که (به آن احتیاج داریم) بمصرف برسانیم و بایـــن صورت خود را به تنبلی سوق دیدهیم و از جانب دیگر کار اصلی ناتمام بجا می ماند . استدلال وعیب جویی در دیگران وچشم پو شی از عیوب ونارسایی خود از اشکال‌دیگر تفکر دفاعی بحساب میرود . وقتی شخص همه محاسن مردم دیگر را نادیده گرفته ادعا کند که او مثلا سخاوتمند ترین مردمحله میباشداین شخص در ینگونه طرز تفکر به‌پیش رفته است‌که‌غیر ازخود وخوشبختی خود درباره دیگران مفکوره هم‌ندارد.

بر علاوه عوامل گفته شده وضع روحی انسان خصوصا موجود یت هیجانات و عواطف درعطیه‌فکر کردن تاثیر زیادی وارد میکند چنانکه اگر انسان درحالت مایوسی بسر ببرد یا اینکه مغموم، افسرده ویا مریض باشد در ینحالت همه تفکر بدوریك احساس عدم اعتماد واطمینان دور میزند و حتی انسان خود را ازانجام کار های عادی و روز مره عاجز می پندارد حالانکه درحالات دیگر اینگونه حس عدم اعتماد بصورت قطع وجود ندارد و بهمین صورت در هنگـام خشم انسان جز به ضرر رسانیدن بدیگر چیزی فکر کرده نمیتواند و وقتی احساس ترس‌دست‌دهد انسان جز راه گریز چیز دیگری را دیـده نمیتواند در حالیکه راهاو چاره‌هـا بسیار زیاد میباشد .

یك عامل مهم دیگر که فکر کردن و تصمیم گیری انسانرا تحت تاثیر می آورد همانا مو جودیت مفکو ره های قبلا درك شده است انسان‌وقتی به سن جوانی میرسد مفکوره ها و نظریات متعددی درباره امورمختلفه دارد که بعضی از آنها شاید نادرست ومحتاج به تحقیق بیشتر باشد اما برخی جوانان تحت‌تاثیر همان‌مفکوره بدون اینکه صحت و سقم آنرا بـه طور قطع معلوم نمایند در بـاره موضوعات قضاوتهای میکنندکه اکثرا انسان را به گرفتن تصمیم غلـط میکشاند . بعضی از جوانان عادت دارند که در گرفتن تصمیم بدون‌آنکه معلومات خود را در باره مـوضوع کامل سازند وخود را خوب اگـاه گردانند فکری میکنند و تصمیماتی اخذ میدارند . جوانان طوریکه‌نباید همه چیز را به نظر شك و تردید بنگرند ، بهمین صورت آنان نباید آنقدر خوش باور هم باشند کنجکاوی و تکمیل معلومات از خصوصیت های خوب یك انسان عاقل و رسیـــده است ممکن است خوش باوری بسیار زیاد بعضا بر علاوه آنکه مضر ثابت میشود انسان را خجل هم سازد .

پس باین حساب باید پیوسته در وقت فکر کردن و تصمیم گرفتن‌همه این عوامل و انگیزه ها را در نظر داشت وباید همیشه وقت فکر کردن ز بصورت درست انتخاب کرد چه ممکن است یك اشتباه کوچك دراین مورد نتایج و خیمی را ببار آورد .

بقیه صفحه ۴۹

قهرمانان سیاه هنوز . . .

امروز شعار مبارزه سیاه پوستان د گر اینست که میگفتند (سیاه مقبول است) رژیسورفیلم (شافت) گاردن پارك حتی میخواهد فراموش کندکه‌روزی یك جنبش مسلم سیاه وجود داشته است .

عکاس ۶۰ ساله مجله لا یـف امریکا اظهار نظر میدارد :کسانی‌که میگفتند فیلم های سیاهان بـا یـد دارای اهداف سیا سی باشد ،فکر نا درستی داشته اند .

بدین معنی که سر نوشت مردان و زنان «افرولوك» چه شد ؟ برادران و خواهر ان مهاجم در مبارزه نژادی مانند انجیلا دیوس و نویسـنده سیاسی مثل الدریج‌کلیفر چه نتیجه ازکار شان گرفتند ؟ صدا هـای ایشان مانند شعار های گوریلا های پانتر سیاه تکرار شده اسـت ، تنها مبارزه سیاهان از طریق‌اشغال پرده سینما در یك سطح وسیـع موفقانه پیش می رود چنانچه فیلم (شافت) مورد استقبال فراوان قرار گرفته‌و تقریبا ۴۰ فیصدپول‌عاید این فلمها از جیب سیاه‌پو ستا ن پـر داخت شده است .

به این ترتیب صنعت فیلمبرداری گرم تاکنون تحت اثر (باس) های سفید پوست اداره می شود بـه سیاهان طور کلی منتقل گردد .

اما یك نطاق سیاه پوستان ناحیه هارلم نیو یارك ضربـه دگری بر سفید پوستان وارد کرد و گفت : حتی یك سال پیش هم‌امکان داشت فلمهای سیاه به روی صحنه بیاید .

در عین زمان ساکنان سیاه‌پوست ناحیه هارلم تو سـط ساز مـان (کانگرس تساوی حقوق نـژا دی) مطالبه خودرا پیش بر دند کـه ۹۰ فیصد ستاف تخنیکی فیلمهای که سیاه های تهیه می کنند باید نیگر باشند علاوتاً سناریوها را به یك انجمن سیاه پو ستان‌سپپردندتاآنها سناریو ها و آثار را مرور کـر ده نظریه بدهند .

تولید کنند گان فیلم (سوپر فلای) یك مبلغ پول از ناحیه در آمده خود به‌اکادمی فیلم سیاهـان هـار لـم پر داختند .

هدف ازین همه تلاش اینست که برای تهیه و چر خاندن فیلمـها ی سیاهپو ستان سرمایه فراهم‌سازند و به این ترتیب صنعت فلیمسازی سیاه پوستان را بوجود آورد نـد سیاهان به آیینه‌ای ضرورت دارند که در آن خود را ببینند و در آینده از طرف سفید پوستان برای آنهـا مزاحمت ایجاد نشود .

تولید کنندگان و رژیسور هـای سیاهپوست در صدد استند چنان فیلمهای تهیه کنند که عاید فراوان داشته و در نتیجه امکان مالی برای تهیه فیلمهای بیشتری فـراهـم گردد .

ران اونیل نویسنده سناریـو و تولید کننده اصلی فیلم سوپر فلای اکنون در صدد آنست تا یك فیلم دگر تهیه کند الکس‌هابی نویسنده بیو گرافی مالکم رهبر جنبش بلیك مسلم نیز باران او نیل همـکا ری دارد .

اکنون جو لیوس سنـا ر یـو نویس سیاهپوست در صددنوشتن سناریوی فیلمـی میباشد بنـام موشها همیشه خواب می بینند که روزی گر به را تنبیه کنند .

بقیه صفحه ۸

آل یاسر کیست؟

پیغمبر اسلام این وضع رقت آور شانرا دیده آنها را به ثواب بزرگ بشارت داده میگفتند . ای خاندان یاسر شما صبر کنید که موعود تان جنت است باوجود اینگونــه شکنجه و عذاب خاندان یاسر به اسلام‌شان پایدار مانده به عقیده واراده شان پــایدار مانده چه آنها مطمئن بودند که د ین اسلام دین حق است .

یاسر درین گیرو دار وفات نموده خانمش «سمیه» در اثر حربه ابو جهل جام‌شهادت نوشید ووی نخستین شهید در اسلام‌بحساب میاید. کفار قریش عذاب شانرا به عمــار شدت بخشیده به سینه اش سنگهای بزرگ را ماندند ویك استخوانش را شکستندودرآب چاه غوطه دادند که نزدیك بود غرق شود ولی این همه‌شکنجه ها کو چکترین اثری‌در ایمان‌واسلامش‌واردنکرده بعقیده‌اش‌ثابت‌ماند..

۱ ـ مبارزه عمار دراسلام

عمار دارای سر گذشت طو لانی است‌که همه آن مملو از قهر مانی وایــثار در راه اسلام محسوب میشود اینك چندی از آن طور نمونه بیان میگر دد.

۱ــ بخاطر حفظ دین دوبار هجرت نمود نخست زما نیکه پیغمبر اسلام به‌مسلمانان اجازه هجرت بحبشه دادند بخاطر اذیت‌کفار بدانجا رفت و همچنین از نخستین مهاجرین بمدینه نیز بحساب میاید .

۲ـ در آبادی مسجد رسول خدا «ص» بمدینه منوره از صمیم قلب اشتراك نموده به شانه اش دوچند دیگران خشت حمل مینمود حتی بعضی مردم گفتند که «عمار امروز خودرا خواهد کشت » پیغمبر اسلام ازین گفتار وکر دار اطلاع حاصل نموده‌ان سرو شانه عمار بدست‌مبارك بلطف‌ونوازش خاك هایش را پاك نموده .

۳ـ عمار شرف صحبت رسول خدا «ص» رادر زندگی‌بیشتر داشته از اخلاق‌عالی‌پیغمبر اسلام آموخت و بسیاری از احادیث نبوی‌را حفظ نمود .

٤ـ باپیغمبر اسلام در اکثری از غزوات چون بدر احد ، خندق و تبــوك اشتــراك ورزیده تازمان وفات رسول خدا (ص)وفادار مــاند .

«عمار درعهد خلفای راشدین»

عمار بعد از وفــات رسول خــدا (ص) همچنان باخلاص و جهاد در راه اسلام‌وفادار بوده در عهد ابوبــکر صدیق(رض) بافوج مسلمانان که علیه مسلمیه کذاب ومرتدین اسلام می‌جنگیدند سهم گرفت . همچنان در جنگ یمامه اشتــراك نموده‌کــه بعضی از اصحاب جهاد وشجاعتش را درین روز چنین حکایت میکنند که‌عمار ابن یاسر رادر روز یمامه بالای سنگی دیدیم که به آواز بــلند میگفت ای‌گروه مسلمانان من عمار بن یاسر هستم بسوی من‌بیائید، مابسوی‌آن‌مینگریستیم وچنان حمله میکردکه مانندآن دیده نشده‌بود.

حضرت عمر (رض) چون از صدق ایمان و اخلاص عمار به دین اسلام مطلع بود اورا بحیث والی کوفه تعیین نمودند .

همچنان حضرت عثمان بن عفان (رض)ویرا از میان چهل نفر اصحاب‌جهت اطلاع‌خواهشات ملت انتخاب نمود تــاوی حقایــق‌را بخلیفه بازگوید و هم‌وی از جمله آن عده اصحابی است که‌بمصر فرستاده شده اند .

هنگامیکه عمار به سن ۹۳ سالگی رسید جنگ (صفین) میان حضرت علی و حضرت معاویه (رض) درگرفت وی باوجود کلانی‌سن وکهولت درین جنگ اشتراك نموده بهرطرف جولان میکرد وجنگ جویان را به‌جنگ‌تشویق مینمود و میگفت : جنت زیر سایه اطراف نیزه است امروز روز فیصله کــننده بــوده حضرت محمد (ص) و طــرفدا رانش از حق دفاع میکنند .

وی درین جنگ آنقدر شجاعت نشان داد که جام شهادت رانوشید واین حادثه درسال ۳۷هجری بوقوع پیوست .

سیرت آل یاسر نزد مسلمانان به صبر و مجاهدت معروف بوده شدید ترین شکنجه‌و عذاب را درراه ایمان شان متحمل شدندولی عقیدهٔ شانرا حفظ نموده کوچکترین خللی‌به اراده شان وارد نگردید .

همچنان شخص یاسر به اخــلاص دین و پابندی به عقیده اش معروف بوده بمبادی‌تعالیه اسلام سخت ایستادگی دا شت تــا اینــکه پیغمبر (ص) در باره اش فر مودند بعد ازین به‌این دوتن یعنی ابوبکر و عمر اقتدا نموده‌و روش عمار را انتخاب کنید .

کذا از سیرت‌وی واضح میشودکه فامیل او خانواده بسیارناتوان بوده‌مادرش‌کنیزوپدرش مرد ضعیف بوده است باوجود آنهم موقف ومنزلت شان دراسلام بالا رفته پیغمبراسلام اورا نیکو دانسته بخود قریب ساخته بجنت مژده داد .

همچنان خلفای راشدین ویرا دوست‌داشته اعتماد کامل بــاو می‌نمودند وحتــی حضرت عمر (رض) ویرا بمرتبهٔ ولایت رسانید .این خود دلیل بر آنست‌که دین اسلام دین‌مساوات و عدالت بوده باثروت ، دارائــی ، فــامیل وامتیازی قایل نبوده ایمان و عمل صالح را اساس امتیاز و فضلیت قرار میدهد چنانچه خداوند «ج» گفته است به‌تحقیق مکرمترین و معزز ترین شما نزد خداوند پرهیزگار ترین شما است .

بقیه صفحه ۱۵

باسکتبال نسوان...

ورزشکاران نسوان ماقهرمانان خواهند شدولی درراه دایرشدن تورنمنت هامشکلاتی موجــود است‌که مسؤلان‌ورزش آنراچنین توضیح میکند: مثلاوقتی تیم های معارف میخواهد تورنمنتی

دایرکنند تیم های پوهنتون نمیتواند در آن اشتراك کنند زیرا رخصتی ده روزهٔ تابستانی تیم های معارف علاقه به دایر نمودن تورنمنت دارند ولی درین فرصت رخصتی های پوهنتون است یعنی رخصتی یکماهه پوهنتون پنج روز

بعداز ختم رخصتی معارف شروع میشود و همچنان درماه های جوزا وسرطان اگر پوهنتون دایر نماید درآن وقت امتحانات معارف جریان

داردکه وسیله عدم دایرشدن تورنمنت رابوجود می آورد ولی باید این مشکلات راورزشکاران پوهنتون‌ومعارف حل‌نموده وزمینه رابرای دایر شدن چنین تورنمنت هاآماده سازند .

دایرشدن تورنمنت هابالای تماشاگران نیز اثرگذاشته وبرای اصلاح حرکات، سخنان آنها درجریان مسابقات کمك میکند چنانچه دریــن تورنمنت سخنان وپرزه گفتن های تماشاگران کمترشده وکمترورزشکاران مسابقه را دردسر میدادند . اگرچند تورنمنت دیگردایر گــردد شاید این وضع تماشاگران تغییرکرده وبااین مسابقات عادی گردند .

بادایر شدن تورنمنت های بعدی امید است تیم های معارف بخودزحمت داده وخودرا بــه تکتیك های جدید آشنا ساخته وبامسایل تازه تری به بازی های خودادامه دهند وتمرین و مشق زیادتر کرده تابتوانند درمقابل تیم های پوهنتون ایستادگی کند ودرراه بهتر شــد ن شرایط برای تمرین بکوشند تا استعداد های درخشان شان تبارزنموده وازآن استفاده نماید وتیم های پوهنتون ، نباید باقهرمانی درین تورنمنت مغرور شده ودردیگر تورنمنت هــا شایستگی خودرا ازدست بدهند وهمانطوریکه درین تورنمنت باقبول‌زحمات‌تمرین‌زیادترنمودند دربازی های آینده بازهم کــوشیده ونمرات بیشتری بدست بیاورند وبازی خودرا نیز به وضع خوبتر وبهتر بسازند .

دراخیر مسابقات این تورنمنت جوایزی که متشکل ازسه کپ وچندمدال سپورتی بود به ازطرف معاون پوهنتون به مستحقان آن داده شد .

کپ اول راتیم سرخ پوهنتون بدست آورد، کپ دوم راتیم آبی پوهنتون کمایی کرد و کپ سوم راتیم ج معارف حاصل نمود وهمچنان به سینه های پنج نفرازاعضای هرسه تیم و سرتیم های الف‌وب مدال های ورزشی تعلیق گردید .

ب ـ ورزشدوست

نامه به‌مدیر

موضوع مهمی کــه ازهمه بشتر قابل توجه است موضوع تماشاچیان این فلم است که سالها زیر تاثیر فلم های مبتذل بیگانه بوده ا نــدو بصورت تقلیدی از آنها در آمــد ه انــد .

تاثیر این فلم هــا بالای جوانان باندازه زیاد است کــه حتی در صحبت وحرکات عادی نمایان است. تورید فلم های متبذل که روز بروز به تعداد آن آفزوده شده میرود نــه تنها ازنظر اخلاق واجتماع بــرا ی بینندگان آن مضر است، بلکه ازنظر اقتصادی هم زیان های برای کشور ماميآورد زیــرا باتورید ایــن فلمها سالانه مبالغ هنگفتی اسعار خارجی از دست میدهیم، درست است که فلم های مادر مرحله اول نقاطضعیف بسیار دارد امامطمئنا در آینده از این نقایصی کاسته خواهد گردید .

وظیفه مقامات مسوول است کــه بکوشند تااین معایب رفع گردد .

جمهوریت که درپرتو آن‌افق‌تازه از امیدها وارزوها در راه پیشرفت وانکشاف کشور در ســاحــه هــای اجتماعی ، اقتصادی وفرهنگی بروی هرفرد وطنخواه کشوده شده است

کوشش مااین باید باشد که‌تادرتمام ساحه های حیاتی متکی بخود شویم وبدینوسیله به ارزو های جمهوریت جوان افغانستان جامه عمل‌بپوشم .

تجربه نشان داده که‌آکثر کشورهای که‌امروز صاحب دستگاهای بزرگ فلم گیری شده انه حتما زمانی را بیاد دارند که‌فلم توریدی آنها نیــز مانند امروز خریداروعلاقمندندا شته است .

پس عقیده من بحــیث یــك فرد علاقمند باعتلا وپیشرفت‌کشور اینست ماکه درمرحله خیلی‌ابتدائی تولید فلم قــرار دار یــم با یــد مایوس نشویم وبا پشت کار وبکار انداختن استعداد های جوان وطن

دراین راه‌به موفقیت وکامیابی های چشم گیری نایل آئیم.

عبدالرزاق از کار ته۳



دامتیاز خاوند:

دانیس نشراتی موسسه

مسؤول مدیر :

حسین هدی

ددفتر تیلفون : ۲٦۸٤۹

دکور تیلفون ۳۱٦٥۱(۳۳)

دچاپ مدیر : طورانشاه شهیم

دارتباط اوخبرنگارانو مدیر :

روستا باختری

فوتو را پور تر : مصطفی (نعیم)

عکاس: محمد ظاهر

پته: انصاری واټ

داشتراك بیه

په‌باندنیو هیوادو کښی ۲٤دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

په کابل کښی ٤٥٠ افغانی

دولتی مطبعه